

بسم الله والحمد لله والسلام
بعرض اخوان دینی میرساند این جانی فانی [illegible]
جعفر بن مرحوم مغفور آقا شیخ عبد الوهاب [illegible] الکرمانی
اصلاً الملقب بمجاز الشریعه که چون این سؤال که جناب [illegible]
و کمالات کتاب شریعتمدار آقای حاج شیخ حسن الملقب [illegible] الواعظ [illegible]
حضرت مستطاب عمدة العلماء والمجتهدین و زبدة الفقهاء والمحدثین رکن
الملة والدین و شیخ المشایخ العظام و مقتدی الانام [illegible]
والعالم الصمدانی والفاضل الربانی [illegible] [illegible]
آقا شیخ علی المجتهد الشهیر بالحائری کرده بودند [illegible]
ملاحظه کرده مرحوم [illegible] کتاب [illegible] جوابها که [illegible]
بلکه بعد کلمات [illegible] [illegible]
کتاب [illegible] چراغ ایمان [illegible] شیخ عرفان [illegible]
شعبا که [illegible] حضرات ائمه [illegible]
معصوم علیهم الصلوة والسلام باشد [illegible] از سؤال و جواب [illegible] خواهش
[illegible] این مسائل مرقوم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]

هذه
الرسالة الشريفة المسمى
بچراغ الايمان من تأليفات العالم العامل
الفاضل الكامل قدوة الانام مروج الاحكام
الشيخ المشايخ العظام الشيخ علي البحريني
السيرجاني الحائري دام ظله العالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعنة الدائمة
على اعدائهم اجمعين من الان الى يوم الدين
وبعد پس میگوید این جانی فانی
الشيخ علی البحرينی اصلا والسيرجانی الكرمانی
مولدا والحائری مسكنا ومدفنا انشاء الله چون بحمد
الله در مدارج ومعارج كوشيد وبمرتبه
استنباط احكام از ادله تفصيليه فايز شدم

ومجاز از استاد مرحوم مغفور حجة الاسلام
والمسلمين وغياث الملة والدين آقای شيخ زين
العابدين قدس سره كه سلمان زمان ووحيد دوران
بودند واز حجة الاسلام والمسلمين وغياث
الملة والدين آقای حاجی ميرزا محمد حسين شهرستانی
طاب الله ثراهما گرديدم بعضی از اخوان دينی كه
جايز نبود رد حاجتشان خواهش نمودند كه
رساله در احتياط بجهت عمل ايشان كه محل نجا
ت وفلاحست بنويسم لهذا استفراغ وسع كردم وتمام
ابواب مهمه كه محل احتياج عوام بود بحمد الله نوشته
شد واو را مسمی نمودم بنور الدين وچون در اول
رساله احتياطيه ذكر شده بود كه پسر ودختر
همينكه داخل در حد بلوغ شدند بايست اصول
دين را بدانند ودر آنها اجتهاد كنند واگر ندانند

مفاسد بسیاری بر آن مترتب است لهذا
خواهش کردند که رساله در اصول دین بنویسم
وچون جایز نبود رد مسئول ایشان لهذا شروع
نمودم در ذکر این رساله و مسمی نمودم آنرا بچراغ
ایمان و امیدوارم از خدا که منتفع بشوند خوانندگان
دینی از این رساله بفضله ومنه ومنه التوفیق و
علیه التکلان و این رساله مشتمل است بر پنج اصل و
هر اصلی مشتمل است بر چند فصل **اصل**
اول در توحید است و در آن چند فصل است
فصل اول در اثبات واجب الوجود
و موجد هر موجود بدانکه این مطلب اگر چه اوضح
من الشمس و ابین من الامس است زیرا اگر بر هر
موجودی که شخص نظر کند جمال بیمثال ذو الجلال
او را مشاهده میکند برگ درختان سبز

در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت
کردگار چنانچه حضرت سید الشهدا ع عرض
میکند الهی تعرفت الیّ فی کل شیء حتی رأیتک ظاهرا
فی کل شیء ندارد چشم معنی بین که در طومار
هر خاری حدیث حسن آن گل داستان در
داستان بینی خلیل آسا در آ در آتش عشق
تماشا کن که خود را هر سر مو همچو شاخ ارغوان
بینی و ابونواس شاعر عرب گفته تأمل فی
ریاض الارض وانظر الی آثار ما صنع الملیک
عیون من لجین ناظرات علی اهدابها ذهب سبیک
علی قصب الزبرجد شاهدات بان الله لیس
له شریک و دلیل بر این مطلب اگر چه از حد حصر
افزون است ولکن ما بچند دلیل در این رساله اکتفا
میکنیم دلیل اول آنکه شک نیست که ممکن الوجود

موجود است وممکن بی علت موجود نمیشود
زیرا که ممکن بخودی خود وجود برایش واجب
نیست و وجود که واجب نشد پس وجود وعدم
مساوی شد ومن حیث هو عدم برای او ثابت است
مگر آنکه موجدی داشته باشد غیر از خودش و
آن غیر اگر ممکن باشد آن نیز محتاج بموجدی
دیگر است پس سلسله موجودات یا بانتظار تو
خواهد بود لازم می آید تسلسل وآن باطل است
یا آنکه منتهی می شود بممکنی که معلول ممکنات سا
باشد لازم می آید دور وباطل یا منتهی میشود بموجودی
که موجود بمحض ذات خود واجب الوجود باشد
هو الحق المطلوب دلیل دویم آنکه شکی نیست که
غیر وجود از ذوات وحقایق واشیا مبدء
ومنشا افعال وآثار شدن آنها محتاج است

بوجود

بوجود پس اگر وجود هم محتاج بآنها باشد لازم
می آید دور وباطل پس باید وجود در این امور
محتاج بغیر نباشد جز بواجب الوجود وهو
المطلوب که بایست وجود ذاتی باشد که تمام
اشیاء وحقایق بوی مبدء بودن افعال وآثار
محتاج باو باشند واو مستغنی از همه اعتبار
واو واجب الوجود است دلیل سیم آنکه اگر
گفتیم که ممکن الوجود علت وجود ممکن الوجود است
لازم است تا ممکن الوجود تمام باشد بجهت
آنکه معلول منفک از علت نشود پس لازم
می آید عدم برای آن محال باشد مگر آنکه تمام
موجودات ممکنات یکمرتبه معدوم شوند و
چون محال شدن این عدم بنفسه بجمله نشواند
بود پس بالضروره علتی باید موجودات

غیر

غیر اینجمله تا اینجمله با و موجود شود و با و معدوم
شود و آن نیست مگر واجب الوجود پس ثابت
شد که موجد مجموع ممکنات نیست مگر واجب
الوجود بالذات دلیل چهارم اجماع با این تقریر
که میگوئیم که اینکه تواتر در محسوسات افاده
علم میکند کذلک در معقولات پس هرگاه جمیع
انبیاء و عقلا و اولیا اتفاق کنند بر وجود
صانع عالم و وحدت او علم بهم میرسد که این
حق است دلیل پنجم معجزاتی که از این ذوات
مقدسه ظاهر گردید مانند شق القمر و تنطق
جمادات و نباتات و حیوانات و اژدها شدن
عصا و شکافته شدن دریا و سرد شدن
آتش و مرده زنده شدن و امثال اینها کاشف
قطعی است که ثابت خدای قادری باشد

که اینمطالب

که این مطالب فوق حد بشر را بر دست آنها
جاری کرده دلیل ششم آنکه علم بوجود صانع
عالم بدیهی است و فطری تمام موجودات و همه
عقول بر آن مفطور است چنانچه خدا فرمود
اگر سؤال کنی از کافران که کی آفریده است آسمان
و زمین را هر آینه گویند خدا آفریده و باز فرمود
افی الله شک فاطر السموات والارض و فرمود
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق
الله بلکه جبلی حیوانات است و در حال اضطرار
توجه تمام حیوانات بسوی اوست چنانچه
پیغمبر رفت بطلب باران دید که موری سر به آسمان
کرده دعا میکند فرمود برگردید که خدا مستجاب
کرد دعای این حیوان را و سلیمان رفت دعای
باران کند دید موری چه دعا میکند برگشت

فرمودند

فرمودند خدا دعای این مور چه را استجاب کرد
صیادی بچه کاو کوهی را صید کرد هر چه کاو کوهی
دوید بعقب صیاد دبا و پرسید سر باسمان کرد و
اشکش جاری شد فورا صیاد پایش بند شد
بکودی افتاد بچه کاو از دستش خلاص شد خود را
بمادر رسانید و از این حکایات بسیار است جناب حکیم
ادله بر اثبات صانع بسیار است از آنجمله طبیبی را
پرسیدند دلیل بر وجود صانع چیست گفت هلیله
سیاه سرد و خشک است مزاجش مع هذا اسهال
می آورد و کثیرا گرم و تر است مع هذا قبض می آورد
اعرابی را پرسیدند دلیل وجود صانع چیست
گفت البعرة تدل علی البعیر و اثر الاقدام تدل علی
المسیر افسماء ذات ابراج والارض ذات فجاج
بحار ذات امواج لا تدل علی اللطیف الخبیر عجوزه

گفت

گفت این چرخ کو چلیه من بدون گرداننده نمیگردد
چگونه این افلاک بدون گرداننده میگردد از امام شافعی
پرسیدند گفت برگ توت را اگر همه یک طعم و بو
و رنگ دارد کرم میخورد ابریشم میدهد زنبور
میخورد عسل میدهد آهو میخورد از او مشک از
خارج میشود گوسفند خورد شیر از او خارج میشود
پس معلوم میشود صانع حکیمی هست کسی بکرکه
دلیل بر صانع زنبور عسل یکسمتش نیش و یکطرف
نوش از امیر المومنین پرسیدند فرمود عرفت الله
بفسخ العزائم و قطع الهمم و غیر اینها که بسیار است

فصل دویم در وحدت صانع است

بعد از اینکه معلوم شد وجود صانع بدانکه وحدت
او نیز بدیهی و فطری است و از خود او بوجود او استدلال
میشود چنانچه فرموده یا من دل علی ذاته بذاته

و فرمود

و فرمود شهد الله انه لا اله الا هو ولیکن بجهت
دلیل اکتفا میشود دلیل اول آنکه مراد از توحید
تنزیه ذات مقدس اوست از ترکیب و تشریک و این
دو بر ذات او محال است اما ترکیب بجهت آنکه هر مرکب
بالضروره ذات او در وجود و تمامیت محتاج است
باجزاء خود و موخر است از آنها بالذات باین معنی
که باید اول اجزاء موجود بشوند بعد از آن مرکب
موجود شود و اگر اجزاء متحصل نشوند مرکب
ناتمام و معدوم باشد و هرچه تحصل و وجود
بعد از حد و موخر از دیگری باشد واجب الوجود
نخواهد بود علاوه آنکه مسلم است مرکب محتاج
بترکیب اجزاء و واجب الوجود محتاج نخواهد بود
و اما تشریک در واجب الوجود نیست بجهت آنکه
مسلم است هرگاه دو ذات باشند که هر دو در ذات خود

واجب الوجود باشند که بمعنی واحد ذاتی و جزء
ذاتشان باشد و چون بمعنی جزء ذات ایشان
باشد و مشترک میانشان پس هر یکرا جزء دیگر باید
غیر مشترک و مخصوص باو تا هر یک از دیگری بآن جزء
ممتاز شوند و الا لازم می آید هر دو یک چیز باشند
نه دو چیز و چون هر یک دو جزء داشته باشند
باید که ذاتشان مرکب باشد و ترکیب چنانچه
گذشت محال و باطل است پس شبهه ابن کمونه باین
تقریر مندفع شد و شبهه او اینست که میگوید
میشود چند ذات باشند همه بسیط و مختلف بتمام
حقیقت و وجود که معنی واحد است و همه واجب الوجود
باشند ترکیب و احتیاج در ذات او نباشد دفع
آن بعد از آنچه ما ذکر کردیم واضح است بحمد الله باینکه
میگوییم حقیقت واحد بمحض وحدت من حیث وحدت

احتمال حدوث و کثرت ندارد مگر بترکیب از ممیز
وبدون ترکیب محالست و ذکر شد که ترکیب در واجب
الوجود محالست دلیل دویم اینکه وحدت صانع ثابت
میشود باخبار جمیع انبیاء و رسل و ضرورت جمیع
ادیان حقه و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم
وجود وانتظام احوال عالم نمیشود بدون وحدت اگر
تعدد بود که دو کدخدا در یک قریه و دو حاکم در شهری و دو پادشاه
در یک مملکتی باعث اختلال و اوضاع انها گردد و
چون تواند بود که احوال آسمانها و زمینها بدو خدا
منتظم گردد بلکه دو کدبانو در یکخانه باعث فساد میشود
شود چنانچه ایه شریفه شاهد است لو کان فیهما
الهة الا الله لفسدتا و ایه شریفه ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب
بلکه نظری همه حیوانات و همه رو بیکخدا دارند و حضرت

امیر المؤمنین ع میفرماید که اگر خدای دیگری بود
میبایست کتابها و رسولان او نیز نزد ما بیاید
هر گاه یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و سیصد و
شصت کتاب آسمانی این خدا برای معرفت خود و عبادت
خود و هدایت خلق بفرستد و اگر خدای دیگر میبود
میبایست او نیز پیغمبری برای شناساندن خود و
عبادت خود بفرستد و حینا نکه کسی نیامده معلوم
میشود که نیست با اینکه کتابی که خدا فرستاده آیت
هر یک از آنها آیت کبری و نشانه عظمی هستند بیکانگی
او و بیانات معجزات قاهره فرستاده که تمام عقول را
متحیر ساخته

فصل سیم

در بیان
صفات ثبوتیه و اثبات آنها بدانکه کمال و جمال واجب
الوجود از حد بیرون و از عد افزونست و لیکن
صفت کمال و جمال که علما ذکر کرده اند صفات

حیوة وعلم وقدرت ومشیت واراده واختیار
وسمع وبصر وکلام وبقاء ومعنی حیوة آنستکه
موجود بسبب آن متصف بصفات مذکوره تواند
شد وبقاء دوام وجود است ازلاً وابداً وعلم دانستن
است وقدرت توانائیست برکار بهیئتی که فعل
وترک هردو از روی خواهش وعلم باشد وقول باینکه
علم وقدرت بامعنی ضدش جهل وعجز است وخدا
لاضد له است مدفوع است باینکه جهل وعجز از امور
عدمیت نه وجودی پس ضد نیست امر عدمی ومشیت قصد
فعل وترک واراده تعلق گرفتن قصد بفعل یا
ترک واختیار ترجیح دادن فعل یا ترک پس اختیار
متوسط میان مشیت واراده است بجهت آنکه
اول قصد بفعل یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو
بعد از آن اراده وعزم بر یکی از آن دو وسمع علم

بمسموعات وبصر علم بمبصرات وکلام یعنی قدرت
بر خلق کلام پس اصول امهات ثابتست علم وقدرت
وحیوة واین هشت اگرچه شامل هر ده است ولیکن بجهت
ترغیب وترهیب عباد که مکلفند بتکالیف شرعیه تا شمرده اند
تا اینکه خوف ورغبت عباد بیشتر شود ودلیل بر
اثبات این اشیا بر واجب الوجود اینستکه موجود بما هو
موجود قطع نظر از موانع ممکن است اتصاف آن با
صفات وذات واجب محض حقیقت وجود وموجود
محض است وهیچ گونه ماهیتی وخصوصیتی غیر از معنی
وجود وموجود ندارد پس مانعی از اتصاف آن بصفات
مذکوره نیست وهرچه ممکن است در واجب الوجود
ثابت باید بالفعل باشد نه بالقوه پس جمیع صفات
باید در او بالفعل باشد ودلیل دیگر اینکه این صفات
برای موجود لامحاله شرفند وکمالند وسببهای از ممکنات

متصفند باینها پس واجب الوجود که علت و مبدء
ایشانست بطریق اولی بایست صاحب صفات شرف و
جمال باشد و هو المطلوب اما کیفیت اتصاف واجب الوجود
باین صفات بدین طریقست که تمام این صفات عین
ذات اوست بجهت آنکه واجب الوجود متصف بوجود
است بخودی خود پس متصف است باین صفات بخودی
خود پس چنانچه ذات خود هم وجود است هم موجود هم
چنین ذات و محض ذات خود هم حیوة است هم حی و هم
بقاء است و هم باقی هم علم است و هم عالم هم قدرت است
و هم قادر و همچنین همه صفات جمال و کمال دلیل
دیگر اگر این صفات یا یکی از آنها زاید بر ذات باشد
پس ذات بنفسها خالی از آنست و در حصولش محتاج
بغیر خواهد بود تعالی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یک صفت و آن یک صفت محض ذات است

بی تعدد و کثرت و تفاوت علاوه آنکه اخبار اهل بیت
علیهم السلم در اینمطلب ظاهر و متواتر است پس واجب
الوجود بمحض ذات خود را میداند و بهمین علم که عین
ذات او است و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را از
ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در علم او مشتبه بدیگری
نمیشود و همچنین در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد
بر همه چیز حتی بر محالات و ممتنعات اگرچه آنها قابلیت تعلق
ندارند

فصل چهارم

بدانکه واجب الوجود
خیر محض است و از صفات نقص و زوال منزه است
اما اول بجهت آنکه ذات واجب الوجود محض وجود است
و وجود خیر محض است و هیچگونه شر در او نیست
زیرا که هیچ شک نیست در اینکه بعض وجودات خیر است
البته مثل وجود انبیاء و اولیا و ملائکه بمحض ما هو
وجودها و اگر بعض وجودات نیز شر باشد خالی از

بیت که شریت او بمحض ما هو وجود است یا بجهت
خصوصیتی است که در آن وجود است اول محال است زیرا
که وجود بمحض ما هو وجود معنی واحد است اگر هم خیر باشد
و هم شر هر آینه باید اجتماع متقابلین و ضدین در شیء واحد
شود و این محال است پس باید بجهت خصوصیتی باشد
پس حقیقت وجود و ذات واجب الوجود که محض حقیقت
وجود است محض خیر و خیر محض است و هیچ نحو شریت در
این نیست و شریت که در موجودات هست بجهت عدمی
است که لازم او گشته از شیطان و عدم ایمان و عدم عقل
و عدم طاعت که اینها شر هستند و اگر ایشان مطیع و عاقل
و مؤمن میبودند تمام خیر میبودند اما دویم که واجب
الوجود از صفات نقص و زوال منزه است بدلیل آنکه ثابت
شد تنزه ذات واجب الوجود از شرکت و ترکیب هم
چنین منزه است از ماهیت و کثرت و امکان و قوة

وضعف و حاجت بجهت اینکه همه اینها از چیزهائیست
که باعث حاجت او و منزه است واجب الوجود از آنچنانچه
همچنین دلیل منزه است از جسم و ماده و صورت و عرض و جوهر
و ولد و والد و ضد و مثل و حرکت و انتقال و سکون
و نزول و زمان و مکان و قعود و قیام و سنه و نوم
بجهت آنکه خستگی و حاجت در همه اینها ظاهر است و
تعالی الواجب عن الخسة والحاجة **فصل**
پنجم باید دانست که واجب الوجود جل و عز
دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت نه امامی ببیند
او را نه پیغمبر نه ملائکه نه مرسل آنچه وارد شده از اخبار
و آیات بر جواز رؤیت همه قلبست برؤیت بدیدن چنانچه
فرموده امیرالمؤمنین ع در جواب سؤال سائل را بیت
دعلب که فرمود ما کنت اعبد ربا لم اره بعد فرمود و لکن
لا تدرکه الابصار بتلک الابصار و لکن تدرکه القلوب

بحقایق الایمان عرض کردند صف لنا ربک فرمود
ان ربی لطیف الرحمة وکثیر الکبریاء جلیل الجلال قبل
کل شیء ولیس قبله شیء وبعد کل شیء ولا بقا لشیء بعده
ظاهر لا بتاء وبل المباشرة باطن لا عن الاتصال و
المجاورة سمیع بلا اله بصیر بلا حدقة لا یحده الصفات
ولا تاخذه السنة الفیه وجوده ولا بدء لازلیته والذی
این الاین لا یقال له این والذی کیف الکیف ولا
یقال له کیف وپاینده است که احدی کنه ذات او را نمی
شناسد بجهت آنکه تا کسی احاطه بکسی نداشته باشد نمیتواند
او را بکنه حقیقت بشناسد احدی محیط بحضرت او نیست
حتی پیغمبر آخر الزمان که اشرف مخلوقات است و افضل
عارفانست فرموده ما عرفناک حق معرفتک و خدا فرموده
ما قدروا الله حق قدره و فرموده پیغمبر صلعم رب زدنی تحیرا
چنانچه فرمودند تبارک الله من لا عقل یدرکه ولا

تصوره الاوهام والفکر وایم فیک یا اغلوطة
الفکر تاه فکری وانقضی عمری سافوت فیک العقول
فما رجعت الا اذی السفر ورجعت حسری فما وقعت لا علی
عین ولا اثر فلحی الله الاولی زعموا انک المعلوم بالنظر و
قال الخرایم فیک یا اعجوبة الکون عد الفکر کلیلا
انت بلبلت ذوی اللب وحیرت العقول کلما قدم
فکری فیک شبرا فرمیلا وچنانچه بعقل فهمیده نمیشود
و بچشم دیده نمیشود بنا بر حواس ظاهره مثل سامعه
و شامه و ذائقه و لامسه و بنا بر قوای باطنه مثل
واهمه حافظه متخیله متصرفه ادراک آن نتوان کرد
و پاینده است که خداوند جل و علا محل حوادث نیست
که احوال مختلفه برو وارد شود مثل سهو و نسیان
و خواب و دلتنگی و خستگی و واماندگی و لذت و الم و
درد و بیماری و جوانی و پیری و خوردن و آشامیدن و

جماع کردن وشهوت داشتن بجهة اینکه این صفات
باعث نقص واحتیاج است وحضرت باری تعالی منزه است
از عجز ونقص واحتیاج وباید دانست که خدا متحد با چیزی
نشود وزن وفرزند ندارد وانبیا شد وحلول در چیزی نمی کند
وبصورت پیغمبر یا ولی یا جوان خوش شده بیرون نمی آید [illegible]
معروف نمیشود چنانچه فرموده من وصفه فقد قرنه ومن
قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله
یعنی هر که خدا را وصف کند بصفات زائده بر ذات پس
مقارن کرده اند خدا را با صفات وهر که او را مقارن ساخت
بصفات زائده پس اعتقاد بدو خدا کرده یا دو چیز در ذات
خدا قایل شده پس او را صاحب جزء دانسته وهر که
صاحب جزء دانسته خدا را پس او جاهل است وابن فرمودند
کمال الدین معرفته وکمال معرفته توحیده وکمال توحیده نفی
الصفات یعنی کمال دین شناختن خداست وکمال شناختن خدا

یگانه دانستن اوست وکمال یگانه دانستن نفی صفات زائده
است از او والله تعالی اعلم

اصل دوم در عدل است

ودر آن چند فصل است

فصل اول در معنی

عدل است ودلیل بر آن بدانکه مراد از عدل وجوب اتصاف
واجب تعالی است بفعل حسن وجمیل وتنزه او از فعل شر
وقبیح چنانچه توحید کمال اوست در ذات وصفات همچنین
عدل کمال اوست در افعال واقوال بدانکه حسن وقبح بسه معنی
اطلاق میشود اول بمعنی صفت کمال ونقص مثل علم
وجهل یعنی علم حسن است زیرا که صفتی است موجب کمال
وجهل قبیح است یعنی جهل باعث نقص وپستی صاحب او است
دوم بمعنی موافقت ومخالفت غرض که کاری که موافق
غرض است حسن است وآنچه مخالف غرض است قبیح است وابن را
مصلحت ومفسده نیز میگویند سیم بمعنی استحقاق
مدح وجزای خیر وان حسن است یا استحقاق ذم و [illegible]

شر و آن قبیح است و خلافی نیست در اینکه حسن و
قبح اشیاء و افعال بهر سه معنی عقلی است یعنی عقل
حاکم است بحسن و قبح و اگر از شرع برسد مؤکّد حکم
است یا کاشف از آن و لکن بعضی را عقل پیش از ورود
شرع ادراک حسن و قبح او را میکند و اگر از شرع هم برسد
مؤکّد حکم عقل است مثل حسن عدل و سخا و صدق و قبح ظلم و
بخل و کذب و بعضی را بعد از ورود شرع عقل حکم بآن میکند
که هر چه امر کرده حسن است و آنچه نهی کرده قبیح است و باید دانست
که آنچه خدا میکند یا امر میکند حسن است و آنچه نهی میکند
قبیح است و از او فعل قبیح سر نمیزند نه از جهت جبر بلکه
از روی اختیار بجهت آنکه افعال اگر چه در نهایت قبح
باشد خدا قادر است بر فعل و ترکش اگر چه محال
و ممتنع است که فعل او را اختیار کند زیرا که محال است
که خوب بد را اختیار کند و خوب را اکند نه اینکه

هرگاه خوب را کرد قدرت بر کردن بد ندارد و چون
واجب تعالی قادر مطلق و مختار است و خبیر محض است
پس افعال او مشتمل بر منافع و مصالح باشد و لغو و
عبث نباشد چون بذاته کامل و غنی مطلق است و نقص
و حاجت در او نیست پس منافع او راجع بذات خودش
نیست بلکه البته راجع بعباد است بجهت آنکه اگر نفعش
راجع بعبادش نباشد یا باید راجع بخودش نفع آن
باشد یا باید فعلش بی نفع و عبث باشد و ثانی قبیح و اول
مستلزم حاجت و نقص و هر دو نسبت بجناب او محال و
ممتنع است و تعالی شأنه جلّ و عزّ

فصل دوم

بدانکه واجبست بر خداوند تعالی لطف و اختیار اصلح
چه بالنسبة الی الکل چه بالنسبة الی الجزء در صورتی
که منافی با اصلح بحال الکل نباشد زیرا که اگر اصلح مصلحت
کل نباشد واجبست تقدیمش و امّا اگر اصلح بحال جزء

منافی اصلح بحال کل نباشد واجب نیست کردنش بلکه
واجبست نکردنش ودر اینجا چند شبهه از منکرین حجت
اول آنکه اگر اصلح بر خدا واجب باشد لازم است که در
تمام زمان انبیاء وخلفاء الهی باشند هرگز منقطع
نشوند دویم آنکه مقتضی اصلحیت آنست که مردم همه
معصوم باشند تا هرگز گناه نکنند و مستحق عذاب نشوند
سیم آنکه میبایست ابلیس و ذریت او هرگز نباشند که
مردم را اغوا کنند چهارم آنکه اگر اینچنین باشد که خدا
اصلح را بجای آورد پس تفضل و دفع بلیات وقضاء
حوائج واجابت دعوات ودعا کردن معنی ندارد زیرا
که آنچه اصلح است بجا می آورد خداوند وهر چه غیر اصلح
است محالست که بکند پنجم آنکه اصلح بحال الکفار
آنستکه موجود نشوند تا بد طفولیت بمیرند نه
اینکه بمانند وبعد تکلیف برسند ومخلد در عذاب باشند

وجواب آنها ودفع آنها اینست اما اول پس قبول
است وهست زیرا که در هر زمان حجت خدا در میان
خلق بوده وهست وهیچ زمان خالی نیست فرقه در
مذهب ما نیست پس حجت همیشه هست اما ظاهر مشهور
واما غایب و مستور اما دویم پس میگوئیم اگر مردم
معصوم باشند بجبر پس خدا قادر است ولکن خلق
مستحق ثواب وعقاب نمی شوند اگر باختیار باشند
محالست زیرا که همه مردم بدون جبر قابلیت رسیدن
مقام عصمت را ندارند اما سیم پس میگوئیم اگر
شیاطین کاری بکنند که انسان را مجبور سازند بر
معصیت علی وجه شان قبیح است ومنافی با اصلحیت
اما اگر کار شیطان میگوید ما کان لی علیکم من سلطان
الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا
انفسکم ودر اخبار رسیده هم از اتباع شیطان

ونفس اماره اگر مردم مجبور باشند هیچ معنی ندارد
اما چهارم پس میگوییم شاید تکلیفات ودعوات از جمله
اسباب حصول اصلاح باشد یا اینکه اینها اسباب ترقی بلند
ودرسیدن بمراتب علیه وسعادات وکرامات واخلاق
سنیه وملکات کریمه شود وباین وسیله مستعد
فضل وانعام واحسان واکرام گردد وجواب کلیه
از جمیع شبهات انکه بعد از اینکه معلوم شد بادله صحیحه
قاطعه غایت علم وقدرت وعدل وغنای وجود وشفقت او
جناب او هرچه میکند نهایت صلاح وشفقت است
نسبت بانکه کرده اگرچه ما نفهمیم جهت او وفهم ما
قاصر باشد از رسیدن بجهت وکنه او ولطف ایضا
بر خدا لازم است ولطف آنستکه بسبب آن اتیان باوامر
ونواهی آسان شود وملجاء نباشد باتیان آن و
استحقاق ثواب وعقاب از این باب است والله العالم

فصل سیم

در انکه واجبست افعال پروردگار
منزه باشد از ظلم وشر بدلیل انکه صدور هر فعل از فاعل
خود البته مناسبتی میان او وفعل باید باشد و واجب تعالی
محض خیر است پس هیچگونه مناسبت میان جناب او
ومیان فعل شر وقبیح نتواند بود دلیل دیگر انکه
صدور افعال ظلم وشر از فاعل یا جهل فاعل است بانها و
آثار آنها ویا حاجت او بانها ویا عجز او از ترک آنها
واز تغییر آنها بمقابلاتشان وبعد از اینکه ثابت شد که
واجب تعالی شانه غنی مطلق وعالم وقادر مطلق است
پس هیچگونه این افعال از او نتوان بود دلیل دیگر انکه
فاعل این افعال از هر کس خصوصا با وجود علم وقدرت
وغنی مستحق ذم وملامت بالضروره واینمعنی بر جناب او
او محالست دلیل دیگر انکه از واجب الوجود خیر و
عدل البته صادر شده پس اگر صدور شر وظلم نیز

ممکن نباشد لازم می آید که ذات احدیت او مرکب باشد
از دو جهت مقابل خیر و شر و ظلم و عدل و این محال است
ولکن شبهه عظیمه در اینمقام هست و آن اینست که
مسلما شرور در عالم کون و فساد واقع است بحیثی که
طایفه ثنویه قائل شده اند که دو واجب الوجود هست
یکی فاعل خیر و آن یزدانست و یکی فاعل شر که اهرمنست
آیا این شرور داخل در قضا و قدر نباشد و جواب این
شبهه آنست که میگوئیم شر بالذات که فاعل آنرا عمداً
کند محالست بالنسبه بواجب تعالی و اما بالعرض مثل آنکه
بواسطه این ضرر دفع ضرر اقوی کند مثل آنکه کسیکه
بعضو او مرضی شفا قبول نباشد ببرند اگر نبرند او را
میکشد یا حجامت کند که کسر الجهة صحت او و جمیع ضررها
و شرهائیکه داخل در قضا و قدر است از این قبیل است
و اینست معنی قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت

یعنی هر چیز را آنچه مناسبست داد او وسعت داده
و هیچ چیز را از آنچه قابلیت او بود کمتر نداد
و اینست معنی قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک زیرا که هر چیز از
مقوله ضعف و نقص است شر و عدم است بسبب اینکه
اشیا قابلیت بیشتر نداشتند و الا جواد حقیقی
عطا میفرمود و بخل در ساحت کبریائی او راه ندارد

فصل چهارم در بیان آنکه در خلق افعال

عباد سه قول است جبر و آنها اشاعره اند که آنها را
مجبره مینامند و تفویض و آنها معتزله اند که آنها
را مفوضه مینامند و امر بین الامرین و آنها را
عدلیه مینامند مجبره میگویند قصد فعل از عبد
بخلق و اراده و اختیار خداست و بنده را دخلی
بآن فعل نیست بلکه آلت صرفست نظیر صندوق را

از آتش و برودت از آب و نور از آفتاب و آثار از
مؤثرات و بطلان این مذهب در غایت ظهور است
زیرا که هرگاه افعال عباد را خدا کند و اثری نباشد
کار او قرار داده نباشد و دخلی بعبید نداشته باشد
لازم آید تکالیف باطل و بی فایده باشد و ملل و شرائع و وعد
و وعید و ثواب و عقاب و جنت و نار همه باطل و لغو
و عبث باشد و عقاب قبیح و ممتنع باشد و ایضا لازم می آید عدم
مدخلیت انسان در افعال خود حال آنکه بالبداهه
مدخلیت اراده قادر در افعال صادره از ما و لذا همه
عالم حتی مجانین و اطفال و اشاعره اصحاب سیئات را
و قبایح ملامت و مذمت نمایند و از کسی که نسبت
با ایشان بدی کند انتقام کشند از او و اگر کسی با ایشان
احسان کند مدح می کنند او را و ایضا بالبداهه
فرق است میان کسیکه بزور و قهر صد بد بدهد روزه

بکیرد

بکیرد و نماز کند و کسی که برضا و رغبت صد بدهد
و دو روزه بکیرد و دو نماز کند که اولی مستحق اجر و ثواب نیست
و دومی مستحق است و معتزله که مفوضه باشند
بنده در فعل خود مستقل است و اراده و قدرت خدا
در فعل بنده دخل و تاثیر ندارد و سوا اینکه او را آفرید
و قدرت و اختیار داده هرچه خواهد بکند این مذهب
نیز باطل است بجهة آنکه فعل عبد از جمله ممکنات است و
ممکن بدون علت موجبه موجود نمیشود و اگر علت اگر ذات
عبد باشد محتاج بچیزی از خارج نباشد لازم آید
که همیشه آن فعل از او صادر شود و آنی تخلف نکند
و از آن فارغ نباشد و این خلاف واقع است و ایضا
از بنده افعال متقابله و متضاده صادر می شود مثل
قعود و قیام و خواب و بیداری پس اگر ذات عبد مستقل
باشد در صدور این افعال لازم می آید که در آن واحد

همه

همه این مقابلات در او جمع باشد پس حق مذهب
عدلیه است که صدور فعل از بنده در هر وقت موقوف
بحدوث امری در آن وقت بخصوص از خارج ذات او و بقید
و اختیار عبد که در آن وقت علت فعل عبد تمام شود
و صدورش واجب گردد پس فعل در عبد مستقل
نباشد در صدور فعل بحیثیتی که اراده و اختیار
حق را هیچ در آن اثر نباشد ولیکن فاعل فعل بنده
است حقیقة خواه خیر و خواه شر خواه طاعت و خواه
معصیت بلکه هر کلی و جزئی و حرکت و سکونیکه صادر
میشود از بنده از خود او است ولیکن باراده و اذن خدا
میباشد و بی اراده و اذن خدا از او صادر نمیشود
بجهت آنکه اگر فاعل فعل حقیقة عبد نباشد ابدا جبر
لازم می آید و اگر عبد مستقل باشد تفویض لازم می
آید و این هر دو باطل پس فاعل حقیقی عبد خود است

اما

اما مستقل نیست بلکه محتاج است بامور خارجه
از ذات خودش که آن امور از جانب حق تعالی است مثل
اراده خدا و دادن قدرت بعبد و این معنی امر بین
الامرین است که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین والحاصل آنکه وجود و تعین خصوص فعل
از طاعت و معصیت بذات عبد است و از جانب
خدا امر و نهی و اعطا قوت و توفیق و هدایت و
ارائه طریق خیر و شر که هم بمطیع داده هم بعاصی و
هیچکدام را در این اشیا ترجیح بر دیگری نداده ولیکن
مطیع بسبب طیب طینت اختیار خیر میکند و عاصی
بسبب خبث طینت اختیار شر و معصیت میکند و تعمق
در این مسئله بیش از این منهی عنه است والله یهدی
الی سبیل الرشاد وهو بحقایق الامور العالم

اصل سیم

در نبوت است و در آن چند فصل است

فصل

فصل اول در بیان وجوب فرستادن

انبیا بر خداوند بدانکه مراد از نبوت اعتقاد بوجوب
بعث انبیا و تصدیق ایشان در همه اخبار و احکام و
بدانکه شکی نیست در وجوب بعث انبیاء بچند دلیل
اول آنکه معلوم است که بنی نوع انسان اشرف تمام مخلوقات
و انواع کاینات است و ممتاز باشرف خواص و افضل
صفات است و مخصوص بعقل و معرفت الهی و دانستن اشیا
کما هی و قابلیت ترقی بمدارج فضل و کمال و ارتقا بمعارج جمال و
جلالست و ادراک این مراتب عالیه موقوفست بر چند چیز اول
منفطن شدن بوجوب این مرتبه و امکان حصول آن دویم چون
انسان بلذات ظاهری جسمانی مشغول و شهوات حسی حیوانی
بر طبیعت ایشان غالبست لهذا عقل ایشان مغلوب مثل
کسیکه خواب رفته یا بیهوش شده پس لابد باید کسی باشد
که او را از خواب غفلت بیدار کند و سیم آنکه بعد از بیدار

کردن

کردن و شناسانیدن عظمت مقام علم و کمال باید کسی
تهدید و توعید و موعظه کند تا او را وادارد برسیدن آن
مقام سیم آنکه حصول این بجه موقوفست بتکمیل قوه
نظری و عملی که بمنزله دو بالند از برای روح انسانی و تکمیل
قوه نظری موقوفست بشناختن خدا و معرفت اشیا
کما هی که صنایع شریفه خداوند و تکمیل قوه عملی بتخلق
باخلاق حسنه و تخلی از اوصاف ذمیمه و تحلی بافعال صالحه
و تبری از اعمال طالحه و مسلم است که نظر بحصول این مقام
و تصدی تحصیل این مرتبه علم و دانشی محالست زیرا که
عقل بخودی خود راه بدان ندارد مگر آنکه هادی و دلیلی
غیر از خدا بفرستد دلیل دیگر آنکه بنی آدم محتاج هم و
کثرت معاملات و معاوضات میان ایشان با اختلاف آراء
و طمعها و حرص و حسد بالضروره محتاج اند برای دفع
نزاع و اصلاح ذات البین بشرع و حاکمی عالم بعلوم که

وضیاست

وسیاست تا دیبعث ناز عین بعد و ظلمی در بین واقع
نشود ومسلم آنکه همچنین کسی غیر از خدا کسی نمیتواند تعیین
کند دلیل دیگر آنکه بدن انسان مرکبست از عناصر متضاده
ومزاجش واقع است میان کیفیات متعانده ودر معرض
آفات وعاهات پس محتاج است بمدبر طبیبی حاذق که عارف باشد
بخواص ومنافع ومضار اشیا تا از روی کمال حفظ صحت
ودفع امراض وعلاج اعراض وهدایت خدا نماید و
تربیت نفوس کند وبالضروره باید چنین کسی از جانب خدا
مخصوص گردد بادلهٔ ظاهره وحجج باهره که دیگران دست
تصرف از داعیهٔ این قاصر باشد پس بر خدا لازم است تعیین
حاکمی موصوف بصفات مذکوره ومؤید بآیات معجزه
برای تربیت کاینات بخصوص نوع انسان که اشرف کاینات
است والا لازم می‌آید بطلان اشرف کاینات ومؤدی
شود بهلاک کافهٔ بریات ومراد از نبی نیست مگر چنین

شخصی

شخصی و هو المطلوب دلیل دیگر آنکه خداوند ارتکاب
محاسن واجتناب رذایل بحکم عقل بر انسان واجب کرده
ولی موضوع حسن وقبح را نمیداند که چه حسن است که
مرتکب شود وچه رذیله وقبیح است که اجتناب کند پس یکی عالم
ومربی که باعث اطمینان خاطر باشد بآن لازم دارد
وآنرا باید خدا بفرستد دلیل دیگر آنکه خداوند انسان را از برای
عبادت ومعرفت خود آفریده وخود انسان طریقهٔ عبادت
ومعرفت را نمیداند پس باید یکی عالم ومربی خبیر وعالمی
باشد آنرا باید خدا بفرستد وهو النبی

فصل دوم

در وجوب عصمت انبیا بدانکه همه اهل ملل
وشرایع متفقند در وجوب عصمت از کذب در تبلیغ و
انما الخلاف فی غیره که آیا قبل از بعثتشان لازم است
عصمت یا نه ودر صورت وجوب عصمت آیا از خصوص
کذب مطلقا یا از جمیع معاصی یا خصوص کبیره عمدا و سهوا

یا عمدا

یا عمداً ولیکن مذهب امامیه و اعتقادات ایشان و ضرو
مذهب ایشان وجوب عصمت مطلق از جمیع معاصی
قبل از بعثت و بعد از بعثت در همه اوقات عمداً و سهواً
و دلیل بر این مطلب آنست که بالضروره نبوت خلافت
و نیابتی است عام از جانب خدا بر مکلفین و غیر مکلفین
در جمیع امور پس بالضروره چنین کسی باید امین و معتمد
باشد تا همه خلق را اعتماد بر امر و نهی او باشد و اگر
در مخالفت و معصیت نباشد و قول و فعل و حکم او
بر همه کس حجت باشد و الا هر کس را مخالفت او رسد
و احدی را اطاعت او لازم نباشد و معصیت بالضروره
خیانت و متابعت شیطانست که دشمن خدا و انسانست
و بالضروره چنین کسی لیاقت اعتماد و امانت در
امور جزئیه دنیویه ندارد کیف در امور کلیه دینیه
و دنیویه از حقوق الله و حقوق الناس و این شخص را

امین کردن خصوصاً مثل خدائیکه عالم بما فی الضمائرست
قبیح است و محال و چنانچه کذب باتفاق تمام شرایع و حجج
است در او نباشد بجهت اعتماد بر آن و وجوب تصدیق او
او همچنین باید هیچ معصیت نکند و چنانچه اخبار او بر
تبلیغ صدق است بالاتفاق عصمت مطلق بقول او نیز ثابت
است و او در قرآن خبر داده بعصمت خود یکی قوله تعالی
أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب
افلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی و خود
را فراموش میکنید و حال شما کتاب را میخوانید آیا عقل
ندارید و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا
تفعلون كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
یعنی ای مؤمنین چرا میگوئید چیزیرا که خود بجای نمی آورید
بزرگست از حیثیت غضب در نزد خدا اینکه بگوئید چیزیرا
که خودتان بجای نمی آورید و مسلماً هر گاه خدا و رسول

دیگر از امنت و ملامت کند در امر حق پس خواطر
برهد لیکن دیگر آنکه ثابت است براهین عقلی که هرکسی
کاری کند واجبست که از جنس او و مناسب او باشد
خوبی خوبی و بد بدی و جواد جود و بخیل بخل و شجاع
دلیری و جبان بددلی از کوزه همان برون تراود که
در اوست و قرآن هم تصدیق این مطلب می‌کند قوله تعالی
قل کل یعمل علی شاکلته و قوله تعالی الخبیثات للخبیثین
والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات وحیث آنکه تمام احکام عقل عقلائی و مبرا
از شائبه باطل و هوای حیوانی و هوس نفسانی است پس
واجبست صاحب و فاعل آن شخصی باشد مثل آن مبرا از
هوای نفس و خواهش طبع و همه قوای حیوانی او مقهور
و مطیع قوای عقلی باشد تا اصلا داعی خلاف عقل و باطل
در او نباشد و مراد از عصمت همین است و آنچه معصیت که

منسوب است ببعض انبیاء در قرآن و کتب سیر حقیقة آنها معصیت
نیست بلکه هر یک از آنها ولی صحیح در اخبار رسیده و مراد ترک
اولی است و اسم معصیت بر آن شد بجهت اینکه ایشان هم
نسبت بجلال و قدر ایشان مناسب نبود یا بجهت اینکه
جهال بعد از مشاهده کمالات ایشان ترک اولی عظیم
عظیم پیدا میکرد در نظرشان و باید دانست که سهو و
نسیان در آنها راه ندارد و شیخ صدوق قده سهو را
بر دو قسم کرده یکقسم از نزد شیطان و این را نفی کرده از معصوم
و یکقسم از جانب خدا برای مصلحتی و این را جایز دانسته
بر معصوم چنانچه پیغمبر در دو رکعت ظهر سهو السلام
داد و حق اینست که سهو ابدا در معصوم راه ندارد و آن
روایت را مطرح یا بجهت مخالفت آن با قواعد عقلیه یا
محمول است بر آنکه سهو نکرده بلکه امر خدا بود که بدون
سلام بعد تمام رکعات سهو کند تا قبح سهو که در نزد

مردم بود برداشته شود والله العالم

فصل سیم

در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت آن
است که خدا تعالی کسیرا بر طاعت جبر کند و از معصیت جبراً
باز دارد والا لازم می آید که معصوم مجبور باشد و مستحق
اجر و ثواب و فضل و کمال نباشد زیراکه هر کسیرا که خدا مجبور
کند معصوم میشود بلکه معنی عصمت آنستکه انسان بسبب
قوه عقل و حدة ذکاء و کمال اهتمام در طاعت و بسیاری
تصفیه قلب از هوا و هوس و تزکیه نفس از غیر خدا بمرتبه
رسد که تمام ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضای
الهی شود و تمام اعضاء آن مشغول بملاحظه جناب او
باشد و بالکلیه از همه جزئیات و کلیات احوال و امانی
و آمال خود منقطع باشد و هیچ راضی نباشد مگر
بآنچه او راضی شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد و چون
باین مقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

وسکنات او بامر و رضای او میباشد مثل کسیکه در نزد
پادشاهی در کمال محبت و شفقت و احسان و امتنان بوده
باشد و آن پادشاه در نهایت سطوت و قدرت و سلطنت
باشد و غایت محبت و شفقت پادشاه با او داشته باشد
چنین کسی محالست خلاف رضای او کاری بکند یکی از جهت
محبت بآن پادشاه زیراکه دوست خلاف رضای دوست
نمیکند یکی از جهت شرم و حیا بلکه البته در غیاب او مخالفت
نمیکند کیف در حضور او و یکی دیگر از جهت خوف زیراکه
هر که قربش بیش خوفش بیشتر والحاصل انکه طینت و
تقدس نفس و طهارت و پاکی ذات معصوم مانع است از رغبت بمعصیت
نه اینکه قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و باید
دانست که عبادات او محض خدا است و هیچ غرضی ندارد
بلکه خالصاً لوجهه است چنانچه عرض میکند الهی ما عبدتک
خوفاً من نارک ولا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلاً

مردم بود برداشته شود والله العالم

فصل سیم

در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت نه آن
است که خدا بنده را بر طاعت جبر کند و از معصیت جبرا
باز دارد والا لازم می آید که معصوم مجبور باشد و مستحق
اجر و ثواب و فضل و کمال نباشد زیرا که هر کسرا که خدا مجبور
کند معصوم میشود بلکه معنی عصمت آنستکه انسان بسبب
قوه عقل وحده ذکاء و کمال اهتمام بطاعت و بسبب
تصفیه قلب از هوا و هوس و تزکیه نفس از غیر خدا بمرتبه
رسد که تمام ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضای
الهی شود و تمام اعضای آن مشغول بملاحظه جناب او
باشد و بالکلیه از همه جزئیات و کلیات احوال و اعمال
و آمال خود منقطع باشد و هیچ راضی نباشد مگر
بآنچه او راضی شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد چون
باین مقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

وسکنات او بامر و رضای او میباشد مثل کسیکه در نزد
پادشاهی در کمال محبت و شفقت و احسان و امتنان بوده
باشد و آن پادشاه در نهایت سطوت و قدرت و سلطنت
باشد و غایت محبت و شفقت پادشاه با او داشته باشد
چنین کسی محالست خلاف رضای او کاری بکند یکی از جهت
محبت با آن پادشاه زیرا که دوست خلاف رضای دوست
نمیکند یکی از جهت شرم و حیا بلکه البته در غیاب او مخالفت او
نمیکند کیف در حضور او و یکی دیگر از جهت خوف زیرا که
هر که قربش بیش خوفش بیشتر والحاصل آنکه طینت و بمعصیت
تقدس نفس و طهارت و پاکی ذات معصوم مانع است از رغبت
نه اینکه قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و باید
دانست که عبادت او محض خدا است و هیچ غرضی ندارد
بلکه خالصاً لوجهه است چنانچه عرض میکند الهی ما عبدتک
خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك بل وجدتك اهلاً

للعبادة فعبدتك و این تمام کمال است و هیچ شائبهٔ
نقص و عیب در او نیست و الله العالم **فصل** چهارم

در طریق معرفت نبی

در طریق معرفت نبی ص بدانکه طریق معرفت صدق نبوت
منحصر است بمعجزه زیرا که نبوت ریاستی است من الله پس باید
مقارن باشد بامر او و فعل او تا دلالت کند بر صدق آن
دعوی تا بر مردم لازم شود اطاعتش و معجزه آنستکه خرق
عادت باشد و عادت الله جاری شده بر حدوث حوادث
بر اسباب و آن اسبابی که عادت جاری شده بر جریان امور
بآن اسباب و آن سه چیز است یکی اسباب عنصریه مثل گرم
شدن آب از آتش و خاموش شدن آتش از آب یا خاک دویم
اسباب سماوی مثل گرم شدن تابستان و سرد شدن
زمستان سیم اسبابی که مرکب و ممزوج میان اسباب
سماوی و عنصری مثل نشو و نمو و رسیدن نباتات و میوه‌ها
در فصول پس هر امری که بیکی از اسباب ثلثه مذکوره

حادث شود داخل امور عادیه است و دلالت بر صدق مدعی نبوت
نکند هر چند خفی باشد سببش مثل سحر و شعبده پس معجزه باید
از اسباب خارجه از مجرای عادت و آن اموریست که باسباب مذکوره
نباشد مثل شق القمر و رد شمس و تسبیح حصاة و امثال اینها زیرا
که ظاهر است که مؤثر در این امور هیچ یک از اسباب سماوی و عنصری
نیست بلکه محض اراده و مشیت الهی است پس اگر مقرون بدعوی نبوت
یا امامت شد معجزه است و اگر مقارن نشد کرامت است مثل مائدهٔ مریم
و احضار آصف بن برخیا تخت بلقیس و معجزه تا قبل از بعثت ظاهر
شود مثل معجزات ولادت پیغمبر ص اسم آن ارهاص است بمعنی انتظار
دادن یعنی انتظار رسیدند مردم را باینکه امری حادث میشود و اگر کاذبی
ادعای نبوت کند و اظهار معجزه کند اما بخلاف مدعای او باشد اسم
آن معجزه مکذبه است چنانچه از مسیلمه کذاب نقل شده که برای
اعوری دعا کرد هر دو چشمش کور شد آب دهن در چاه انداخت
که آبش زیاد شود فوراً خشک شد **فصل پنجم** در بیان
افضل بودن انبیاء از جمیع امت بدانکه باید پیغمبر ص افضل باشد
از جمیع امت خود و اعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول بر فاضل
عقلاً قبیح است و باید عالم باشد بجمیع علوم که امت باو محتاجند
و باید بجمیع صفات کمالیه موصوف باشد مانند کمال عقل و فطانت
و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرها
صلحاء و علماء و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مثل

کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و امراضی که
موجب نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و مقعد شدن
برص و کرم زدن بدن و امثال اینها پاک باشد و از قدح در نسب معصوم باشد
یعنی ولد الزنا و شبهه نباشد پدرانش نیز همه پستی نداشته باشند
صنعتهای پست نداشته باشند مثل جولائی و حجامی و حمالی و بیطاری و کار
هائیکه منافی مروت است مثل چیز خوردن در بازار و در حال راه رفتن
نداشته باشند آیا پدرانش همه مسلمان باشند خلافیست لکن اصحاب
ما شیعه آنست که آباء پیغمبر صلعم تا آدم همه مسلمان و پاک بودند و شاهد آن
کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة
بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها و باید دانست که تمام انبیاء علیهم السلام
و ائمه ما از همه ملائکه بالاتر است و ایشان افضل هستند از ملائکه تماما
و اخبار و آیات در این باب بسیار است بلکه ملائکه افتخار میکنند بخدمت
ایشان و گهواره جنبانیده ایشان و در تعداد انبیاء خلافست مشهور میان
امامیه آنست که ایشان صد و بیست و چهار هزار میباشند لکن مجملا باید
اعتقاد کرد که همه انبیا با اوصیا ایشان برحقند و آنچه آورده اند صدق است
و از جانب خداست و آنچه در قرآن مجید ذکر شان نموده اگر کسی انکار کند
کافر است و افضل از همه انبیا پنج نفرند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و
خاتم انبیا محمد صلعم و ایشان اولو العزمند و شریعت ایشان ناسخ شرایع سابق
بوده است و افضل از همه پیغمبران حضرت خاتم النبیین محمد صلعم است بعد از آن جد
بزرگوارش ابرهیم

فصل ششم

بدانکه ذکر شد که مجملا

پیغمبری دو چیز است دعوای نبوت و اتیان معجزه و هر دو اینها بالنسبه
به پیغمبر ما صلعم متواتر است اما دعوی نبوت چون همه ملل و نحل متفقند که محمد
ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف در زمان هزار و سیصد
و ... سال قبل از این زمان که هزار و سیصد و نود و نه سال هجری است ادعای
نبوت کرد اما اتیان معجزه پس معجزات آن بزرگوار زیاده از حد حصر است
و جمیع اقوال و افعال و احوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود از برای
سعادت یافتگان بخصوص شرح ما برای امثال ما عجم فهمان او نشر و حشر
منحصر است بدو چیز یکی معجزه ظاهره بالعین و یکی معجزه ظاهره بالمعنی اما اول
که معجزه ظاهره باهره بالعین باشد پس آن قرآن مجید است که عین آن ظاهر و
باقیست تا روز قیامت و دلیل اینکه این قرآن از آنحضرت بهم رسیده است بتواتر
قطعی که عیناً و له مسلم است و شکی نیست در اینکه این قرآن از آن وجود مبارک
است و دلیل اینکه اکثر اهل آن عصر همه بلغا و فصحا بودند و در بلاغت و فصاحت
بمرتبه بودند که از زمان ایشان تا حال هیچ یک از بلغا ماهر در بلاغت
سلیقی فطری با بلاغت کسبی از فنون ادبیه و علوم عربیه بعشر عشر ایشان
سلیقه فصحای ایشان نرسیده با وجود این انشاء کلامی که معارضه با
اقصر سوره و اخصر آیه آن تواند نمود نتوانستند بیاورند تا حدی
که شبها فکرها میکردند و انشائها میکردند چون صبح میشد از غایت
مجانست طها را آنرا نتوانستند کرد و اعتراف بعجز مینمودند چنانچه از
ولبید بن مغیره و امرء القیس و غیرهما نقل شده و ظاهر است که اگر معارضه
میتوانستند بکنند محتاج بقتال و جدال نبودند و اگر معارضه میشد

بالقدر دره نقل میشد چنانچه شد همینکه یا ارض ابلعی ماءک الخ نازل
شد رمشند معلقات سبعه را شب کشند و پنهان کردند از خجالت
و تا الی الان تا اینکه در هر عصری دشمنان حسّاد بودند نتوانستند تا
پس معلوم شد که این کلام بشر نیست نقل خداست و اگر انحضرت پیغمبر
نبود چنین امر برزبان جاری میکرد والا اغرا بر کذب و دروغ و اضلال
حق لازم می آید و آن قبیح است و تعالی عن القبیح و علاوه آنکه از جهات
متعدده غیر از جهة فصاحت و بلاغت حلاوت که اگر عجمی زبان بشنود
امتیاز آنرا از سخنان دیگر میفهمد و هر فقره از آن در میان کلام فصیح
واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان و مه تابان می درخشد
و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت نمودند و تمام
اهل عربیت استشهاد باو میکنند اثبات اعجاز آن میتوان نمود اول
جهة غرابت اسلوب که هیچ از فصحا و بلغا باین نظم عجیب و شبیه باین
اسلوب غریب نیاوردند و همه از غرابت اسلوب او متحیر بودند دوم عدم
اختلاف در او چنانچه فرموده ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا نه اختلاف در حکم دارد نه در مضمون تا اینکه گویند
صاحب آن صاحب خط و سواد نبود و اکثر نویسندگان نثر منافق و شعر
بودند نه اختلاف در فصاحت و بلاغت زیرا که هر ماهری در خطبه انشا
کند لابد یکجزء آن لهو و باطل است و کلامیکه از اول تا آخر همه در اعلا
درجه بلاغت باشد نیست مگر از قادر حکیم سیم از جهت اشتمال
او بر معارف ربانی زیرا که آن وقت که زبان عرب خصوص اهل مکه

علم بر طرف شده بود و انحضرت پیش از بعثت با احدی از علما یهود و سایر
اهل کتاب معاشرت نکرده و همیشه در سفر بود بجهة تجارت یا چرانیدن
گوسفند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در
هر سوره و آیه باحسن وجوه بیان کرده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام
مستقیمه باشد در او نیست و عربیکه مشهور آفاق بودند بعدم فهم و
علم و ادب مغبوط ساکنان عالم کرد بمرتبه در علم و ادب از زمان پیغمبر
و علماء جهان در اکتساب ایمان محتاج بایشان شدند چهارم از جهت
اشتمال آن بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که آنچه حکما و علما فکر کرده اند
در رسالها بجهة دفع نزاع و جدال در قرآن بر این محکمه ذکر کرده در
معاملات و مناکحات و معاشرات و مواریث و حدود و احکام و حلال
و حرام که احدی بهتر از آن نیاورده و نمیتوانند آورد پنجم اشتمال آن
بر قصص و حکایات انبیاء سالفه و قرون ماضیه که احدی مطلع بر آنها
نبوده ششم از جهة خواص که در آیات و سورها است که شفا دردها
و علاج امراض و کشف همها و غمها است هفتم از جهة اشتمال آن بر
اخبار مغیبه که احدی غیر از خدا نمیداند الی غیر ذلک من المعجزات اما
قسم دویم که معجزه ظاهره بالمعنی باشد یعنی از مجموع آنها قطع حاصل
میشود بصدور معجزات کثیره از آن حضرت و انها امور چندند که هر یک
از آنها بر تقدیر ثبوت خارق عادت و معجزه است و هر یک از آنها
مستفیض و قریب بتواتر است و زیاده از هزار معجزه است و زیاده از
پنجاه معجزه معجزه بدنی انحضرتست مثل انکه سوسمار بنبوت او از جبین نور

ساطع مثل ماه شب چهارده بود و در دیوار میتابید ۲ دست مبارک
وقتی بلند میکرد در شب مثل شمع روشنائی میداد ۳ بوی خوش آن
حضرت چنان بود که از راهی عبور میکرد بوی خوش تا سه روز ظاهر بود
۴ از عرق آنحضرت جمع میکردند بهترین عطرها بوده ۵ آب دهن مبارکش
در چاهی ریختند آب آن مثل مشک خوش بوی بود ۶ آنحضرت را در آفتاب
سایه نبود ۷ تا هر که راه میرفت هرچند بلند قد بود آنحضرت یکسر
و گردن بلند تر بود ۸ انکه پیوسته ابر بالای سرش بود ۹ مرغ
از بالای سرش عبور نمیکرد ۱۰ پشه و مگس بر روی مبارکش نمی نشست
۱۱ از پشت سر همچنان می دید مثل پیش روی ۱۲ خواب و بیداریش یکسان
بود ۱۳ ملائکه را می دید ۱۴ هرچه در خاطرها میگذشت میدانست
۱۵ بوی بغل کرد مثل مشک و عنبر سپید ۱۶ آب دهن را در چاه کم آب
انداخت پر آب میشد ۱۷ آب دهن مبارک به هر درد میمالید شفا می یافت ۱۸
دست مبارکش بطعامی میرسید برکت میکرد ۱۹ از طعام قلیل مثل
یک من نان جماعت کثیر را سیر کرد و از یکصاع جو و بزغاله جابر زیاده
از هفتصد نفر را سیر کرد ۲۰ جمیع لغات را میفهمید ۲۱ بجمیع لغات
تکلم میکرد ۲۲ چهل موی سفید در محاسنش بهم رسید بود که مثل آفتاب
میدرخشید ۲۳ مهر نبوت بر پشت مبارکش بود ۲۴ مثل آفتاب
مهر نبوت میدرخشید ۲۵ آب از میان انگشتانش جاری شد جماعت صحابی
سیراب شدند ۲۶ باشارهٔ انگشت ماه را بدو نیم کرد ۲۷ سنگریزه در
دست مبارکش تسبیح کرد ۲۸ مردم میشنیدند تسبیح سنگریزه را

۲۹ ختنه کرده بدنیا آمد ۳۰ ناف بریده زائیده شد ۳۱ سر تراشیده
متولد شد ۳۲ با دندان آمد در وقت تولد ۳۳ پاک از آلایش
و غیره متولد شد ۳۴ چون بزمین آمد جهان را معطر کرده ۳۵ رو بکعبه
بسجده رفت وقت تولد ۳۶ سر از سجده برداشت دست سوی آسمان بلند
کرد بمحض متولد شدن ۳۷ اقرار بوحدانیت خدا و رسالت خود کرد
در حالت تولد ۳۸ نوری از آنحضرت در وقت تولد ظاهر شد که مشرق
و مغرب عالم را روشن کرد ۳۹ هرگز محتلم نشد ۴۰ خواب شیطانی هرگز
ندید ۴۱ فضله که از آنحضرت ساطع شد بوی مشک و عنبر میداد
۴۲ کسی فضله آنحضرت را ندید ۴۳ انکه زمین مامور بود آنرا فرو برد
۴۴ هر چهارپائی که سوار میشد هموار میشد ۴۵ انکه اگر جوان پیر
میشد همیشه جوان بود ۴۶ انکه کسی قدرت مقاومت با آنحضرت نداشت
۴۷ بر هر سنگ و کلوخ گذر میکرد نشان میشد ۴۸ انکه سنگ و کلوخ
بر آنحضرت سلام میکرد ۴۹ انکه در طفولیت ماه گهواره آنحضرت را
میجنبانید ۵۰ انکه اگر بر زمین نرم راه میرفت نقش پایش ظاهر نبود ۵۱ انکه
بر سنگ و زمین سخت که راه میرفت نقش پایش ظاهر بود ۵۲ انکه
حق تعالی مهابتی از آنحضرت بدلها انداخته بود با آن تواضع و شفقت
مرحمت که داشت کسی در روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد ۵۳ هرگاه از
منافق که میدید آنحضرت را از بیم مبتلی میشدند ۵۴ از دو ماه راه رعب او در
دل کافران اثر میکرد ۵۵ از هر درگاه کوتاهی که داخل میشد سر مبارک
خم نمیکرد خود درگاه بلند میشد اما معجزات غیر بدنی آنحضرت پر چند

قسم است قسم اول معجزات تولدش و آنها نه بیان‌اند ۱ منع شیاطین
از صعود به آسمانها ۲ تیر شهاب از آسمانها بر شیاطین زدن ۳ برطرف
شدن علم کاهنان ۴ ضعف سحر ساحران ۵ برو افتادن بتها ۶ گردیدن
طاق کسری پادشاه عجم ۷ افتادن چهارده کنگره ۸ از میانش شکستن و
و تا زمین دو حصه شدن تا حال شکستگی بغیر از آن ندارد ۹ خراب قصر
مجلس ۱۰ جریان شدن آب به رود دجله بغداد ۱۱ خشک شدن دریاچه ساوه
والحال بجای آن نمکزار است نزدیک کاشان ۱۲ خاموش شدن
آتشکده فارس که هزار سال روشن بود ۱۳ جاری شدن رودخانه
ساوه که سالها خشک بود ۱۴ منتشر شدن نور در تمام عالم از طرف حجاز
سرنگون شدن تختهای پادشاهان عالم ۱۵ لال شدن تمام سلاطین تا
شبانه‌روز ۱۷ حاضر شدن ملائکه مقربین و ارواح اصفیا و پیغمبران در
وقت ولادتش ۱۸ نازل شدن رضوان بهشت و حوریان در آن شب ۱۹
حاضر کردن حوریان ابریق و طشتها از طلا و نقره و زمرد بهشتی ۲۰ برای
آمدن شربتها از بهشت آوردند که او نوشید ۲۱ غسل دادن حضرت را
با آبهای بهشتی ۲۲ معطر کردن حضرت را بعطرهای بهشتی ۲۳ مهر نبوت را بر کتف
حضرت زدند ۲۴ در حریر سفید بهشتی حضرت را پیچیدند ۲۵ در سندس
بهشتی حضرت را پیچیدند ۲۶ او را عرض کردند بر ملائکه و روحانیان ۲۷ همه
بر آنحضرت سلام کردند و صلوات فرستادند و سجده کردند ۲۸ تمنا
به آسمانها بالا بردند اهل آسمانها بر او درود و تحیت گفتند و او را زیارت
کردند ۲۹ چهار رکن کعبه بجانب حجره آنحضرت تعظیم کرد ۳۰ بتهای خانه

کعبه بر زمین افتادند بطرف رو نشان و غیر اینها که بسیار است قسم دویم معجزات
متعلقه باجرام علویه ۱ اول شق القمر ۲ رد شمس ۳ ریختن ستاره‌ها
در شب ولادت آنحضرت ۴ نازل شدن ستاره در خانه امیر ۵ نازل
شدن مائده مکرراً ۶ نازل شدن صواعق و عقوبات از برای بعض دشمنان
۷ فرود آمدن سنگ بر سر دشمنش ۸ نازل شدن ملائکه برای یاریش ۹
نازل شدن باران برای ثبات قدم اصحابش ۱۰ نازل شدن روح و ملائکه
دیگر بر آنحضرت و غیر اینها قسم سیم معجزات متعلقه بجمادات اطاعت نمودن
جمادات ۲ اطاعت نمودن نباتات ۳ ناله کردن چوب خرمائی که حضرت بر
آن تکیه میداد و موعظه میفرمود ۴ بر زمین آمدن رطب انگور در غیر فصل از
سجده ۵ آمدن درخت ۶ سبز شدن و میوه دادن درخت خشک ۷ برو افتادن
بتها و تعظیم نمودن باشاره حضرت ۸ سلام کردن سنگها ۹ سلام کردن و تعظیم
نمودن درختها در وقت عبور آنحضرت ۱۰ زراعت نمودن درختهای خرما و فوراً
سبز شدن و میوه دادن در روز فتح سلمان ۱۱ تغییر کردن آن درختها
باقسام مختلفه خرماها ۱۲ فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را
شدن و بکردن ابوجهل افتادن سنگ که برای کشتن برداشته بود ۱۴ آمدن
سنگ از خانه ابوجهل در هوا تا غلام ابوجهل ۱۵ بلند شدن خانه کعبه
بر سر جماعتی از یهود ۱۶ مملو شدن از آب خشک کوه ابوقبیس دریا
شدن برای جماعت یهود و غیر اینها که بسیار است قسم چهارم سخن گفتن حیوانات
با آنحضرت مانند آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه
آنحضرت در شب عقبه و دلالت نمودن شیر سفینه غلام حضرت را براه

و اینها نیز بسیار است قسم پنجم مستجاب شدن دعای آنحضرت مثل زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این قسم هم بسیار است قسم ششم استیلای آنحضرت بر دشمنان و دفع شر ایشان قسم هفتم استیلای آنحضرت بر شیاطین و اجنه و ایمان آوردن اجنه قسم هشتم خبر دادن از امور پنهان از گذشته و آینده مثل خبر از دولت بنی امیه که هزار ماه است و دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهل بیت و ماندن و شهید شدن امیر ع و حسنین و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت امام رضا و مدفون شدن آنحضرت در طوس و خبر دادن از شهادت عمار در زمان امیر ع و خبر دادن از جنگ امیر ع با عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج و خبر دادن از مظلومی ابوذر و بیرون کردن او از مدینه و مردنش در ربذه تنها و آمدن جماعتی و غسل دادن و کفن کردن و دفن نمودن آن و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و خبر دادن از کیفیت شهادت جعفر و از شهادت زید و عبدالله و در واحد در ساعت شهادت آنها در جنگ تبوک و خبر دادن از شهادت حبیب بن عدی در مکه و از نامه‌ای که حاطب پنهان کرده و خبر دادن از آنچه منافقان در خانه‌های خود می‌گفتند و میکردند و میخوردند و خبر دادن از مطالب پیش از سخن گفتن و کم سخنی میگفت که خالی از معجزه نباشد قسم نهم کیفیت معراج که از جمله ضروریات دین است و منکر آن کافر است و یکمرتبه قبل از هجرت

توجمع قائل شده‌اند بتکرار آن و ابن بابویه و صفار از حضرت صادق ع نقل کرده که صد و بیست مرتبه به آسمان رفت آنحضرت و هر مرتبه آن حضرت را وصیت مینمود در باب ولایت و امامت امیرالمؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از فرایض دیگر و فرموده‌اند از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و مخلوق بودن بهشت و دوزخ چهارم شفاعت آل محمد در روز قیامت و باید دانست که آنحضرت مبعوث شده بر کافه بشر و بر کافه جن و دین او ناسخ ادیان است و آخر پیغمبران است و اشرف همه مخلوقات است و مستجمع جمیع صفات کامله است و جمیع ملائکه مطیع و منقاد او و ائمه هستند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان مخلوق شده‌اند و از ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق را یاد گرفتند بی رخصت ایشان احدی از ملائکه حتی جبرئیل و عزرائیل داخل خانه ایشان نمیشدند و چون داخل میشدند مثل عبد ذلیل در خدمت ایشان می نشستند و باید دانست که آنحضرت همیشه پیغمبر بود و پیش از بعثت هیچ پیغمبری عمل نکرد و دلایل اینها را در کتب مفصله ذکر کرده‌ایم و خصایص آنحضرت هم بسیار است در کتب مفصله متعرض شده‌ایم

فصل نهم در رد شبهه یهودیان و آن اینست که اگر ملت موسی مستلزم مفسده بود اعمال آن از خدا قبیح بود و حال آنکه بالا اعمال شده و اگر مستلزم مصلحت بود نسخ قبیح بود پس ملت محمد ص که مستلزم رفع آنست قبیح است و باطل و جواب این شبهه آنست که اولا این شبهه نیز بر شما وارد است زیرا که نسبت ملت موسی با ملت آدم و نوح و

ابرهیم مثل اینست بلکه نسبت هر ناسخ بالنسبه بمنسوخ همین است و ثانیا
آنکه انقطاع و بقای ملل و احکام تابع مصالح است و مصالح تابع احوال است
و احوال تابع تغیر روزگار است در هر زمان آنچه مناسب و مقتضای صلاح
احوال هر طایفه باشد بآن مأمور میشدند پس ملت آدم مصلحت بود در بقا
تا زمان نوح و ملت نوح تا زمان ابرهیم و ملت ابرهیم تا زمان موسی و ملت
موسی تا زمان عیسی و ملت عیسی تا زمان خاتم الرسل والانبیا و ملت آن
حضرت تا آخر دنیا ثالثا آنکه میگوئیم هردو صلاح دارند ولی ملت ناسخ
اصلح است از منسوخ و شبهه دیگر آنکه میگویند موسی فرموده تمسکوا
بالسبت ابدا پس مادام سبت باقی است ملت موسی باقی است پس ملت محمد
کرمنا و آنست باطل است جوابش اینست که اولا اینکلام از موسی ثابت
نیست بلکه مجعول است و اگر بود یهود معارضه کردند و اگر کرده بودند بما
میرسید و تواتر هم میان آنها و حضرت موسی نبود و قطع شد زیرا که بخت النصر
ایشانرا استیصال کرد و عدد تواتر از ایشان باقی نگذارد و ثانیا بر تقدیر
ثبوتش ماؤلست باینکه مادام دین من هست مثل اینکه کسی بگوید همیشه نماز
را در مسجد بگذار یعنی مادام که دنیا و قدرت داری و مسجد باشد و استصحاب
هم در صورتی صحیح است که شک در نبوت عیسی یا پیغمبر ما نا شد و اما اگر یقین
کردیم بنبوت خاتم النبیین بادلهٔ قاطعهٔ مذکوره محلی از برای استصحاب
نیست الحمد لله رب العالمین

اصل چهارم

در امامت و در آن چند فصل است

فصل اول

در وجوب نصب امام بر خدای عز و جل
بدانکه واجبست نصب امام بر خدا چنانچه واجبست نصب نبی بجهت آنکه مسلم

وضروره نوع انسان محتاجند در معاملات و منازعات و مناکحات و غیر
آنها که ذکر شد هم بعثت دین الهی و بکسی که رئیس و حاکم و صاحب اختیار
مطلق باشد تا این نوع انسان باقیست ابدا دائما و چنین حاکمی باید نبی
باشد یا جانشین که متولی همه کارها بجو یکه اوصیا شد باشد خصوصا وقتی که
نبوت ختم شده و امکان نبی دیگر نباشد بلکه در اینزمان حاجت بیشتر میشود زیرا
که در وقت بعثت حاجت مردم در کمال الاستنفاذ کمتر بود زیرا که همه کافر بودند
و فهم و ادراک نداشتند و در اینوقت همه مسلمان و تکالیف شرعیه
اضافه بر تکالیف عقلیه شده و ریاضات نفسانیه زیادتر شده پس واجبست بر
خدا نصب امام ع دلیل دیگر آنکه مقتضی لطفست که بر خدا واجبست چنانچه ذکر
شد آنست که امامی منصوب باشد مثل نبی ع و همچنین از راه وجوب اصلح
زیرا که شک نیست که اصلح بحال العباد نصب نبی است دلیل دیگر آنکه مردم
بواسطه اغراض فاسده و آراء مختلفه و اهواء متفرقه در پی خرابی دین و آیین
حقه هستند پس اگر حافظ و حامی از برای این دین نباشد باندک زمانی باقی
نمیماند و اثری مگر اسمی چنانچه می بینی مخالفان پس بر خدا قبیح است
که پیغمبر خود را از میان خلق ببرد و مردم را مهمل گذارد و برای او خلیفه
و وصیی که حافظ احکام و پیشوا بندگانش باشد معین نکند دلیل دیگر
آنکه اعتقاد تمام امت خداوند از برای تمام انبیا خلیفه معین کرده و تا خلیفه
تعیین نکرد ایشانرا از دنیا نبرده و خود پیغمبر ما قاعده اش این بود که بهر غزوه
و سفر جزئی میرفت جانشینی برای خود معین میکرد و هر لشکری که میفرستاد
رئیسی برایش تعیین میکرد و در هر قریه از قرای اسلام و لو کم بودند

ربوبیت مقرر میکرد پس در اینصورت که بر گشتن با بر زودی نیست پس چگونه از
خلق ثبات او این نشر تا بسر الی قیام القیامه معطل و مهمل گذارد و حد قبل دیگر آنکه
مهم را شناختن کنه و حقیقت قدر و منزلت و عجا و مرتبه خلق و اینکه کدام
کر لیاقت این منصب دارد مقدور بشر نیست احدی غیر از خدا و پیغمبر خلق را
نشناسد حتی موسی بن عمران از انبیای اولوالعزم از خلق هفتاد نفر مومنین
را انتخاب کرد همه منافق در آمدند پس چگونه میشود دیگران خلق [illegible]
پس بنا بر خداوند و پیغمبر این همه خلق را معطل و مهمل گذارد و حال
اینکه هیچ رئیس دهی و خانه چنین نمیکند و اگر بکنند همه کس او را ملامت
کنند و ادله عقلیه بر این مطلب بسیار است و ذکرش باعث ملالت است و مطلب
بحمد الله واضح است

فصل دویم

در ذکر ادله نقلیه منها آیه شریفه
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا مسلم است
که بعد از نبوت دیگر بهیچ چیز از نقل حاجت و مسلمین را بهیچ چیز انقیاد
ضرورت نیست که بوجود امام هست بحثی که اگر امام نباشد در آن روز
وقتی که از دین و غیر از مسلمین خبری نبود فیمانند پس بدون نصب امام دین
ناتمام باشد و هر که تجویز این کرده تکذیب خدا و رسول کرده علاوه آنکه
احادیث معتبره مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده که این آیه در
غدیر خم برای نصب امیر نازل شده منها آیه و قالوا لولا نزل هذا القرآن
علی رجل من القریتین عظیم الی قوله و رحمة ربک خیر مما یجمعون صریح است در اینکه
که منصب نبوت بدست خلق نیست و شک نیست منصب امامت هم که تالی مرتبه
نبوت است بدست کسی نباشد بلکه تعیین مستند است اگر امر نبوت با اختیار

خلق نگذاشته و فرموده نحن قسمنا بینهم معیشتهم پس چگونه منصب
امامت که تالی مرتبه نبوت است بدست خلق گذارد تجویز چنین تبعیض
خلاف حکمت است منها آیه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة سبحان الله عما یشرکون صریح است اینکه اختیار برگزیدن و دین و دنیا
بدست خدا است پس منها آیه شریفه ایحسب الانسان ان یترک سدی الم
یک نطفة من منی یمنی الی قوله الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ظاهر است که خداوند
مهمل نمیگذارد بندگان را که چیزی داده و با خبر است نباشد و کدام اهمال بالاتر
از آنکه او را امیر و پیشوا نگذارد که مردم جاهل را بیهوده علم نداده نکنند
بیهوده واقع نمیشوند منها آیه ما فرطنا فی الکتاب من شیء و آیه و نزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و آیه و کل شیء فصلناه تفصیلا و آیه و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و امثال این آیات دیگر بر واضح است بعد از این
که خداوند همه چیز را در قرآن بیان کرده باشد چگونه میشود بالاترین
و اهم اشیا و اعظم احکام که تعیین امام باشد ذکر نفرماید پس البته
بیان نموده و بما رسیده و انکار نشده منها آیه شریفه مبارکه اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و چون لفظ اولوا الامر مقید نیست
و مطلق است پس اولی الامر در جمیع امور دین و دنیا و آن امام است
و عدم تکرار لفظ اطیعوا مشعر باینکه مرتبه امامت و نبوت یکی است و چون
الطاعة این جماعت مقرون با طاعت خدا و رسول کرده پس باید معصوم و
منصوب از قبل ایشان که حکم و امر ایشان حکم خدا و رسول باشد منها آیه شریفه و ان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و مسلم است که با اختلاف [illegible]

تعیین امامت بتجویز بدست مردم در وضع نزاع نیست احدی از مخالفین انکار بعض
نکرده بلکه باجماع باطل اعتماد نموده منها و طایفة منهم قد اهمتهم انفسهم الخ
قوله قل ان الامر کله لله صریحست براینکه اختیار امامت و وزارت بخداست
منها آیه شریفه فلیس لک من الامر شیء صریحست در اینکه اختیار بدست پیغمبر
نیست در امور پس هرگاه اختیار چیزی بدست پیغمبر نباشد حتی امامت پس چگونه
بدست خلق میباشد منها آیه شریفه و کل شیء احصیناه فی امام مبین
تفسیر شده امام مبین بامیر المؤمنین و ظاهر است مخفی ظاهر است که امام مبین
باید جامع اشیا باشد در میان خلق منها قوله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا
یرید بکم العسر و آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج و کدام عسر و حرجی
بالاتر از اینکه نصب امامت بدست مردم گذارد منها حدیث شریف مشهور متفق
علیه میان موافق و مخالف من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و حافظ محمد بن موسی شیرازی که از مشاهیر علمای عامه است از انس بن مالک از
پیغمبر ص نقل کرده در تفسیر آیه شریفه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة که فرمود پیغمبر ص خداوند اختیار نمود مرا و اهل بیت مرا از جمیع خلق و
برگزید ما را و مرا پیغمبر کرد و علی را وصی نمود و اختیار بدست خداست پس من
و اهل بیت من برگزیدگان و بهترین خلق او هستیم و فرمود اختیار با خداست
هر که را میخواهد اختیار میکند بدانکه مقتضی حکمت و شفقت الهی اینستکه
همیشه حجتی از جانب رب عبا مقرر باشد یا پیغمبر یا امام تا خلق را هدایت و
ارشاد نمایند و ایشان را در اعمال و اخلاق تربیت نمایند تا خلق را بر
خدا حجتی نباشد تا اینکه اطاعت او را کنند و بسعادت دارین فایز شوند

داکر

داکر معصیت کنند مستحق عذاب باشند لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حی عن بینة علاوه انکه خدا واجب کرده اطاعت صادقین را
و فرموده یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و واجب
کرده اطاعت اولو الامر را و فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم پس باید در هر عصری از اعصار صادقین و اولو الامر باشند
تا اطاعت کنند خلق آنها را و حضرت امیر ع فرموده لا تخلوا الارض
من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و خائفا مستورا لئلا یبطل حجج الله
و بیناته و شارح مقاصد که از علمای عامه است همین حدیث را از شیعه
نقل نموده و او را قبول کرده و قدح نکرده **فصل سیم** در
شرایط امام بدانکه باید آن امام افضل باشد از همه رعیت در جمیع
جهات دنیویه و دینیه زیرا که اگر واسطه عامه از جانب خداوند بر خلق
در امور دنیا و دین پس باید افضل باشد تا تقدیمش جایز و اطاعتش
واجب زیرا که تقدیم مساوی بر مساوی جایز نیست کیف تقدیم مفضول
بر فاضل که از همه کس قبیح است خصوصا از خدا و رسول علاوه انکه غرض
از نصب امام نیست مگر بجهة صلاح امت پس باید افضل از همه باشد تا
صلاح همه را بداند و آیه شریفه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و آیه شریفه افمن یمشی
مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم و آیه شریفه
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و آیه شریفه هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون و آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفة و قصه

مطلب

طالوت و قبول نکردن او را بنی اسرائیل عذر تفضیل شاهد قوی است بر
شرط دویم عصمت است چنانچه در بعض ذکر شد و آیهٔ شریفه لا ینال عهدی الظالمین
شاهد است و آیهٔ شریفه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
ایضا دلیل است زیرا که هر جایز الخطائی مامور است باقتدا بمقتدای غیر جایز الخطا
و آن معصوم است و آیهٔ شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ایضا
دلالت میکند زیرا که واجب الاطاعه غیر از معصوم کسی دیگر جایز نمیشود و آیهٔ
شریفه اذا جائکم فاسق بنباء فتبینوا ایضا دلالت میکند زیرا که وجوب اطاعت
امام موقوف است بر علم بصدق وی و علم بصدق حاصل نمیشود مگر آنکه معصوم دلیل
دیگر آنکه نهی از منکر بر امام واجب است اگر منکر را بجا آورد چگونه میتواند نهی از او بکند
چنانچه ذکر شد بعنقت خداوند کسانیرا که نهی کنند از منکر و حال آنکه مرتکب می
شوند بقوله تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و بقوله تعالی لم تقولون ما لا
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شرط سیم آنکه باید
هاشمی بوده باشد باتفاق امامیه نصوص وارده و بانچه شرایط نبوت که ذکر
شد از عدم شبهه در نسب و عدم دنائت آباء و عدم عهر امهات و عدم عیوب که موجب
نفرت طباع است مثل خوره و پیسی و کوری و کنکی و تندخوئی و کج خلقی و بخل و دنائت
نفس و دنائت صنعت تمام اینها در امام بوده باشد عن ابی الحسن الرضا ع للامام
علامات یکون اعلم الناس و احکم الناس و اعبد الناس و اتقی الناس و احلم الناس
و اشجع الناس و اسخی الناس و یلد مختونا و یکون مطهرا و یری من خلفه کما یری
من بین یدیه و لا یکون له ظل و اذا وقع علی الارض من بطن امه وقع علی راحته
رافعا صوته بالشهادتین و لا یحتلم و تنام عینه و لا تنام قلبه و یکون محدثا و

یستوی علیه درع رسول الله ص و لا یری له بول و لا غائط لان الله عز و جل
قد وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه و یکون رائحته کرائحة المسک و یکون اولی
الناس منهم بانفسهم و اشفق علیهم من آبائهم و امهاتهم و یکون اشد الناس تواضعا
لله و یکون آخذ الناس بما یامر به و اکف الناس عما ینهی عنه و یکون دعاؤه مستجابا
حتی انه لو دعا علی صخرة لانشقت بنصفین و یکون عنده سلاح رسول الله ص و
سیفه ذو الفقار و یکون عنده صحیفة فیها اسماء اعدائهم الی یوم القیمة و صحیفة
فیها اسماء شیعتهم الی یوم القیمة و یکون عنده الجامعة و هی صحیفة طولها
سبعون ذراعا فیها جمیع ما یحتاج الیه ولد آدم الی قیام القیمة و یکون عنده
الجفر الاکبر و الاصغر و اهاب ماعز و اهاب کبش فیها جمیع العلوم حتی ارش الخدش
و حتی الجلدة و نصف الجلدة و ثلث الجلدة و یکون عنده مصحف فاطمة علیها سلام
الله و الحاصل آنکه خصایص و فضایل امام زیاده از آنستکه کسی بفهمد یا بخاطر
خطور کند و لیکن آنچه ثابت و محقق است و ضروری شیعه است چند چیز است اول
علم بجمیع علوم و ما یحتاج الیه الناس اگر چه غیر علوم دینی باشد از هشام بن الحکم
مرویست که با پانصد مسئله در علم کلام از امام جعفر بن محمد الصادق ع در یک
مجلس پرسیدیم بجواب شافی رسیدیم و از غایت حیرت گفتم جعلت فداک بر امام
علم بکتاب و سنت و شرایع واجب است فرمود گمان داری خدا تعالی کسیرا حجت بر
خلق گرداند و چیزی که بان محتاج باشند نداند حل مشکلات ایشان نتواند
نماید دویم علم بجمیع علوم ملائکه و انبیاء و بجمیع کتب منزله سماویه و بجمیع معانی
القرآن از تفسیر و تاویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و متشابه
در دنوع او بنا شد همه را بداند سیم اسم اعظم را باید بداند از امام جعفر ع

محمد الصادق ع مرویست که اسم اعظم هفتاد و سه حرفست یکحرف از آن نزد آصف
برخیا وزیر سلیمان بود که تخت بلقیس را از یمن بیک لحظه آورد بواسطهٔ آن بیک
چشم بهم زدن و هفتاد و دو حرف نزد ما ذخیره شده و یکحرف مخصوص خداوند است
مرهونست که بعیسی مریم دو حرف از آن داده شد که بآن میکرد هر چه میکرد و
بموسی چهار حرف و بابرهیم هشت حرف و بنوح پانزده حرف و بآدم بیست و پنج حرف
و جمع کرد برای محمد ص هفتاد و دو حرف را و عصای موسی نزد امام باید
باشد و هر موقع حضرت ع عصای موسی از آدم بود بشعیب رسید و از او بموسی
و از او بما منتقل شد و بهمان نحو تازه است که تازه از درخت جدا کرده اند
هر وقت خواهیم بسخن می‌آید و آن چه ما امر کنیم بآن عمل میکند و بآن میکند آنچه موسی میکرد
بجهه هر چه امر است که چشمها آب از آن جاری میشود و حضرت حجت همراه خود بیرون خواهد برد
و هیچ کس از لشکر آنحضرت آب و توشه بر نمیدارد و ششم پیراهن آدم و انگشتر
سلیمان و سلاح پیغمبر و هر مومن سلاح پیغمبر مثل تابوت موسی است
در میان هر خانه که تابوت بود نبوت بود و در هر جا که سلاح هست امامت هست هفتم جفر احمر
و جفر ابیض و جامعه و مصحف فاطمه و صحیفه در نزد امام است و مراد از جفر
احمر ظرفیست که سلاح پیغمبر در آنست و آنکشوده نمیشود مگر برای امامی که
صاحب سیف و سلطنت باشد آنرا میگشاید و گویا ظرفیست اشاره بعلم
باحکام جهاد و حدود و سیاستها و مراد از جفر ابیض جمیع علوم انبیا و اوصیا
و علما و علم ما تقدم و ما تأخر و جامعه علم بجمیع احکام حلال و حرام و ما یحتاج
الیه الناس حتی ارش الخدش و مصحف فاطمه املاء جبرئیل ع بعد از پیغمبر ص بجهه
رفع حزن فاطمه و خط امیر المومنین ع و در آن جمیع وقایع احوال دوستان

و دشمنان است تا روز قیامت و صحیفه کتابیست باملاء رسول خدا و خط
امیر ع و مشتمل بر همه احکام حرام و حلال هشتم نزول ملائکه و روح بر امام در
هر شب قدر و خبر دادن بجمیع اموری که در آن سال واقع میشود نهم همه ایشان
محدثند یعنی ملائکه با ایشان سخن میگویند و کلام ملائکه را میشنوند
دهم هر شب جمعه علوم ایشان زیاد میشود یازدهم عرض اعمال در هر دوشنبه
و شب جمعه بر ایشان میشود دوازدهم بر شاهد باشند بر اعمال خلایق سیزدهم
متولد میشوند کاملا ختنه شده و ناف بریده و مختون کرده و پاک و پاکیزه و سیزدهم
و بیا بزمین می‌آیند ... تا در متولد میشوند دست ... میزنند
و بعد از تولد سجده میکنند و شهادتین میدهند چهاردهم در وقت تولد میخوانند
دانند پانزدهم آنکه ایشان از اولاد انبیا نیستند مگر باختیار خویش و باید
دانست که ائمه افضل از همه انبیاء علیهم السلام هستند بجهه اختصاص
ایشان بحروف اسم اعظم و نزول روح که اعظم ملائکه است و دارا بودن ایشان
همه علوم و همه کتب الهی و همه معجزات انبیا و مساوات ایشان با پیغمبر که اشرف
انبیاء است عن الصادق ع عشر صفات من خصال الامام العصمة والنصوص
وان یکون اعلم الناس و اتقیهم لله و اعلمهم بکتاب الله وان یکون صاحب
الوصیة الظاهرة و یکون له المعجزة والدلیل و تنام عینه ولا ینام قلبه ولا یکون
له فیئ و یری من خلفه کما یری من بین یدیه عن الصادق ع قال سمعته یقول قال امیر
المومنین ع والله لقد اعطانی الله تبارک و تعالی تسعة اشیاء لم یعطها احدا
قبلی خلا النبی ص لقد فتحت لی السبل و علمت الانساب و اجری لی السحاب
و علمت المنایا والبلایا و فصل الخطاب ولقد نظرت فی الملکوت باذن ربی فما

نعم علیه ما کان قبلی وما یاتی بعدك وان یولانی کمل الله لهذه الامة دینهم
واتم علیهم النعم ورضی اسلامهم کما یقول یوم الولایة لمحمد ص یا محمد
خبرهم انی اکملت لهم الیوم دینهم ورضیت لهم الاسلام دینا واتممت علیهم نعمتی
کل ذلك من من الله علی فله الحمد

فصل چهارم در تعیین امام

بدانکه معلوم شد از آنچه ذکر شد که طریق معرفت امام سه طریقست یکی
عصمت و هاشمیت و افضلیت و امثال اینها ثبوت که منحصر باشد معلوم
باشد اما اگر مشترك باشد چنانچه اختصاص افضلیت و عصمت در شخص
بعینه امریست در غایت خفا و اثبات آن و اطلاع بر آن در نهایت اشکال
پس وجه دیگر میخواهد یکی نص و یکی معجزه ولیکن بحمد الله اثبات امامت
امیر المؤمنین ع بهر یك از پنج طریق ممکنست اما عصمت آنحضرت باتفاق تمام
مسلمین است که بعد از پیغمبر ص معصوم منحصر است بحضرت امیر و سیدة
نساء العالمین و امام حسن ع و امام حسین ع و فاطمه زهرا معصوم و حسنین
در زمان امیر ع در معرض امامت نبودند پس امامت منحصر است در حضرت
امیر ع و احدی ادعای عصمت نداشت و نمیتوانست ادعا کند غیر از آنحضرت
اما افضلیت و هاشمیت نیز متفقند که جمیع جهات تفضیلات در امیر ع
بطریق اتم و اکمل بود و فضل بن روزبهان از متاخرین سنیان با کمال
تعصب و عدوان گفته که فضایل آل محمد امریست که انکار آن نتوان کرد
زیرا که انکار وجود دریا و وسعت صحرا و نور آفتاب و ظهور انوار و
سجود ملائکه هیچ نتیجه ندارد سوای استهزاء و سخریه که میتوانند انکار
فضل جمع کرد که ایشانند اهل سداد و خزان معدن نبوت و حفاظ

آداب فتوت و علم و شجاعت و سخاوت و حلم و عفو و فصاحت و حسن
خلق و زهد و عبادت و قرائت و سیاست و حکومت ابن ابی الحدید هر یك از
صفات ایشان را بتفصیل ذکر کرده امام فخر رازی بتفصیل ذکر کرده و صاحب
کشف الغمه از عمرو بن بحر الجاحظ که از علماء بزرگ سنیانست در رساله بتفصیل
ذکر کرده ولیکن ما اکتفا میکنیم بیك دلیل قاطع بر افضلیت آنحضرت اول
آیه شریفه اولئك هم خیر البریه که بچهل و چند طریق ابن مردویه که از علماء
عامه است ذکر کرده از پیغمبر ص که فرمود خیر البریه علی بن ابی طالب و شیعه
اینکه همه امت متفقند که محبت و طاعت ایشان واجب و عداوت و مخالفت
حرام است و محبت ایشان علامت ایمان و عداوت و بغض ایشان علامت کفر و اجر
رسالت پیغمبر ص محبت آنها و فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و اخبار موالف و مخالف متفق است که مراد امیر ع و فاطمه و حسنین
اند دلیل سیم آیه مباهله که متفقند که مراد از انفسنا امیر ع است دلیل چهارم
آیه تطهیر که صریح است در عصمت و طهارت اهل بیت و مراد از اهل بیت
باتفاق امت این چهار نفرند دلیل پنجم آیه شریفه فان الله هو مولاه و جبرئیل
و صالح المؤمنین که باتفاق مفسرین صالح المؤمنین آنحضرتست که خدا
نام او را با نام خود و جبرئیل مقرون ساخته و ایشان در نصرت پیغمبر ص شریک
بودند و از جمله مؤمنان او را مخصوص فرموده و صالح زاید بر جمیع اصناف
بسوی مؤمنان فرموده اشاره باینکه صالح مطلق و از جمیع جهات مقدم
میان مؤمنین اوست دلیل ششم آیه شریفه افمن کان علی بینة من ربه و
یتلوه شاهد منه مراد از شاهد باتفاق مفسرین آنحضرتست و کافیست

در افضلیت آنحضرت داود را شاهد سؤال گردانید و عاجز بنشر خود گردانید
و ما لموتا در پیغمبر کش گردانید او را و او را نسبت به پیغمبر ص داده است بلفظ منه
یعنی بعض از است و او را موتون بتنوین تنکیر نمود کرده لانست بر عظمت شان
شان آنحضرت نماید و تخصیص داده آنحضرت را از میان تمام امت دلیل ششم آنکه
آنحضرت باتفاق دوست و دشمن اعلم بود از همه کس بعد از رسول خدا و نقل
این روایت را همه کرده اند اقضی امتی علی بن ابی طالب و روایت انا مدینة العلم
و علی بابها و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها و ایة فاسئلوا اهل الذکر باتفاق
تمام مفسرین مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باشند و گفتن عمر لولا علی لهلک عمر همه متعرض شده ابن ابی الحدید بتفصیل بیان
کرده که تمام علوم که در دنیا منتشر شده از در خانه علی است مطلب فی اصح ابجد الله
محتاج بتفصیل نیست دلیل ششم جهاد آنحضرت و آنچنان مشهور است که قابل
انکار نیست بر استکه عمر گفت و الله لولا سیف علی لما قام عمود الاسلام و غالب
مفسرین عامه و همه خاصه در تفسیر فاستوی علی سوقه ذکر نموده اند اسلام راست شد
و بعناية ابن شمشیر علی دلیل هفتم مواخات حضرت رسالت علی را و فرموده تو
برادر منی و وارث منی و این مسلمست میان سنی و شیعه که برادر رسول خدا او است
دلیل هشتم حدیث منزلت که از طرق مخالفین زیاده از حد تواتر است
در تمام صحاح ایشان منقول است که پیغمبر ص فرموده یا علی انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی پس چنانچه هارون افضل همه امت بود و مستحق بود
نزدیک بهمه امت بود بحضرت موسی همچنین حضرت امیر ع بالنسبه به پیغمبر
بجمیع منزله یا نهم سبقت آنحضرت در اسلام و میان موالف و مخالف

متواتر

متواتر و از غایت شهرت مستغنی از ذکر است و در تمام صحاح ایشان این
روایت مذکور است که فرموده یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین
ایمانا و ذکر کرده اند که آیه اجعلتم سقایة الحاج تا اجر عظیم در باره افضلیت
آنحضرت بر عباس و غیره نازل شده دهم و در تفسیر السابقون السابقون اولئک
المقربون ذکر کرده اند تمام مفسرین عامه که سابق این امت علی است چنانچه گفته
علی اقضی الامة و ذو سابقتها و ذو شرافتها و قول آنکه علی ع کودک بود و اسلام
او معتبر نبود رد جواب او اینست که اولا هر گاه نبوت عیسی و یحیی و داود و یوسف در
طفولیت معتبر است اسلام بطریق اولی معتبر است خصوص بعد از آنکه آنحضرت بزرگوار
کرده و طفل را بی فایده کرده اسلام آن طفل انسب اینست باعتراف خود شان و
ثانیا آنکه فایده او اینست که سجده بر بت نکرده است ابدا و ثالثا آنکه اسلام او در نفس
مسلم نیست و رابعا آنکه حضرت رسالت او را تکلیف باسلام نموده باتفاق همه
اگر اسلام او معتبر نبود او تکلیف نمیکرد و ابو حنیفه حکم بصحت اسلام طفل نموده
دوازدهم تقدم آنحضرت در دخول جنت باتفاق سنی و شیعه سیزدهم مقرر
بودن اسم حضرت باسم خدا و پیغمبر ص در کتب سماوی و غیرها هر جا که ذکر شده
چهاردهم اختصاص آنحضرت بامیر المؤمنین چنانچه در کتب معتبره سنیان مذکور است
که پیغمبر ص فرموده که اگر مردم بدانند که علی ع چه وقت مسمی بامیر المؤمنین شد انکار
فضلش نخواهند نمود وقتی نام او شد که هنوز آدم میان روح و بدن او بود که خدا
ذریات آدم را از پشتش بیرون آورد و از ایشان شهادت گرفت بر ربوبیت خود چنانچه
فرموده و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الست بربکم و محمد نبیکم
و علی امامکم و امیرکم پانزدهم وجوب احترام آنحضرت چنانچه در صحاح ایشان

در افضلیت آنحضرت دارد او را شاهد رسول گردانید و عاقل به نخود کرد
و تلوه شاهد منه پیغمبر پیش کردانید او را و او را نسبت به پیغمبر ص داده است بلفظ منه
یعنی بعضی از اوست و او را مومن بیقین تنکیر نموده کرده لانه بر عظمت شان
شان آنحضرت می نماید و تخصیص داده آنحضرت را از میان تمام امت دلیل هفتم آنکه
آنحضرت باتفاق دوست و دشمن اعلم بود از همه کس بعد از رسول خدا و نقل
این روایت را همه کرده اند اقضی امتی علی بن ابی طالب و روایت انا مدینة العلم
وعلی بابها و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها و آیه فاسئلوا اهل الذکر باتفاق
تمام مفسرین مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باشند و گفتن عمر لولا علی لهلک عمر همه متعرض شده اند ابن ابی الحدید بتفصیل بیان
کرده که تمام علومی که در دنیا منتشر است از در خانه علی است مطلب واضح است بحمد الله
محتاج بتفصیل نیست دلیل هشتم شجاعت آنحضرت و آنچنان مشهور است که قابل
انکار نیست بر است که عمر گفت والله لولا سیف علی لما قام عمود الاسلام و خاص و
تمام مفسرین عامه و خاصه در تفسیر فاستوی علی سوقه ذکر نموده اند اسلام نا است شد
و بنا به شمشیر علی است دلیل نهم مواخات حضرت رسالت علی را و فرمود تو
برادر منی و وارث منی و این مسلم است میان سنی و شیعه که برادر رسول خدا او است
و بر این دلیل دهم حدیث منزلت که از طرق مخالفین زیاده از حد تواتر است
در تمام صحاح ایشان منقول است که پیغمبر ص فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی پس چنانچه هرون افضل همه امت بود و دوست تر بود
نزدیکتر بهمه امت بود بحضرت موسی همچنین حضرت امیر ع بالنسبه به پیغمبر ص
بعموم منزله یازدهم سبقت آنحضرت در اسلام و میان مؤالف و مخالف

متواتر و از غایت شهرت مستغنی از ذکر است و در تمام صحاح ایشان این
روایت مذکور است که فرمود یا علی انت اول المسلمین اسلاما و اول المؤمنین
ایمانا و ذکر کرده اند که آیه اجعلتم سقایة الحاج تا اجر عظیم در باره افضلیت
آنحضرت بر عباس و غیره نازل شده است و در تفسیر السابقون السابقون اولئک
المقربون ذکر کرده اند تمام مفسرین عامه که سابق این امت علی است هر گفته
علی افضل الامة و ذو سابقتها و ذو شرافتها و قول اینکه علی کودک بود و اسلام
او معتبر نبود در جواب او اینست که اولا هرگاه نبوت عیسی و یحیی و داود و یوسف در
طفولیت معتبر است اسلام بطریق اولی معتبر است خصوصا بعد از اینکه آن بزرگوار
که قول طفل را بی فایده کرده اسلام این طفل اینچنین است باعتراف خود شان و
ثانیا آنکه فایده او اینست که سجده بر بت نکرده است ابدا و ثالثا آنکه اسلام از دو نفر
مسلم نیست و رابعا آنکه حضرت رسالت او را تکلیف باسلام نمود باتفاق همه
اگر اسلام او معتبر نبود او تکلیف نمیکرد و ابو حنیفه حکم بصحت اسلام طفل نموده
دوازدهم تقدم آنحضرت در دخول جنت باتفاق سنی و شیعه سیزدهم مقرر
بودن اسم حضرت باسم خدا و پیغمبر ص در کتب سماوی و غیرها هر جا که ذکر شده
چهاردهم اختصاص آنحضرت بامیر المؤمنین چنانچه در کتب معتبره سنیان مذکور است
که پیغمبر ص فرمود که اگر مردم بدانند که علی ع چه وقت مسمی بامیر المؤمنین شد انکار
فضلش نخواهند نمود وقتی نام او شد که هنوز آدم میان روح و بدن او بود که خدا
ذریات آدم را از پشتش بیرون آورد و از ایشان شهادت گرفت بر بوبیت خود چنانچه
فرمود و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الست بربکم و محمد نبیکم
و علی امامکم و امیرکم پانزدهم وجوب احترام آنحضرت چنانچه در صحاح ایشان

ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر ص سه حرمت است که هر کس آنها را نگاه دارد خدا دین
و دنیای او را نگاه دارد و هر کس آنها را حفظ نکند خدا نه دین او را حفظ کند نه دنیای
او را احترام اسلام و حرمت من و حرمت اهل بیت من دلیل سیزدهم آنکه قبولی صلوة
موقوف است بر صلوات بر آنها چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه از شافعی نقل
کرده که گفته یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم
من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له دلیل چهاردهم قضیه فتح
خیبر که نهایت صراحت در افضلیت آنحضرت دارد از جهات متعدده و تمام
صحاح ستة آنها دارد که پیغمبر ص فرمود علم را فردا بکسی دهم که او خدا و رسول
دوست دارد و او هم خدا و رسول او را دوست دارد کرار غیر فرار و تا فتح نکند
بر نگردد و کنایه بالغه دارد بر اینکه آن دو نفر نه خدا و نه رسول او را دوست
دارند نه خدا و رسول آنها را دلیل پانزدهم آنکه پیغمبر ص تمام ابواب مسجد را
بست مگر در خانه او را که متفق علیه و مشهور است میان سنی و شیعه و روایت
برای علی نگذاشت با اصرار شیخین تا ناودان بر عمش عباس نگذاشت بجا
مسجد این دلیل است که آنحضرت طاهر و مطهر است و جنابتش افضل از طهارت
آنها است دلیل شانزدهم اختصاص آنحضرت است بزوجیت حضرت زهراء که
سیدة نساء العالمین است دلیل هفدهم قضیه مرغ بریان که همه سنیان روایت
کرده اند از انس که پیغمبر ص فرمود خدایا دوست ترین خلق خود را بفرست با من
بخورد پس علی ع آمد و با او خورد و حدیث متعلق است و اطلاق دلیل عموم محبت
دلیل هیجدهم روایتی که تمام علماء نقل کرده اند که پیغمبر ص فرمود چنانچه
ستارگان امان اهل زمین اند کذا اهل بیت من امان اند اهل زمین هم

هلاک میشوند و این حدیث بر افضلیت اهل بیت از تمام روی زمین اظهر من
الشمس است دلیل نوزدهم روایتی که همه ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر ص
علی با من مثل سر است ببدن من دلیل بیستم روایتی که همه نقل
کرده اند از سلمان فارسی که عرض نمود بپیغمبر ص هر پیغمبر را وصیی بود وصی شما کی
است فرمود وصی موسی که بود عرض کرد یوشع بن نون فرمود چرا عرض کردم برای
اینکه اعلم زمان خود بود فرمود وصی من و موضع سرّ من و خیر من
اترک بعدی ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب و دلالتش بر افضلیت
صریح است دلیل بیست و یکم روایت مسند احمد که پیغمبر ص فرمود خدایا چنانچه
برادرم موسی گفت برای من وزیری از اهل من قرار ده من هم میگویم از اهل من
علی را وزیر من کن و مرا بآن قوت ده و او را معین من و شریک من گردان دلیل
بیست و دوم ابن ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر ص فرمود که خلقت من یا علی مثل
تا دوش و ساعدها تا بند دست است ساعد دلیل بیست و سیم
مناقب ابن مردویه نقل کرده که جابر گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود که مردم
از درخت جدا آفریده شده و من و تو یا علی از یک درخت آفریده شده ایم که
من اصل آن و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه های آن اند هر کس شاخی از آن را بگیرد
خدا او را به بهشت میبرد دلیل بیست و چهارم ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی
که از علماء بزرگ سنیان است در شرح مقامات از اخطب خطباء از ابن عباس
از پیغمبر ص نقل نموده که فرمود اگر تمام درختان عالم قلم شوند و دریاها مداد
و همه جن و انس نویسنده و حساب کننده شوند از عهده حصر فضائل علی ع بر نیایند
دلیل بیست و پنجم ابن مغازلی شافعی روایت کرده که مراد از کلمات فتلقی

آدم من ربه کلمات فتاب علیه اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع آمد
و بکی اذا کابو شعراء اهل سنت گفته فلو کانت سماء الله صحفاً و نبت الارض
اقلاماً لبا ثوا البحر المداد بعضن مدادا بدء الخلق تکتب با قدا نهی لما کتبوا
الفضایل فی علی بجر بعلوه و لا اقصاکو دلیل بیست و نهم روایتی که همه
نقل کرده اند که پیغمبر فرمود زمین خالی نیست از من ما دام که علی زنده است
علی ع در دنیا عوض از من می باشد بعد از من علی مثل جمله مرات است علی ع
گوشت من است علی مثل خون من است دعوت من علی برادر منست و وصی
من است در اهل من و خلیفه منست در قوم من و انجاز کننده وعدهای
منست و قضا کننده دین منست دلیل سی ام نقل کرده اند اینکه پیغمبر فرمود
که وصی من و خلیفه من و بهتر کسی که واگذارم او را بعد از خود که وعدهای
مرا بدهد و دین مرا ادا کند علی بن ابی طالب است و ادله افضلیت بسیار است
و همین که ذکر شد کفایت است بحمد الله اما فاشمیت شیخ محل انکار نیست اما
نصوص بر امامت آنحضرت بسیار است لیکن اکتفا میشود در این مسئله
بچند دلیل از قرآن و بچند حدیث از حدیث معتبره در کتب سنت و جماعت
زیرا که دلیل چیزیست که منکر قبول داشته باشد احادیث خاصه
منکر خصم است شیخ مگر از علما خودشان نقل کنیم یا قرآن که خصم قدرت
تکلم نداشته باشد پس گوییم دلیل اول آیه شریفه انما ولیکم الله و
رسوله والذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون که تمام
علما از شیعه و سنی متفقند در اینکه این آیه وقتی نازل شد که علی ع در رکوع
تصدق کرده بود بفقیری و دلالتش اظهر من الشمس است زیرا که انما کلمه

حصر است

حصر است و یک لفظ است ولی بمعنی که در خدا و رسول هست در امیر
المؤمنین ع هم هست و در آنجا مسلماً بمعنی اولی بتصرف صاحب اختیار و معنی
دیگر معنی ندارد بلکه لغو است و حاصل معنی آیه شریفه اینست که صاحب اختیار
شما در جمیع امور دنیا و اخروی منحصراً در خدا و رسول و امیر مؤمنان و
آنچه اعتراضات که کرده اند گوش نداده اولی است زیرا که حرف لغو است
و مستحسن از دانشمند نیست دلیل دوم آیه شریفه اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین و مسلم است که احدی غیر
از علی دارای این سه صفت که رحمیت و مؤمنیت و مهاجرت باشد نبود
و مسلم است که اولی عام است شامل خلافت و وصایت هم هست و امیر المؤمنین
از ارحام است نه دیگران چه خوب گفته شاعر عجم از پس سلطان ملک شه
چون نمیداری روا تاج و تخت و پادشاهی غیر سنجر داشتن از پس سلطان
ناصر چون نمیداری روا تاج و تخت و پادشاهی جز مظفر داشتن از پس
سلطان دین پس چون روا دارد کسی جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
و با وجود اولاد و میراث با عدد و نقیح آنکه گویند که پیغمبر ما رفت و دنیا
میراث خلافت بعمر داد و بعثمان هرگز علکان ملک بر بیگانه ندادند
در دفتر شاهان جملگی تو بر خوان با ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند
میراث به بیگانه ندهد هیچ مسلمان دلیل سیم قوله تعالی افمن یهدی الی الحق
احق الی قوله فکیف تحکمون دلیل چهارم افمن یمشی مکبا علی وجهه الخ
دلیل پنجم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون دلیل ششم یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین که غالب علماء عامه روایت

کرده اند

که مراد او صادقین علی بن ابی طالب ع است و واضح است که مراد از بودن با
ایشان وجوب متابعت ایشانست در اقوال و افعال و احوال و واضح است
که مراد از صادق صدق اجمالی نیست بلکه صدق کلی است در همه جا و همه چیز و
آن نیست مگر معصوم پس همه کس غیر صادقند مگر معصوم و معصوم غیر از
علی و آل او احدی نیست پس واجب متابعت ایشانست و اینست معنی امامت
دلیل ششم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و این آیه
از وجوه کثیره دلالت دارد بر امامت آنحضرت و باتفاق اکثر عامه مراد از
اولی الامر علی ع و اولاد اوست دلیل هفتم و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف
اذاعوا به و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه
منهم و بالاتفاق سوای اهل بیت رسالت و نبوت هیچ کس اهل استنباط احکام
الهی از کلام خدا نیست پس اولی الامر منحصر با ایشانست و مرجع احکام دین و دنیا
ایشانند نه عمر که معنی ابا را ندانست و میگفت که معنی ابا را ندانم یا کی
دلیل هشتم لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا
البیوت من ابوابها و ذکر شد که بیت علم و حکمت و جنت پیغمبر است و باب آن علی
است دلیل نهم ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو
کل علی مولاه اینما یوجهه لا یات بخیر هل یستوی هو و من یامر بالعدل
و هو علی صراط مستقیم و از تتبع تواریخ و احادیث و تفاسیر یقین حاصل
میشود که این مثل را خداوند برای متقلبین و حضرت امیرالمؤمنین زده زیرا که
آنها بودند هر جا بر میگشتند هیچ فتحی و خیری نمی آوردند و علی بود که همه جا خیر
و فتح می آورد و مثل اینست آیه و ما یستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا و عملوا

الصالحات و لا المسیء و آیه شریفه و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات
و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات و آیه شریفه
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون قلیلا ما تتذکرون انما یتذکر
اولوا الالباب دلیل دهم تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل
امر زیرا که تنزل جمله فعلیه دلالت بر دوام و استمرار دارد پس همیشه در شب
قدر ملائکه و روح نازل میشوند در زمان پیغمبر بر او نازل میشد بعد از پیغمبر
احدی غیر از علی ع و اولاد طاهرین آنحضرت لیاقت ندارد این منصب را دلیل
دوازدهم قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد که اغلب مفسرین عامه تصریح کرده اند
بر اینکه مراد از هاد امیرالمؤمنین است و بعد از حضرت ثابت میشود دلیل سیزدهم آیه مذکوره
و یتلوه شاهد منه که صریح است بر اینکه حضرت امیر ع تالی رسول است دلیل چهاردهم
آیه شریفه لا ینال عهدی الظالمین که صریح است که باید امام معصوم باشد و احدی
اجماعا غیر از علی و آلش معصوم نبوده دلیل پانزدهم آیه شریفه و انذر عشیرتک
الاقربین با نص که شان نزولش که عامه و خاصه تماما نقل کرده اند که حکایت
اگر دلیلی غیر از همین نباشد همانا نص جلی متصل است و کافیست بحمد الله دلیل شانزدهم
آیه مباهله بالاتفاق مراد از انفسنا علی ع است و لازم است مثل نفس بودن در جمیع
جهات با پیغمبر ص خرج النبوة بالاجماع و بقی الباقی و منها الامامة اما نصوص از احادیث معتبره
در کتب احادیث صحاح ستة اکثر جید است و حصر بر آنها دشوار است و لکن بچند حدیث معتبر
اکتفا میکنیم احادیث دو قسم است قسم اول احادیثی که دلالت بر امامت خصوص
امیرالمؤمنین ع دارد قسم دویم احادیثی که دلالت میکند بر امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام
اما قسم اول پس حدیث غدیر و آن حدیث بطرق موالف و مخالف متواتر

و دلالت از آفتاب روشن تر است و منکر آن منکر شمس اشراق قوله آیت
اولی بکم من انفسکم اطلاقش مفید عموم امور دین و دنیا که معنی اولی بتصرف
که معنی نبوت و ولایت است و تفریع نمودن فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه
ضرورت که همان معنی اولی بتصرف است و این همه اهتمام بتبلیغ این مسأله
و اکمال دین و اتمام نعمت و رضای الهی باین و ایشان بعد از قبول کردن و تهنیت
کردن مردم از وقت ظهر تا بعد از عشاء حضرت امیر را و تهنیت کردن عمر بکلام
بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و تهنیت شعرا
و شعر گفتن ایشان مثل حسان بن ثابت که گفت ینادیهم یوم الغدیر نبیهم
بخم و اسمع بالرسول منادیا فقال و من مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا
هناک التعادیا الهک مولینا و انت ولینا و لن تجدن منا لک الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه
فکونوا له اتباع صدق موالیا و مثل عمرو عاص که گفت در قصیده مشهوره شعر
بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب فهم حجج الاله علی البرایا
بهم و بجدهم لا یستراب و لا سیما ابو حسن علی له فی الحرب مرتبة تهاب طعام سیوفه
مهج الاعادی و فیض دم الرقاب له شراب و ضربته کبیعته بخم معاقدها من
القوم الرقاب علی الدر و الذهب المصفی و باقی الناس کلهم تراب هو
البکاء فی المحراب لیلا هو الضحاک اذا اشتد الضراب هو النبأ العظیم
و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب و مثل کمیت و تقریر حج قیس بن سعد
انصاری و سؤال کردن عذاب از خدا و قصه که اگر این حق است خدایا عذاب بر من
بفرستد و آمدن سنگ از آسمان و هلاک شدن آن و قصه علی الخد و بر آمدن

حق

حجت نهار از نظر بر پیغمبر ص و دعا کردن پیغمبر ص و انکار متواتر با صحت و دلالت
مکابره با خدا است از آنجمله اخبار وارده که اطلاق ولی بر آنحضرت شده
است که احتمال غیر از ولایت مطلقه ندارد از آنجمله در مسند حنبل
خوارزمی از پیغمبر ص نقل کرده که فرمود یا علی انت ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و
نقل کرده اند که روزی پیغمبر ص علی را بغزوه فرستاد و فتح کرد و غنیمت قسمت
نمود و یک دختر از حصه خمس را خود برداشت بریده اسلمی این را خیانت
پنداشت بر سبیل ملامت به پیغمبر ص عرض کرد آثار غضب بر جبهه حضرت
ظاهر شد فرمود چه میخواهید از علی و اکذا دید علی را ان علیا منی
و من از علی و قسمت او از خمس بیشتر است از آنچه برداشته است و هو ولی
کل مؤمن و مؤمنة بعدی و ایضا نقل کرده اند که خطاب به بریده کرده و فرمود ان علیا
ولیکم بعدی فاحبوا علیا فانه یفعل ما یؤمر و ایضا ذکر کرده اند که پیغمبر
فرمود من اراد منکم النجاة بعدی و السلامة من الفتن فلیتمسک بولایة
علی بن ابی طالب فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و هو امام کل
مسلم بعدی من اقتدی به فی الدنیا ورد علی حوضی و من خالفه لم یره و لم یرنی فاختلج
دونی و اخذ ذات الشمال الی النار از جمله اخبار وارده در کتب ایشان
بلفظ خلافت و خلیفه نقل کرده اند در حدیث معراج ذکر کرده در مناقب
خوارزمی که خدا فرمود پیغمبر را یا محمد من علی را برای تو اختیار کردم تو او را
خلیفه و وصی خود کن که من علم و حلم خود را باو عطا کردم و امیر المؤمنین
است بحق و این نام و این کلمه را با احدی نداده ام نه قبل از او و نه بعد از او و هیچ
کس را غیر از او سزاوار نیست یا محمد علی رایة الهدی و امام من اطاعنی و نور

اولیائی وهی الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن ابغضه
فقد ابغضنی ودر تفسیر وانذر عشیرتک الاقربین همه ذکر کرده اند که علی
انیمان همه قول بموی ودر تفسیر ثعلبی اگر پیغمبر آنوقت بعلی فرمود
یا علی انت اخی ووصیی وقاضی دینی وخلیفتی من بعدی وجماعت کثیرا از آن
حضرت نقل کرده اند که پیغمبر فرموده است که نفس خالی نیست از من تا علی
زنده است علی کرد ثنا عوض از من است بعد از من است بعد از من علی مثل
جلد من است علی مثل گوشت من است علی مثل خون من است در رگهای من علی
برادر من ووصی من است واهل من وخلیفه من است در قوم من وانجاز کننده
وعدهای من است وادا کننده دیون من است وایضا نقل کرده اند که فرموده
من وخلیفه من وبهتر کسی که وامی گذارم او را بعد از خود علی است انجاز میکند
وعدهای مرا وقضا میکند دیون مرا وایضا همه نقل کرده اند که فرمود من
ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شک فی
علی فهو کافر وایضا صاحب مناقب خوارزمی نقل کرده روز قیامت منادی
ندا کند ... اهل محشر این جلالت را می بینند پس همیشه کرامی
بزرگوار کیست خطاب نه بطنان عرش میرسد هذا علی ابن ابی طالب وصی
رسول رب العالمین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین وایضا نقل نموده
که پیغمبر فرمود چون خدای تعالی سموات وارض را آفرید نبوت من وامامت
علی را بر ایشان عرض کرد وایشان قبول کردند بعد از آن خلق را آفرید
ودین خود را بما تفویض فرمود پس هر کس اطاعت ما کند سعید است وهر کس
مخالفت ما ورزد شقی باشد مائیم که حلال خدا را حلال میکنیم وحرام

او را حرام میکنیم وابن ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر فرمود آیا دلالت نکنم
شما را بچیزی که اگر همه در قبول آن اتفاق کنید گمراه نشوید وهلاک نشوید بعد از من
که ولی شما خدا است وامام شما علی ابن ابی طالب است پس با اخلاص اطاعتش
نمایید وتصدیق او نمایید که جبرئیل این خبر را بمن داده وصاحب کفایة الطالب
نقل کرده که فرمود پیغمبر ان علیا رایة الهدی وامام اولیائی ونور من
اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن
ابغضه ابغضنی یا علی انت سید فی الدنیا وسید فی الآخرة وایضا نقل
کرده که فرمود پیغمبر بدرستیکه خدا اختیار کرد از برای هر امتی نبی واختیار
نمود از برای هر پیغمبری وصیی پس من نبی این امتم وعلی وصی منست
در عترت من واهل من وامت من بعد از من وخبر منزلت که همه نقل کرده اند
که فرمود یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی ودر تاریخ
مجاهد نقل کرده که فرمود یا علی انت منی بمنزلة یوشع من موسی الی غیر ذلک از
اخبار جنابا معلوم میشود که لقب صدیق اکبر وفاروق اعظم وامیر المؤمنین
مخصوص علی ابن ابی طالب است مثل خلافت که غصب نموده اند خذلهم الله واز
ائمه ما روایتست که غیر از علی بن ابی طالب هیچکس را امیر المؤمنین مگو
مگر کافر بکافری ویکطایفه از اخبار است بلفظ صراحه وایشان متواتر
است میان عامه فکیف خاصه ویکطایفه از اخبار بلفظ علی مع الحق والحق
مع علی وایشان متواتر میان عامه چه جای خاصه ودو سه خبر از ایشان را تیمنا و
تبرکا از عامه نقل میشود از آن جمله در صحیح بخاری است که پیغمبر فرمود رحم الله
علیا اللهم ادر الحق معه حیث ما دار ودر فردوس دیلمی ...

نقل کرده که رسول خدا صلعم بعمار یاسر فرمود اذا رایت علیا سلک وادیا
وسلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی ودع الناس انه لن یدلک فی ردی
ابدا ولن یخرجک من هدی یا عمار طاعة علی طاعتی وطاعتی طاعة الله علی مع الحق
والحق مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض واخبار علی مع القرآن بسیار
روایت کرده اند از آنجمله ابن مردویه نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود علی مع القرآن
والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وصاحب کتاب اسماء رجال که
از مصنفات حافظ ابی عبدالله محمد بن اسحق روایت کرده که پیغمبر صلعم فرمود
زود باشد که بوده باشد بعد از من فتنه پس وقتی که فتنه بر پا شد پس بچسبید
بعلی بن ابی طالب که اول کسی است که مرا روز قیامت ببیند و اول کسی است که با من
مصافحه میکند روز قیامت و او با من است در مقام بلند و او است جدا
کننده میان حق و باطل و احادیث بلفظ لایودی عنی الا انا او علی که دلالت
می کند بر اتحاد ایشان و اینکه علی ع نفس پیغمبر است بسیار است از آنجمله در کتب
صحاح ستة تماما هست که پیغمبر صلعم فرمود ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن
ومؤمنة بعدی لایودی عنی الا انا او علی و اخبار حمل سوره برائت بسیار است
بشاهد بر مطلب عبارت جبرئیل است که لایودی عنک الا انت او رجل منک
و دیگر آنکه پیغمبر صلعم که بعلی فرمود که خدا امر کرده از انبیا است بکنم مگر خود تو یا کسی
که از تو است و تو از منی و من از تو و ابن کثیر احمد در کتاب صحاح ستان
نقل کرده اند و مسند احمد و تفسیر ثعلبی و دیگران هم نقل کرده اند و ابن مغازلی
شافعی در مناقبش نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود که هر چیز خداوند بمن تعلیم کرد
بعلی تعلیم کردم پس علی باب مدینه علم منست بعد فرمود یا علی سلم تو سلم

منست و حرب تو حرب منست و تو علی میان من و میان امت منی بعد از
من و کسی که ظلم کرد علی را مقعد مقام مرا بعد از وفات من پس گویا انکار
کرده بنبوت مرا و نبوت انبیا پیش از مرا و دیلمی در فردوس بعلی نقل کرده که پیغمبر
فرمود یا علی تو بمنزله کعبه که همه مردم باید بسوی تو بیایند و تو نباید
بسوی کسی بروی پس اگر آمدند بنجاعت و تسلیم امر ترا کردند قبول کن و اگر
نیامدند ترا پیش نباید تو ایشان را و ابوبکر بن مردویه در مناقب نقل کرده
از جهنی که از پیغمبر صلعم سؤال کردم که اگر شما را حادثه رخ بدهد بکه
رجوع کنیم و بسوی که رو بنمائیم فرمود متابعت نمائید و اطاعت کنید کسی را
که خدا بعد از من اختیار کرده و از نام خود نام او را اشتقاق کرده و دختر
مرا با او تزویج کرده و جمیع ائمه را مقرر کرده که او را یاری کنند عرض کردیم
کیست آن فرمود پسر عم و برادرم علی بن ابی طالب و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه ذکر کرده بعد از غزوه حنین سوره اذا جاء نصر الله نازل
شد پیغمبر صلعم خبر مرگ خود را دادند و فرمودند یا علی لیس احد احق بمقامی
منک و صاحب مسند نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود من اراد ان یحیی
حیوتی و یموت مماتی فلیتمسک بعلی بن ابی طالب ع و ایضا نقل کرده که پیغمبر
فرمود بدرستیکه علی ع امین منست در قیامت و صاحب علم منست
در قیامت و در دست او ست کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار
و ابن مغازلی شافعی نقل کرده که پیغمبر صلعم بازوی علی را گرفت و فرمود این
این علی امیر تمام خلق است و کشنده کافران است یاری کرده شده هر که یاری
کند او را مخذول است هر که او را مخذول کند اخطب خوارزمی روایت کرده

که پیغمبر فرمود متمسک بشوید بعلی بن ابی طالب پس بدرستیکه اوست
مولای شما پس دوست بدارید او را و اوست عالم شما پس تعظیم کنید او را
و اوست پیشوای شما بسوی بهشت پس ثابت بدارید او را و هرگاه بخواند
شما را پس اجابت کنید او را و هرگاه امر کند شما را پس اطاعت کنید او را
دوست بدارید او را بدوستی من اکرام کنید او را بکرامت من نگفتم
من از برای شما در بارهٔ علی مگر آنچه که مرا خدا امر کرده در مناقب خوارزمی
مرویست که فرمود پیغمبر مکتوبست بر عرش لا اله الا الله و محمد رسول
الله نبی الرحمة و علی مقیم الحجة کیست که بشناخت حق علی را پاکیزه و طیب است
و کیست که انکار کرد حق علی را ملعون و خائب است قسم میخورم بعزتم
اینکه داخل آتش کنم هر که علی را معصیت کند اگر چه اطاعت مرا کند
و داخل بهشت کنم هر که اطاعت او کند اگر چه معصیت من کند و ابن
مردویه نقل کرده که حضرت امیر فرمود متفرق میشوند این امت بر
هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یک فرقه در بهشت
و ایشان آنکسانی اند که خدا فرموده و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون و ایشان منم و شیعیان من و اخبار دیگر دلالت کند که
شیعه او ناجی و اهل بهشت بطریق سنیان بتنهائی بحد تواتر است در کتاب
شرف النبی روایت کرده که پیغمبر فرمود یا علی بشارت باد ترا پس بشارت
ترا که تو و شیعیان تو در بهشتید ابن مغازلی روایت کرده که پیغمبر
فرمود از امت من هفتاد هزار کس به بهشت روند بی حساب بعد نظر بعلی
کرد فرمود ایشان از شیعیان تو اند و تو امام ایشانی و فردوس دیلمی نقل
کرده

کرده که پیغمبر فرمود یا علی تو و شیعیان تو وارد میشوید بر حوض من
در حالتیکه همه سیراب و آب داده شدگان و صورتهای آنها سفید بوده
و الحمد لله اولا و آخرا علی هذه النعمة اما قسم دویم پس از طوایف اخبار
است طایفه اولی اخبار ثقلین است که متواتر است میان سنی و شیعه
ابن مردویه که از علماء سنت است بیست و نه طریق ذکر کرده و در جمع بین
الصحاح و مسند احمد و مناقب خوارزمی و مناقب ابن مغازلی و صحیح
مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و ابن عبد ربه و کتاب عقد الفرید
و ثعلبی در تفسیرش که همه از بزرگان سنیانند روایت کرده اند که پیغمبر
فرمود ای مردم من بشرم نزدیک است که بیاید بمن عزرائیل رسول خدا بسوی
من جواب دهم او را و از دنیا بروم و لکن من میگذارم در میان شما دو ثقل را
که اول آنها کتاب خدا است و دویم اهل بیتم بعد فرمود و اهل بیت
خود را یاد میکنم شما را خدا را در بارهٔ اهل بیتم یاد میکنم شما را خدا را
در بارهٔ اهل بیتم و در صحاح تماما ذکر کرده اند که پیغمبر فرمود من وا میگذارم
در میان شما دو ثقل را اگر متمسک شدید شما بآن دو ثقل هرگز گمراه نمی
شوید بعد از من یکی از آندو اعظم است از دیگری قرآن کتاب خدا است ریسمان
کشیده شده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من هرگز جدا نمیشوند از یکدیگر
تا وارد بشوند بر من بر حوض کوثر پس نگاه کنید چگونه بعد از من با عترت
من میکنید طایفه دویم اخباریکه اهل بیت را تشبیه بسفینه نموده
است این طایفه نیز بسیار است و در تمام کتب ایشان ذکر شده روایت
کرده اند که پیغمبر فرمود بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه

نوح است کسیکه سوار شد کشتیرا نجات یافت و کسیکه تخلف از کشتی نمود
هلاک شد و باز نقل کرده اند که فرمود اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه
بنی اسرائیل میباشد طایفه سیم احادیث بلفظ خلیفه مصرح فرموده است
بایکدوازده است و اینها هم بسیار است فرمود لن یزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر
خلیفه کلهم من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها طایفه چهارم احادیث
که بلفظ ولایت و امامت و امثال اینها نقل شده و اینهم بسیار است در نزد عامه
فکیف بالخاصه ابن ابی الحدید و صاحب حلیة الاولیا از پیغمبر نقل کرده اند که فرمود
من سره ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها ربی فلیتول
علیا بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی
و رزقوا فهمی و علمی و ویل للمکذبین من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم
الله شفاعتی عمر بن محمد و زمخشری نقل کرده که پیغمبر فرمود فاطمه بهجة قلب
من است و دو فرزندش میوه قلب من است و شوهرش نور چشم من است و ائمه
از فرزندانش امینهای پروردگار منند و ریسمان محکمند کشیده شده میان خدا و
میان خلق خدا کسیکه چنگ بزند با ایشان نجات یابد و کسیکه تخلف از آنها
کند هلاک شده در فردوس دیلمی است که پیغمبر فرمود یا علی هرگاه روز قیامت
شود من میگیرم بکناره دامن خدا و تو میگیری بکناره دامن من و اولاد تو
میگیرند بکناره دامن ترا و میگیرند شیعیان تو و اولاد تو کناره دامن اولاد
ترا پس می بینی کجا امر میشود بما پس بدرستیکه خدا و ملائکه هرگز داخل نمی کنند
شما را آتش گمراهی هرگز بیرون نمیکنند شما را از نور هدایت در مسند احمد
نقل کرده که پیغمبر بحضرت حسین فرمود تو سیدی پسر سیدی پدر ساداتی تو

امامی پسر امامی پدر ائمه تو حجت خدائی پسر حجتی پدر حجتهای نه گانه از نسل تو نهم
آنها قائم ایشانست طایفه پنجم اخبار یکه باز از خود سنیها نقل شده که تصریح
باسامی ائمه در آنها شده است اخطب خوارزمی ملقب بصدر الائمه روایت کرده که
حضرت رسول فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خداوند بمن فرمود آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه پس عرض کردم و المؤمنون کل آمن بالله و رسله فرمود
راست گفتی یا محمد بعد فرمود که را جانشین کرده در امت خود بهتر آنها را علی
ابن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود یا محمد بدرستی من مطلع
شدم بر زمین مطلع شدنی پس ترا برگزیدم از آنها پس مشتق کردم از برای تو
اسمی از اسمهای خود پس ذکر کرده نمیشوم در موضعی مگر آنکه یاد میشوی تو با من
پس من محمودم و تو محمدی پس مطلع شدم مرتبه دویم پس برگزیدم از آنها علی را و
مشتق کردم از برای آن اسمی از اسمهای خود پس منم اعلی و اوست علی یا محمد بدرستی
که خلق کردم من تو را و خلق کردم علی را و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین
را از نوری از نور خود و عرضه کردم ولایت شما را باهل آسمانها و زمینها پس
کسیکه قبول کرد او را میباشد در نزد من از مؤمنین و کسیکه انکار کرد او را
میباشد در نزد من از کافرین یا محمد اگر بدرستیکه بنده از بندهای من عبادت کند مرا
تا آنکه بمیرد یا آنکه بگردد مثل پوست پوسیده بعد بیاید مرا منکر باشد ولایت
شما را نمی آمرزم او را تا اینکه اقرار کند بولایت شما آیا دوست میداری اینکه
ببینی ایشانرا عرض کردم بلی ای پروردگار من پس فرمود نگاه کن بدست
راست عرش پس نگاه کردم ناگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی
ابن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن

علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی علیهم السلام در صحصاح از نور
ایستاده بودند نماز میکردند و همه کس در میان ایشان مثل ستاره درخشان
پس فرمود یا محمد این جماعت حجتهای منند و طالب خون از عترت تو بعزت خود و
جلال خود اینکه آنحضرت حجت واجبة الاطاعه برای دوستان من و انتقام کشنده از دشمنان
من و اسمهای این بزرگواران از طرق مخالف متجاوز از حد تواتر است و میان
همه ایشان مسلم است و انکار او را هیچ کس نکرده و نتوانند بکند بلکه همه
افتخار کرده اند در مسند صحیح خود روایت نقل کرده و محمد بن عبد الله عیاش
کتابی که مسمی است بمقتضب الاثر در امامت ائمه اثنی عشر تصنیف کرده قریب بچهل
ورق مشتمل تمام بر احادیث پیغمبر بروات علمای خود مذهب از آنجمله روایت کرده
اند از داود بن کثیر رقی که رفتم بخدمت حضرت صادق ع که من در کوفه خبر بدی
گفتم عم تو زید دعوای امامت کرده و مردم را بخود دعوت مینمود پس آنحضرت فرمود
یا سماعه آن صحیفه را بیاور و بمن داد و فرمود این نوشته ایست که بزرگواران
هر یک از ما بدیگری از رسول الله آورده اند پس نظر کردم در آن صحیفه دو سطر نوشته
بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دویم نوشته بود
ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم علی بن ابی طالب و الحسن و
الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف الهادی منهم الحجة القائم
بعد فرمود ای داود میدانی چه وقت این نوشته شد عرض کردم خدا و رسول
او و شما بهتر میدانید فرمود دو هزار سال پیش از آنکه آدم مخلوق شود

پس

پس دیدی که چه شد فریب شیطان خورده و بکجا میرود و هر کس از فرزندانم تو باید
تراست عداوت و حسد او بما بیشتر است در کتب مخالفین و موالفین اسامی
ایشان در روایات زیاده از حد تواتر است بلکه اسمای ایشان در کتب
سماوی قدیم نیز مکرر ذکر شده از آنجمله در سفر اول توریت با عبرانی آمده

ولیشماعل شمعتیخا هینه برختی اوتو وهفریتی اوتو وهربیتی
از برای اسمعیل شنیدم من برای تو قبول نمودم مبارک کردم و زیاده

اوتو بماد ماد شنیم عاسا ویسلم یولید ونتتیو لکوی گادول
نسبت با نمودم باحمد باحمد دوازده نفر بزرگ و عظیم آمد او را بقومی بزرگ

خطاب با برهیم میفرماید که ای ابرهیم در شأن اسمعیل دعای تو را شنیدم
و قبول نمودم اینست او را مبارک کردم و نفع رسانیدن با و گردانیدم و مرتب
نمودم و فرزندان او را اجابت کردم باحمد دوازده بزرگ که از او متولد شوند
و او را عطا کردم بقومی عظیم در کتاب استبصار نقل کرده که جارود بن منذر
عبدی که نصرانی بود در سال غزوه حدیبیه اسلام آورد و از خوبان
مسلمانان شد و کتب سماوی را خوانده و تأویل آنها را دانسته و در حکمت
فلسفه و طب زیاد حاذق بود با جمعی از قوم خود بخدمت حضرت رسالت
آمد آنحضرت پرسید که هیچ کس در میان شما هست که قس بن ساعده را
شناسد جارود بن منذر عرض کرد ما همه میشناسیم او را حکیمی بود
دانا و خطیبی بود سخن پرداز و واعظی بود بصیر و ادیبی بود خبیر و دیدم
او را ایستاده رو بجانب آسمان کرده و مناجات با خدا میکرد و میگفت
اللهم رب هذه السبعة الارفعة و الارضین الممرعة بمحمد و الثلاثة المحامدة

معه و العلیین الاربعه و سبطین الارضعه و السوی الائمه و سمی الکلیم
الفرعه و الحسن ذی الرفعه اولئک النقبه الشفعه و الطریقه البهیعه و ست
الانجیل و حفظه التاویل علی عدد نقباء بنی اسرائیل محاة الاضالیل
نفاة الاباطیل الصادق القیل علیهم تقوم الساعه و بهم تنال الشفاعه
و لهم من الله فرض الطاعه اللهم لقنی مددکم ولو بعد الاذی من عمری بعد
از آن اشعار جنید خوانده است فرض فیما لیس به مکتما لو عاش الفتی عمر لم یلق منها
ساماً حتی تلاقی احمداً و النقباء النجباء هم اوصیاء اکرم من تحت السماء ذریه فاطمه
اکرم بها من فتاة بعد العباء عنهم ثم جلاء المعی لسنا بیناً بن کرهم حتی احل للرجاء
پیغمبر فرموده معنی آنها از ادا نشی عرض کرده فرمود آن منم و ده از ده نفر اوصیاء من
از شیخ احمد عباس نقل است که در زمان عبدالملک بن مروان کسی از جانب
او بود مبین مغرب عامل بود با و نوشت که شنیده ام در اندلس شهر یست در و آثار
از مس که جنیان بر اسلیمان بنا کرده اند و کنجهای سلیمان در آنجاست و اسکندر
و دیگران خواستند که دست بر آن یابند نشد عبدالملک امر کرده
تو اسباب جباری سعی کن شاید دست یابی چون به آنجا رفت نوشت
بعبدالملک که در دروازه این شهر نوشته دیدم بخط عبری گفتم آنرا ترجمه
کنند بلسان عربی شعری که از آنجمله این است حتی اذا ولدت عدنان صاحبها
من هاشم کان منها خیر مولود و خصه الله بالآیات منبعثاً الی الخلیقه
منها البیض و السودا لمقالید اهل الارض قاطبه و الاوصیاء له اهل المقالید
هم الخلائف اثنی عشره حججا من بعده الاوصیاء الساده الصید حتی تقوم بامر الله
قائمهم من السماء اذا ما باسمه نودی و الحمد لله اولا و آخرا علی ما هدانا

وخداوند

وخداوند کور نموده سنیان را و کر نموده فهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون
خوب است که مرتبه شود این فصل با احتجاج امیرالمؤمنین ع و خطبه شقشقیه
آنحضرت تا کور دلان نگویند درست است حق استخلاف و وصایت
امیرالمؤمنین ع و لیکن خودش راضی بود بخلافت آنسه نفر و خودش بیعت
کرد و آنها را معتقد داشت بجهت رواج دادن دین پیغمبر و بذکر کردن این احتجاج
معلوم میشود عدم رضای آنحضرت و غصب نمودن آنسه نفر حق آنحضرت را
و این احتجاج را قاضی میبد شافعی که از علمای سنی متعصب است در شرح
دیوان روایت کرده که حضرت امیر در مقابل جماعتی از اصحاب که از آنها
بودند ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر فرمود لقد علم الاناس بان سهمی من
الاسلام یفضل کل سهم احمد النبی اخی و صهری علیه الله صلی ابن عمی و انی
قائد الناس طراً الی الاسلام من عرب و عجمی و قاتل کل صندید رئیس و جبار
من الکفار ضخم و فی القرآن الزمهم ولائی و اوجب طاعتی فرضا بعزم کما
هرون من موسی اخوه کذاک انا اخوه و ذاک اسمی لذاک انا منی لهم اماما
و اخبرهم به بغدیر خم فما منکم یعادلنی بسهمی و اسلامی و سابقتی و رحمی
فویل ثم ویل لمن یلقی الاله غدا بظلمی و ویل ثم ویل ثم ویل لجاحد طاعتی و مرید هضمی
و ویل للذی شقی شقاها یرید عداوتی من غیر جرمی و تصریح فرموده است
بمظلوم بودنش و بجهنم رفتن ظالمین بر حضرتش اما خطبه شقشقیه پس در
میان خاصه و عامه بنهایت شهرت رسیده و بعضی از آن این است اما و الله
لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی
السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوباً و طویت عنها کشحاً

وطفقت ارتئي بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها
الكبير ويشيب فيها الصغير ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر
على هاتا احجى فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجى ارى تراثي نهبا حتى
اذا مضى الاول لسبيله فادلى بها الى فلان بعده ثم تمثل بقول الاعشى
شتان ما يومي على كورها ويوم حيان اخي جابر فيا عجبا بينا هو يستقيلها
في حيوته اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعيها فصيرها في حوزة
خشناء يغلظ كلمها ويخشن مسها ويكثر العثار والاعتذار منها فصاحبها
كراكب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم فمني الناس لعمر الله بخبط
وشماس وتلون واعتراض فصبرت على طول المدة وشدة المحنة حتى اذا مضى
لسبيله جعلها في جماعة زعم اني احدهم فيا لله وللشورى متى اعترض في مع الاول
منهم حتى صرت اقرن الى هذه النظائر لكن اسففت اذ اسفوا وطرت اذا
طاروا فصغا رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن الى ان قام
ثالث القوم نافجا حضنيه بين نثيله ومعتلفه وقام معه بنو ابيه يخضمون
مال الله خضم الابل نبتة الربيع الى ان انتكث عليه فتله واجهز عليه عمله
وكبت به بطنته ولكن چون رساله مختصر است بتفسير ومعنى حيثيه مطولت نپرد
همان ذكرش كفايت است علما ميفهمند

فصل پنجم

در ذكر امامت بقيه ائمه عليهم السلم بدانكه بعد از اينكه ثابت ومحقق
شد بحمد الله امامت وخلافت بلا فصل امير المؤمنين وامام المتقين اسد
الله الغالب علي بن ابي طالب بطرق خمسه مذكوره كه نص وافضليت و
عصمت ومعجزه باشد بهمين طرق خمسه ثابت ميشود امامت بقيه ائمه عليهم السلم

اما نص كه نصوص متواتره متفق عليه ميان اكثر فرق شيعه وهمه فرق سني
از حضرت رسالت كه بعضى از آن ذكر شد نصوص متواتره ميان فرقه
حقه اثنى عشريه از هر امام سابق بر امام لاحق وبر همه ائمه بعد از او ثابت است
اما افضليت ميان مؤالف ومخالف متفق عليه است افضليت هر يك از همه
اهل زمان خودشان در وقت مجلس تمام علماء مملكت را مامون جمع كرد وحضرت
جواد با اينكه على الظاهر طفل بود زياده از هفتاد هزار مسئله بيان فرمود
كه تمام علماء مجلس مبهوت ومتحير ماندند واقرار بعجز كردند وهمه مقر بفضل
آنحضرت شدند كه آنحضرت افضل از تمام اهل روى زمين ميباشد وحضرت
صادق در مجلس هشام بن عبد الملك در مجلسى كه تمام تير اندازان ماهر بودند
نه تير پشت سر هم يكى بيكى وصل كرد كه تمام متحير شدند ودانستند كه اين ذوات
مقدسه در تمام علوم ومعالى مشابه ندارند وهمه روى زمين در زمان هر يك
از ائمه در مسائل مشكله ومطالب معضله ودقايق ووقايع از علماء و
فقهاء وفضلاء از هر مذهب رجوع بايشان ميكردند ومرجع كافه امراء و
رعايا ايشان بودند وهمه خلفاى بني عباس وبني اميه ايشان را مستحق مقام خلافت
ميدانستند واز ايشان در حساب واحتياط ميبودند وهمين سبب قتال وجلاء
وزجر ايشان بود واحدى را در اين خلافى نيست واما طريق عصمت پس وجوب آن
ثابت شد براى امام بدليل عقلى ونقلى كه ذكر شد وهيچ فرقه غير از اثنى عشريه
قائل بعصمت نيستند براى امامشان وعصمت تمام ائمه دوازده گانه سلام
الله عليهم ثابت ومحقق است پس همه مذاهب باطل است ومذهب اثنى عشريه
حقست اما طريق معجزه پس معجزات هر يك از ائمه اثنى عشريه سلام الله عليهم

در میان شیعه ثابت و محقق است و متواتر است و معجزات هر یک از
ایشان از هزار متجاوز است حتی که جلد بیرون از ائمه ما که حضرت جواد سلام
الله علیه که بیست و پنج ساله عمر شریف آنحضرت بود معجزاتش از حد حصر افزون
است و کتابهای علمای شیعه هست از مدینة المعاجز و بحار الانوار و غیر
اینها که مطروس و مملو است از ذکر معجزات آنها با وجود آنکه از هزار یکی بما
نرسیده و معجزات تمام انبیاء تا زیاد تر در هر یک از ایشان بود و از ایشان
ظاهر شد علماء اخبار و محدثین ابرار طایفه شیعه جعفریه اثنی عشریه شکر الله سعیهم
در کتب خود هر کس میخواهد رجوع کند با آنکه رساله گنجایش ذکر اجمالی آنها
ندارد بجهت آنکه احاطه و فهرست معجزات ایشان به کتابهای مبسوط میشود پس
احاله بکتب اولیتر از ذکرش اگر چه ذکرش در نفس نعمت است پس ثابت و محقق
حقیقت امامت ائمه طاهرین علیهم سلام الله بلکه عرض میکنیم بالاتفاق
والاجماع امامت اینها حقیقت بجهت آنکه اجماعا امام حقی باید باشد و هست
و مذاهب دیگر باطلست بجهت آنکه نه نص دارند بر امامت امامان و نه عصمت
دارد امامشان و نه معجزه و نه افضلیت و نه هیچ شیمت در طایفه نسبت بالاتفاق
از خود ایشان پس مذهب اثنی عشریه حق است اجماعا لامتناع خرق الاجماع
المرکب و چون امامت ائمه اثنی عشریه ما بحمد الله ثابت شد وجود و غیبت امام
دوازدهم هم نیز ثابت است هم بنص متواتر از پیغمبر بطرق موالف و مخالف
و از همه ائمه اطهار سلام الله علیهم و باجماع فرقه محقه ناجیه و هم باجماع
تمام امت که علت معصوم و حجتی غیر از او و امتناع خلو ارض از حجت معصوم
با وجود آنکه جماعت بسیار از ثقات اصحاب بزرگوارش مشاهده شخص

آنحضرت را

آنحضرت را کرده‌اند در ایام کودکی که بالغ بحد تواتر چنانچه کتب اخبار
شاهد است و آنحضرت را در زمان غیبت صغری وکلاء منیع الشان بودند
و معروف باسماء ایشان و اعقاب ایشان و نسبهای ایشان و وطنهای ایشان مثل — و فقهای ایشان
عثمان بن سعید العمری و پسر بزرگوارش ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری
و قاسم بن الحسین بن روح النوبختی و علی بن السیمری که از جانب آنحضرت وکیل
خاص بودند و جواب مشکلات مردم را میگفتند و خبر از مافی الضمیر مردم میدادند
بمعجزه قبل از سؤال مردم و معجزات دیگر حضرت و توقیعات حضرت را میرسانیدند و چون
وفات هر یک میشد آنحضرت خبر میداد و دیگری را بجای او معین میکرد و امر بوکالت
مینمود و چون وقت وفات علی بن محمد السیمری که آخر وکلاء آنحضرت است رسید
خبر بموت او داد و تعیین بعد از وفاتش را نمود و امر فرمود که کسی را وکیل نکند که وقت
غیبت کبری رسید و که این غیبت کبری خداوند امتحان می کند مردم را و در زمان
غیبت کبری نیز جماعت بسیار از شیعیان بخدمت آنحضرت رسیده و میرسند و
توقیعات برای ایشان بیرون آمده و معجزات بسیار از آنحضرت دیده اند و لیکن از عقل
و نقل بر امتناع آنحضرت ندادیم در زمان غیبت کبری بلکه آنحضرت در میان مردم تردد
مینمایند و بمحافل و مجامع ایشان توجه میفرمایند و بسیار مردم او را می بینند
و نمی شناسند چه آنکه در بعضی از مواقع که وقتی آنحضرت ظهور می کنند بسیار مردم می گویند
ما ایشان را هست می دیدیم و صحبت میداشتیم و اعتراض نشان که امام غایب هم
متصرف در امامت مثل امام مرده میماند که وجودش چه فایده دارد وجود آن امام
امامت نظیر نبوت است صحیح تصرف در امور و هیچ استبعادی ندارد و انبیا از امت خود
غایب شده اند مثل ابراهیم خلیل و یونس و عیسی و موسی و عزیر و غیر آنها از قوم

خود غایب شدند و بسیاری از انبیاء بمحض مبعوث شدن غایب شدند و
حضرت خاتم النبیین هم از ترس قوم و عدم اطاعت آنها از مکه مهاجرت نمود و ترک
قوم خود بسبب عدم اطاعت و نصرت ایشان غیبت اختیار کرده پس در ائمه جایز است
ابقا و فایده اش آنست که اگر خدا امام و حجت نصب نکند و نداشته باشد در این وقت
حجت بالغه خدا که فلله الحجة البالغة تمام نیست زیرا که عباد میتوانند اعتراض
کنند که چرا حجتی در میان ما نصب نکردی که ما را دعوت کند و هدایت نماید تا در
ضلالت نمانیم چنانچه امیر علیه السلام فرمود لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا
مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته و ایضا فرمود و لم یخل الله
سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمة او محجة قائمة الی غیر ذلک
من الاخبار و پس امام غایب مثل آفتاب زیر ابر وجودش مفید است آن شاعر گفته
هست پنهان نه چون از نظر وجود او سبب گلشن گلشن خورشید اگر چه هست
در ابر نهان از پرتو اوست عالم روشن و استبعاد ایشان از طول عمر آن
حضرت با وجود حضرت الیاس و عیسی که همه با آن معترفند و عمر ایشان اضعاف عمر حضرت
است قبیح و باطل است

فصل ششم

در بطلان تمام مذاهب غیر از
مذهب حقه اثنی عشریه بدانکه بعد از اینکه بحمد الله ثابت و محقق شد مذهب
حقه اثنی عشریه بدانکه مذاهب دیگر باطلند اما مذاهب شیعه اگر چه بسیار است
بحسب عدد و لیکن فعلا بحمد الله منقرض شده و کسی از ایشان نیست مگر چهار طایفه
زیدیه و اسمعیلیه و شیخیه و صوفیه اما زیدیه و اسمعیلیه پس بطلان
مذهب ایشان واضح است بجهت آنکه زید خود شرایط امامت نداشت
و متواتر است که خود فرموده گفت من اراد الجهاد فالی و من اراد العلم فالی

ابن

ابن اخی جعفر بن محمد و اگر شرط امامت را هاشمی بودن و خروج بسیف بدانند
پس لازمه اش آنست که حضرت حسن و حضرت علی بن الحسین امام نباشند و این
زمان را و زمان بعد از زید را خالی از حجت بدانند و هر دو خلاف ضرورت است
اما اسمعیلیه پس متواتر است که مرد و قبل از پدرش وفات کرد
امامت آنحضرت و نبودن اثری و خبری از غیبتش و تصریح بسیار از حضرت
صادق علیه السلام بر غیبت حضرت حجت بن الحسن و دعا ندیدن ایشان مشهور است و اما
حضرات اما شیخیه پس اگر قائل باشند باینکه از برای خدا دو ذات است یک ذات
بحت بسیط بلا اسم و رسم و یک ذات با اسم و رسم این ذات در زمان نبی بصورت
نبی است و در زمان امام بصورت امام است و در زمان رکن رابع بصورت
رکن رابع است و بایست صورت آنرا در نماز منظور داشت و خطاب با او کرد
در ایاک نعبد و ایاک نستعین و اینها مشهور است خدا برای این ذات است که بر
صورت پیغمبر و امام و رکن رابع است پس اینها مشرکند و اگر منکر علم باشند یا
قائل بنبوت نوعی باشند یا قائل بمعاد و خرق فلکیات نباشند پس کافرند
اگر قائل باینکه ائمه علل اربعه هستند پس غالی هستند اگر قائل بمذهب
حقه هستند و رکن رابع را مجتهد بدانند که در فروع از این تقلید او را
میکنند پس شیعه هستند و ناجی میباشند اگر علما را سب و لعن نکنند
والا از این جهت بجهنم میروند و در دنیا حکم بکفر ایشان هم از این جهت
میشود اما صوفیه پس اگر قائل بوحدت وجود یا اتحاد و حلول باشند یا
قائل باشند باینکه اعمال بدن ظاهری معنی ندارد و عمده تصفیه قلب است و این
طریق که نماز و روزه و سایر عبادات بجا نیاورند و اعتنا نکنند یا ...

بنیابت خاصه از برای مرشد شان باشند و حرام خدا را و حلال او را بدعت
مرشد دانند و انبیاء و ائمه را مثل خود شمارند که ایشان از ریاضت
بدین مقام رسیدند و ما هم اگر ریاضت بکشیم میشویم پس ایشان کافر و نجسند
اگر مرشد ا مجتهد با خدای عادل بدانند تقلید او را میکنند پس آنها هم شیعه
هستند اگر سب علما اصولیه را نکنند و الا فاسقند و اما اخباریین پس آنها
شیعه هستند پس اگر سب علما اصولیه نکنند و تقلید هم بکنند ناجی هستند
بجهت آنکه اخباری که اصولی نباشند ندیدیم تمام آنها اصولی هستند چنانچه لایشعرون
اما مذاهب سنت و جماعت پس تمام مذهبشان باطل است بجهت آنکه دلیل
درستی ندارند ابدا و راه سنی هم نیافته اند بلکه راه ندارند بحمد الله و مشایخ ایشان
تماما که هیچ دلیل معتبر لو مبباشند اما نبودن دلیل و راه از برای ایشان زیرا که عمده دلیل
ایشان اجماع است بجهت آنکه اجماع امت است که امام بعد از پیغمبر ص یا ابابکر است
یا علی یا عباس و ازین سه بیرون نیست و چون بیعت برابی بکر کردند علی و عباس با او
منازعه نکردند بلکه تسلیم کردند و بیعت نمودند و منازعه نکردن ایشان یا بسبب
عجز بود یا رضا و اول که احتمال ندارد زیرا که علی با غایت شجاعت و نسب رفیع بود
پس معلوم شد که راضی بودند و جوابش آنستکه مامور بود علی ع بصبر کردن و
الا قدرت داشت و رضا او ابدا نبود چنانچه از احتجاجات و خطبش معلوم میشود
پس اجماع نبود و جواب کلی از همه ادله ایشان اینست که شماها متفقید که پیغمبر
از دنیا رفت و جانشین و خلیفه نداشت پس امامت و اخبار شماها که ذکر
شد از شما نقیض اجماع شما است پس اجماع باطل است یا این اخبار مکوئید
چنانچه امام فخر و شارح مقاصد گفته که این دلیل ظنی است و مسئله امامت

ظن کفایت نمیکند بلکه علم میخواهد کسی نبود بگوید شما اینها را از این اجماع
بی هم علم حاصل میکنی و از این اخبار کثیره متواتره قطعیه مظنه حاصل میکنی
و اجوبه اجماع با ادله واهیه دیگر سنیان و جواب آنها همه را در کتب مفصله
مثل شمع الیقین و حدیقة الشیعه و گوهر مراد مسطور است و ایم اشرف و ذکرها
اجل از ذکر آنها و حال آنکه بزرگان دین نوشته اند و این رساله مختصر است
ذکرش تطویل بلا طایل است اجمال آنکه بحمد الله بدا راه ندارند اما مشایخ
ایشان پس همه دلیل و برهان بود نشان اظهر من الشمس است اما ابوبکر پس
اولا آنکه محققا جهل مسائل بسیار است که بود هیچ کسی معصوم نیست بلکه
معلوم العدا است محل شک نیست که استصحاب نمرشرا بکنیم چند روزی از
روی طمع دنیا اظهار اسلام کرد بعد برگشت از همان زمان پیغمبر ص دیگر
تبلة العقبه بکفر خویش و ثانیا آنکه ثابت و محقق است باتفاق و اخبار
متواتره خود سنیها که ظلم و غصب حق امیر المومنین ع کرد مگر بگویند ظلم
بر افضل اهل بیت و غصب حق آنحضرت منافی عدالت نیست و ثالثا مخالفت امر
پیغمبر ص است بجهت تخلفش از جیش اسامه مگر بگویند مخالفت پیغمبر ص با
عدالت منافات ندارد و رابعا امر کردن بعنف و جبر آوردن امیر ع را برای اخذ بیعت
و سوختن در خانه نبوت و رسالت اینها هم منافی عدالت نیست خامسا
انفال و خمس که بنص قران و اجماع اهل اسلام مخصوص با اهل بیت است از ایشان
منع کرد و سادسا اسم خود را خلیفه گذاشت و حال آنکه همه اقرار دارند که
پیغمبر ص خلیفه نصب نکرده و سابعا فدک و عوالی را که پیغمبر ص بفاطمه داده
خودش با و بخشیده بود از او بجبر گرفت و ثامنا اینکه شهادت امیر ع و حسنین ع

کرایه

که آیهٔ تطهیر شهادت بر طهارت و عصمت آنها میدهد و ام ایمن و اسماء
بنت عمیس را که پیغمبر ص بشارت بهشت داده با آنها رد کرد و نسبت کذب با آنها
داد و تا سعایت حدیث مجعول از زبان پیغمبر ص جعل کرد که ما انبیا ارث نمیبریم و
عائشه را که بجهت از جهاد مکرر او قسم در دروغ خوردن و گفتن اقیلونی و حرف
زدن پیش از سلام و کشتن مالک بن نویره و جماعت بسیاری از بنی حنیفه و خالد
انکه همه اسلام داشتند نماز میکردند و روزه میگرفتند و خمس و زکوة میدادند
و فروج زنهای ایشان و غارت اموال ایشان و اسیر کردن اولاد ایشان را مباح
دانست تا ابوبکر ابدا علم بحکم خدا نداشت و قبایح الشیخ مرکب از سر شیطان
دیرید و خر بسیار است غرض کفر اوست بهمین قدر کفایت است اما فسیر
بنا بر آنچه در منتهی الیقین و ابن اثیر و بعضی دیگر از اهل تاریخ از علماء و
خاصه نوشته اند که خودش اسمش عبد اللات بود قبل از اسلام و شغل و کار
روغن مالی ریسمان بود و سجده میکرد و زیاده روغن را بچوبها البد که تا
بعضی سیاه شده بود و متعفن و چون مدتی خدمت آنها کرده بود و کهنه شده
بود دم دست طور العتیق نامیدند یعنی کهنه غلام آنها و چون اسلام آورد پیغمبر
او را عبد الله نام کذارد و کاسبی خیاطی میکرد و نام مادرش سلمی و زنی بود از
اهل مکه از قبایل عرب هیچ حیثیت بغیر پیش زنا نداشت چنانچه پدرش نیز از هم
و نه قوسی نیز اکر پدرش اسمش عامر بود و مکتب داری هم بود شهرت بلواطه
کرده او را بیرون کردند ابن جدعان برای او روزی یکدرهم معین کرد تا آنچه
تمر فقها و قابها میماند ظرفها و قابها را پاک میکرد مگسی تا بی تحاشی چونکه
محض یعنی کاسه لیس است و شغلش این بود که روزها بر پشت بام خانه
ابن

ابن جدعان آتش میکرد که مردم ببا بینند بمهمانی شب بیرون بوی و آواز
میکرفت کاسه روغن دامنند که هر بهما بر زند روشن شود و غیره
تنها نا فهمیده او را بیرون کردند و صفهای شریکی شد سعید نام
خانه شریکش بود میان دید لیکن یکی خود بسیار نوشت بیرش جرا
خلیفه عود کند و حال انکه من علی ... فضل و نسب نوشت
کرسی تم نوشت جوابش منکه از تو بزرگترم پس من اولی هستم از تو اما عمر
تمام آنچه در اولی گفته شد در اینهم هست با زیادتی و آنهم ...
چند چیز مشهور که قابل انکار نیست ... میشود منع ... اعلا ... پیغمبر
و گفتن دعوا الرجل انه لیهجر مکر انکه بگویم مخالف خاتم النبیین و شکستن
دل ... و بی ... دادن پیغمبر ... تا حد ... بکر ...
و کشتن تخلف کننده ها از بیعتش و معارضه کردن با پیغمبر و متعه ...
حرام کردن و متعه حج واجب را حرام کردن و عقاب نمودن فاعلش و تکبیر
نماز ولجب نمودن ... است و وجوب ترک بسم الله الرحمن الرحیم
از حمد سوره در نماز و وجوب ... تشهد اول و تغییر دادن مقام ابراهیم ...
پیغمبر و نماز مستحبی را جماعت خواندن که تراویح باشد ...
... اوجهل او ... تیمم بدل از غسل ...
... هر کس مهر دختر ... کند ...
داخل بیت المال میکنم ... خود را ... کرد
کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات ... الحجرات ...
میکفت ...

با او ایراد کرد که تو پیغمبری منکر و در این نهی از منکر بجا آوردی شمر و برایش خجل
شد و گفت در حکم بقتل بی پروا بود حکم بقتل زن حامله کرد و حال آنکه مسلمانی
طفل در شکم بی گناه هست اینقدر بی فهم بود که طفلی با او ایراد کرد و وقتیکه
گفت از وقتیکه بچه بودم تا حال الخیری بمن بطفلی گفت با و کدام خیر بالا تر از
پیغمبر که بود بیدین خدا در نزد او بیقدر بود دنیا در نزدش عزیز بود و
چلیف و بیحیا بود ناودان خانه عباس را که پیغمبر رو بمسجد گذارده بود و
لعنت کرد برکسیکه بکند او را کند هر بنوت پیغمبر شک داشت پیغمبر
بکفر و شرک او داد در وقتیکه دختر او حفصه را طلاق داد ندفت از دو
غیظ سبب پرسید پیغمبر آثار غضب چه بین مبین مباد کش ظاهر کرده بود
و مودود شو از من بخدا قسم بدرستیکه قلب تو هر اینه پر کینه است و زبان تو بجو
است بدستی کردن تو هر اینه چشت تر و در دست بد مستیکه تو هر اینه گمراه
و گمراه کننده بدانکه تو از قوم عذر کنند و مکر کنند یعنی منافق آگاه باش
بخدا قسم اگر نبود امر خدا که تالیف قلوب کنم هر اینه ظاهر میکردم از برای
مردم امر شما ها را پنهان نشو از من که تو را نه بینم والله مومن نمیباشد
احدی تا اینکه بود نباشد پیغمبر خدا دوست تر نزد او از نفس و مادر و اولاد
و مالش عرض کرد بخدا قسم تو دوست تری نزد من از خودم من خدا او نداند
کیف این آیه را و ما یومن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون ظاهر آیه آنکه بیشترشان
ایمان بخدا دارند ولیکن در باطن مشرک شوند قضیه شوری که اقبح قبایح است
اما نسب آن ابن حنبلی در کتاب نهایة الطالب دیگران نوشته اند در حسب
و نسب آن یک طریقت اسمش عمر است کنیه اش ابو حفص پیش از اسلام

بت پرست بود کارش الاغ فروشی بود و خطاب پدرش بود دست خر را
بدنیکی بر نبید و بکنیزه در ذدید بود و بعد از دست بر بید با پسرش عمر هیزم
کشی میکردند و بیابان بجا بود بعد عمر در منبر با بحضلا دار ازا او سوال شد پیدا
نکرده همه افقه از منبر پائین آمد و گفت فلان عمل کرده ام رفت وضو بیاورد
صحیح بخاری و احیاء علوم ذکر کرده که صحاک مادر عمر کنیز حبشی از هاشم بن عبد
المناف فضل بن هاشم با او زنا کرد بعد از آن عبد العزی بن رباح زنا کرد
حامله شد بجد عمر نفیل بعد فروخت او را هاشم بن عبد مناف به هشام بن مغیره
او از برای انکه زیر جامه جرمی مقفل در دست کرد انده بجا زنا فرصت سر حرامی
نداشت لهذا هشام در خزینه اش را قفل کرد و او را عقب شتر ها فرستاد
نفیل سر پرش با و میل کرد د بالای صندوق قفل است چاره با پشت کرد جای
زاد را بن یافت که ظاهر بود شد شد خ در خت بکیره خون را بایزید
چنین کرد که با بنتک شد زیر جامه را نفیل کشید اسبا قرار در صندوق
مادرش گذاشت حامله شد از او خطاب بعمل آمد چون بحد بلوغ رسید خطاب
هم میل کرد بماحوش که جده اش هم هست با او مقاربت کرد از او یکدختری بعمل
آمد چون بزرگ شد آن دختر خطاب او را الخطبه گویند عقد بسته بجا نزد
ازاو اینحلالزاده عمر بن الخطاب خلیفه دوم بعمل آمد که حلال زاده هیچ
است خطاب پدرش هست جدش هم هست خال او نیز هم میباشد مادر
خشمه هم مادر و هم خواهر و هم عمه وجهت سلامتش تدبیری بود که با ابو
جهل کرده بود که بجهت قتل پیغمبر را از روی خدعه و مکر اسلام آورده بود
چنانچه از بعض ائمه مروی است بجهت طمع ملک دولت چنانچه از خیبر

ابن شیخ احمد اسحق قمی معلوم میشود اما خلیفهٔ سیم عثمان بن عفان
هم در بنیادی از فضایل شیخین شریک ببنا شد در کفر اصلی و غضب
خلافت کبری و بغض و عداوت آنحضرت و نفاق و ارتداد از اسلام و بنص
قرآن تحقیق و انکار داشتن فدک بمروان و تخلف از جیش اسامه و فرار از
زحف بعد شجاعت بهرها دیگر ممتاز است اند و برادر رضاعی خود حکم بن العاص
و پسرش مروان را که رانده پیغمبر صلعم بود ایشان را برگردانید و انواع مهربانی کرد
وان نابکار را از روز اول صدهزار دینار غرامت داد و او را وزیر خود کردانید
میان قبر مطهر و منبر منور جا بخشید و روز دیگر بپدرش حکم صد هزار دینار
داد و فساق و ظالمین مثل ولید بن عقبه ملعون که متصل شراب میخورد
سعید بن عاص که مشهور بفسق و فجور بود والی مسلمانان کردانید حال آنکه
خدا دوست و آنچه فسق آنها را تصریح فرموده و عبدالله بن ابی سرح را والی مصر کرد
و چون مردم بفریاد آمدند او را عزل کرد و محمد بن ابی بکر را والی کرد و خفیه نوشت
بعبدالله بن ابی سرح که محمد بن ابی بکر با کسانی که همراه او بوند بکش و خود والی
باش و ابوذر را از مدینه طیبه اخراج کرد بشام فرستاد و از شام او را طلبید
بجانب ربذه فرستاد و در آنجا او را حبس کرد تا از دنیا رحلت کرد که فی الحقیقه
آنمظلوم را شهید کرد و عمار را بی تقصیر اینقدر زد که بنا خوشی فتق گرفتار
شد و بیهوش شد که چهار نمازش فوت شد امر باخراجش کرد و دشنام
داد و عبدالله بن مسعود که از اعاظم صحابه بود وظیفه اش را از بیت المال
قطع کرد و دو مرتبه او را زد یکمرتبه بجهت آنکه چرا بر جنازه ابوذر نماز کرد
و یکمرتبه بجهت آنکه قرآنش را طلبید که آنرا تحریف کند و مقابله کند او نداد

انقدر او را زدند که دو استخوان پهلوی او را شکست و سه روز زنده بود بعد
از سه روز رحلت کرد و کعب بن حبیبه و مالک اشتر و غیر از ایشان از صحابه
کبار را زدند و اخراج نمود و بکوه و بصره و امثال اینها چنانچه در کتب تواریخ
مسطور است و خمس و اموال بیت المال و مسلمین را با قربا و خویشان خود
زیاده از حد میداد و چهار صد هزار دینار دیگر بمروان داد و چهار صد
هزار دینار بعبدالله داد که خویش او بود و مال عظیمی از بصره آوردند تمامی آنها را
باهل و اولاد خود داد شتر بسیاری آوردند همه را بحارث بن حکم داماد خود
دختر پیغمبر را اینقدر زد که شهید شد و پیغمبر صلعم بتهمت او نفرین کرد و پیغمبر را
اذیت کرد و وقتیکه ابوسلمه شوهر ام سلمه و خنیس بن حذافه شوهر
حفصه فوت شدند و پیغمبر صلعم ام سلمه و حفصه را گرفت طلحه و عثمان گفتند
پیغمبر صلعم زنهای ما را میگیرد ما هم زنهای او را میگیریم طلحه گفت عایشه را
میگیرم و عثمان گفت من ام سلمه را میگیرم پیغمبر صلعم شنید بسبب آن ایشان را
زن شتم ها و صنع جهل و نواص بخشش کرد و علف و گیاه صحرا را اذیت کرد برای
شتران خود و مصحف را سوخت امیر المؤمنین و اصحاب اجماع کردند بر اهانه و جور
قتلش و سه روز او را در مزبله انداختند و مردم را از نماز و غسلش منع
کردند حتی اینکه سه نفر غلامانش او را بعد از سه روز از مزبله بیرون
آوردند مردم مطلع شدند بر جنازه اش سنگ باران کردند او را در مقبره یهود
دفن کردند بی غسل و کفن تاریخ وفاتش شاعر گفته دوش از پیر عقل
پرسیدم که ای ذو فن حل مشکلات نمود بهر تاریخ قتل ذی النورین
در دلم عقده ایست گفت بگوز وحی نبی الشیخ ایست کرید کش

عقان و او را یهودی و معرکه گیر بود دف میزد و رقاصی میکرد و عثمان را
نعثل میگفتند عایشه و حفصه گفتند که پیغمبر او را نعثل گفت بجهت تشبیه
بیهودی که باین نام بود و کلبی گفت بجهت تشبیه بریش دراز از اهل خراسان
یا مصر و آمدی گفت بجهت تشبیه گفتار زیرا که موی بسیار داشت یا بجهت اینکه
گفتار چیوانیرا که صید میکند اول با او مقاربت میکند بعد میخورد عثمان هم
زنرا آوردند که زنا داده بود که او را حد بزنند اول او را برد با او مقاربت
کرد بعد حد زد بعضی تشبیه بریش بزرگ دراز عثمان بن عفان ابن ابی
العاص بن امیه و امیه غلام رومی بود مال عبد الشمس اینکه از مشایخ ایشان
اما علما و مهتر ایان ایشان از آنجمله عایشه است که احترام او را واجب میدانند
و او را ام المومنین میگویند بغض و عداوت با امیر المومنین و فاطمه و حسنین
را بقسمی داشت که بر همه کس واضح است و مسلم میان فرقه مسلمین است
و اخبار متواتر است که بغض و عداوت اینها بغض و عداوت با پیغمبر است و خدا
و افترا عظیم پیغمبر بسته که پیغمبر فرمود علی و عباس بر غیر ملت من میمیرند
و هر که خواهد دو مرد از اهل جهنم ببیند نگاه کند بعلی و عباس و ابن ابی
الحدید اسباب عداوت عایشه با علی و فاطمه بتفصیل بیان کرده و در حرب
جمل مقابلی او با خدا کرد و حال آنکه پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی و سلمک
سلمی و فرمود سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و من سل علینا السیف فلیس
منا و من خرج علی علی فهو فی النار و چندین هزار کس از مومنین و اکثر
را دو چهار صد شتر بر هنا شتر ریش بریده شد و او خوشحال بود و او را
معاویه خال المومنین گشت بعد از اینکه بمدینه آمده بود که اخذ بیعت

برای فعل خود یزید کند از اهل مدینه بالای منبر مسجد پیغمبر بود که عایشه
بروی اعتراض کرد که ای معویه اینکار دیگر تو میکنی احدی از خلفاء ثلثه نکرد معاویه
خجل شد از منبر بزیر آمد پول جیبهای برای عایشه فرستاد و او را طلبید
بعد بخوردش سوار الاغ شد محمد بن معویه آنهم چاهی مملو از نوره
نموده و روی پشت او پوشانیده او را از آن چاه کذرانید تند خورش و الاغش
قمرهای شدند در چاه سر چاه را پوشانید تا خوب بخته شود زیرا که هنوز
خام بوده از جمله ایشان معویه خال المومنین است خواهر شر
ام الحکم از جمله ازواج پیغمبر و طعن و لعن او را حرام و احترامش را واجب
دانند و حال آنکه اعدا عدو امیر المومنین است قاتل ریحانه پیغمبر امام
مجتبی است و با کسیکه پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی زیاده از سیزده ماه
جنگ کرد و زیاده از دویست هزار کس را بکشتن داد و یکدفعه متعدد
شهید کردند زهد و تقوی مسلمانان زمان بودند و از اصحاب پیغمبر بودند
مثل عمار و ابن تیهان و ذو الشهادتین و خزیمه و عمرو بن حمق خزاعی و محمد بن
ابی بکر و مالک اشتر و اویس قرنی و ابن صوحان و غیر اینها و ذات مقدسه که
امیر المومنین را بیهاکشید و کوبها نمود و کشتها قاتلانها ستی انکه طلب خون
نمود ند با آنکه عمار و چنان بغض و عداوت با حضرت امیر که نفس پیغمبر است
و عداوت با او محض کفر و عین نفاق است داشت که نهایت ندارد تا بحدیکه
شیعیان و دوستان حضرت را میکشت بعمالش که آنها را بکشند و لعن حضرت را
شایع کرد و بتهمت دوستی علی مردم را میکشت و جایزها میداد که مردم
حدیث جعل کنند در مذمت حضرت و شعر بگویند در هجو آنحضرت و پیغمبر

اورا لعنت کرد و پدرش را هم لعنت کرد در وقتیکه او مهار شتر داشت
و پدرش بر آن شتر بود فرمود لعن الله القائد والسائق و داستان پسر هند
مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیغمبر چه رسید پدر او لب جنبانید
پیغمبر شکست مادر او جگر عم پیغمبر بمکید او بناحق حق اولاد پیغمبر بگرفت
پسر او سر فرزند پیغمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد بعد
لعنت حق باد بر این قوم پلید و از دنیا بیرون رفت در حالتیکه کافر بود
بود وقت مردن بت بگردنش بود و مشترک میان چهار نفر بود عماره
بن ولید بن مغیره و مسافر بن عمرو و ابو الصباح و ابو سفیان قرعه زدند بنام
ابو سفیان در آمد و هند مادرش صاحب علم بود یعنی هر ادم مرد شجاع بود
نفره از روی او گذشته اند و بیشتر میل حبشیان داشت زیرا که آنها نا نجیب تر و
نفره شان کلفت تر و بزرگتر است و اگر فرزند سیاه می آورد او را میکشت
و حمامه جد اش هم از جمله زنهای زانیه صاحب علم بود اما علماء ایشان اگر چه
خطاهای آنها و بدعتهای ایشان از حد افزونست آنها سه فرقه اند یکفرقه
محدثین و یکفرقه متکلمین و یکفرقه فقهاء اما محدثین اهل روایتند بزرگ ایشان
عایشه و انس و ابو هریره است و متکلمین ایشان دو قسمند اشاعره و بزرگ
ابو الحسن اشعری و معتزله و بزرگ ایشان واصل بن عطا و فقهاء بزرگ ایشان
چهار نفرند ابو حنیفه که امام اعظم ایشانست و شافعی و مالک و احمد
حنبل که اتفاق کرده اند بر اینکه از فتوای این چهار امام بیرون نروند
و تجاوز نکنند اما محدثین که زبان عاجز از ذکر مساوی از قضایای ایشان اما
ابو الحسن اشعری که رئیس اشاعره است قائلند باینکه ذات مقدس خالق

علم و قدرت و سایر صفات ثبوتیه است و هر یک از این صفات گویند
موجود است قدیم غیر از ذات خدا و ذات خدا با این موجودات است پس ذات
خدا را بیکار صرف میدانند بذات خود نه فی حد ذاته مثل جاهل و عاجز
میدانند و قضا را قائلند به قدیم هستند اینها قائل هستند با زده قدیم و
قرآن را هم قدیم میدانند پس دوازده قدیم قائلند ده صفت ثبوتیه و ذات خدا
و قرآن و اگر کسی اعتقاد بغیر از این داشته باشد او را واجب القتل میدانند
و افعال عباد را فعل خدا میدانند و عبد را کشجر میدانند بی اراده و اختیار و
قطع اما معتزله پس ایشان قائلند که خداوند فاعل فعلی نیست تمام افعال
کار مخلوقست و قضا و قدر و اختیار را هم از اصل را در افعال دخل و اثری نیست
اما امام اول و اعظم ایشان ابو حنیفه اول واضع حدیث را موافق مذهب
خودش ابو جعفر منصور است و فضلش انکه شافعی گفت نظر بکتاب ابی حنیفه
کردم صد و سی ورق در آن خلاف کتاب خدا و سنت رسول بود و همه کفر است
و شافعی و مالک و سفیان و حماد و اوزاعی که هم دین او هستند گفتند در
اسلام شومتر از ابو حنیفه متولد نشده و ابن مهدی که هم گفتند با اوست گفت
هیچ فتنه در اسلام بعد از دجال بالاتر از رای ابو حنیفه نیست و ابن ابی لیلی از او
پرسید نبیذ و غنا حلالست گفت آری و از فتوای اوست که پوست مردار و
پوست سگ بدباغی پاک میشود و نماز در او جایز است و اگر موش مرده در
چاه بیفتد بیست دلو بکشند و اگر دم موش مرده بیفتد تمام آب چاه را بکشند
و اگر عضو بر از صفتش تغییر دهند مالک میشوند و اگر کسی کبوتر را بکشد
زوجه اش بر او حرام میشود و عقدش فسخ میشود و اگر کسی دختر است طلاق

گفت بعد رجوع کرد کافر میشود و اگر در شهری زنی را فضولی عقد کرد و زن
در شهری دیگر باشد او که هوی باو رسد الغا قد است و وطی با مادر و جده و عمه
و خاله و محارم جایز است بشرط آنکه با حریر باشد اگر مرهم را در پای خواهر و
مادر و محارم بجز ید مالک میشود و وطیشان جایز است و لواط با جبر و اکراه
جایز است بشرط آنکه با حریر باشد یا غیر حریر که بپیچد بر عورت و داخل
کند و لیکن با رضا جایز است بدون پیچیدن چیزی بر عورت و اگر کسی بر … هشتند
… مثل سنگ و چوب بزنند و کشتن واجب الحد است … و قذف اگر
گذشت حد ساقط است اگر جماعتی بر زنی قائل باشند بعضی انها دزدی کنند …
همه را باید برید اگر چهار نفر شهادت برزنا دهند اگر زانی تصدیق انها را
کرد حد ساقط است و اگر منکر شد و تکذیب انها نمود حد برزنند و اگر مسلم
کافر را کشت باید مسلم را بکشند و اگر حر عبد را کشت باید حر را بکشند بحسب
مذهب او و اگر کسی شراب … بخورد … بوشند بعد از ان دستها را
پای آن بشوید و پوست سگ مرده دباغی کرده را بپوشند بر پوست سگ مرده دباغ
کرده دیگر ما بپوشند تکبیرة الاحرام را بزبان هندی یا ترکی بگویند … [illegible]
تا ترکی بخواند و بجای سوره معنی یک کلمه از قران را به هر زبانی بگویند …
دو برگ سبز است بگویند رکوع کنند سر از رکوع بلند نکرده بسجده روند و سجده بر سر …
خشت آدمی کنند … و سجده بمقدار … بگذارند … از سلام عمدا
… نمازش باطل است و سهو
باید سهو … نمازش تمام است اما اگر سهوا باد … نمازش باطل است
است که گفته هر چه امام جعفر صادق گفته ما بر عکس آن فتوی دادیم و …
نمیدانم در وقت سجود چشم را میکشودند … میگذاشت شما بچشم …

و بچشم

و بچشم را بکشایید اما امام دویم شافعی گفته نماز جمعه و عید عقب هر
امامی و ظالمی جایز است … و اگر کسی دست بفرج خود یا فرج حیوان
گرفت وضوی او باطل است و احمد … جایز است و نماز در کشتی که … نماز
بجای … باشد نماز باطل است و اگر در ماه رمضان عمدا بی عذر
افطار کند کفاره ندارد و لواط و وطی بهیمه مفسد حج نیست و با دشنام
دزدی … زنی جایز است و نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنا باشد
جایز است و بازی شطرنج و رقص و دف و نی مباح است و دایره و زنجیر را
عبادت دانسته و پیش از شروع در بازی دف و رقص و خواندن را … جمعه
مستحب است و در نکاح عرب کفو عجم نیست و غیر قریشی کفو قریشی نیست و غیر
هاشمی کفو هاشمی نیست و نکاح ایشان باطل است و اعتکاف در مساجد
بی روزه جایز است و جلاد را گناهی در تقصیر نیست اما امام سیم مالک
است لعاب سگ و خوک را پاک میدانند و خوردنش را مباح میدانند و
سؤرشان را پاک و حلال میدانند و اگر از مایعات غیر از آب باشد اگر از
آب باشد مکروه است خوردنش ولی وضو ساختن جایز است و بسم الله
در نماز گفتن مکروه است مکرر در ماه رمضان و استعاذه بعد از قرائت است
و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند تقدیم ماموم بر امام در نماز جماعت
و اگر کسی قسم خورد چربی نخورد گوشت بخورد جایز است حنث نکرده
و اگر قسم خورد گوشت نخورد چربی بخورد جایز نیست و حنث قسم کرده
کفاره باید بدهد اگر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
که اگر کسی شوهر زن بعد از هفت سال زنش بچه آورد مال شوهر است

در …

کفت بعد رجوع کرد کافر میشود و اگر در شهری زنی را فضولی عقد کرد و زن
در شهر دیگر باشد او زوجه او میشود نزد ما لغو است و وطی با مادر و جده و عمه
و خاله و محارم جایز است بشرط آنکه با حریر باشد اگر مرد که مادر یا خواهر
و خاله و محارم را بخرد مالک میشود و وطی ایشان جایز است و لواط با جبر و اکراه
جایز است بشرط آنکه با حریر باشد یا غیر حریر که بپیچد بر عورت و داخل
کند و لیکن با رضا حد است بدون پیچیدن چیزی بر عورت و اگر کسی با بخشند
بی اجرت مثل سنگ و چوب حد ندارد و کفاره واجب است مثل زنا و قذف اگر قذف
کننده حد ساقط است اگر جماعتی دزد باشند بعض آنها دزدی کننده است
همه را باید برید اگر چهار نفر شهادت بر زنا دهند اگر زانی تصدیق آنها را
کرد حد ساقط است اگر منکر شد و تکذیب آنها نمود حد شرعی زنند و اگر مسلم
کافر را کشت باید مسلم را بکشند و اگر حر عبد را کشت باید حر را بکشند بحسب
مذهب او و اگر کسی شراب وضو بسازد اولی اما و سر را بشوید بعد از آن دستها را
با آن بشوید پوست سگ مرده دباغی کرده را بپوشند بر پوست سگ مرده دباغی
کرده دیگر ما بپوشند تکبیرة الاحرام را بزبان هندی یا ترکی بگوید حمد را بفارسی یا هندی
یا ترکی بخواند و بجای سوره معنی یک کلمه از قرآن را بهر زبانی بگوید مثل مدهامتان
دو برگ سبز است بگوید رکوع کند سر از رکوع بلند نکرده به سجده رود و میان دو سجده سر بر زمین
خشک آدمی کند میان دو سجده بمقدار دم شمشیر سر را بر دارد و پیش از سلام عمدا
بادی سر دهد نماز تمام است اما اگر سهوا بادی سر دهد نمازش باطل است و مشهور
است که گفته هر چه امام جعفر صادق گفته همه را بر عکس آن فتوی داده‌ام و لیکن
نمیدانم در وقت سجود چشم را میگشود یا بهم میگذاشت نماز یک چشم را بر بندد

و بچشم دیگر را بگشاید اما امام دویم شافعی گفته نماز جمعه و عید عقب هر
امامی و ظالمی جایز است سنی باشد و اگر کسی دست بفرج خود یا فرج حیوان
کرد وضوش باطل است و امثال بخارج جایز است و نماز در کشتی کردن مثل نماز
بجای بحنی بسته باشد نمازش باطل است و اگر در ماه رمضان عمدا بی عذر
افطار کند کفاره ندارد و لواط و وطی بهیمه مفسد حج نیست و تا دو شاهد
در دزدی و زنا و جایز است و نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنا باشند
جایز است و بازی شطرنج و رقص و دف زدن مباح است و در باره زنجیر زدن
عبادت است و پیش از شروع در بازی رقص و خواندن آخر سوره جمعه
مستحب است و در نکاح عرب کفو عجم نیست و غیر قریشی کفو قریشی نیست و غیر
هاشمی کفو هاشمی نیست و نکاح ایشان باطل است و اعتکاف در مساجد
بی روزه جایز است و جلا آوردن کفاره و تقصیر نیست اما امام سیم که مالک
است لعاب سگ و خوک پاک میدانند و خوردنش را مباح میدانند و
سور ایشان را پاک و حلال میدانند اگر وضو با غیر آب باشد اگر از
آب باشد مکروه است خوردنش ولی وضو ساختن جایز است و بسم الله
در نماز گفتن مکروه است مگر در ماه رمضان و استعاذه بعد از قرائت
و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند تقلید ماموم بر امام در نماز جماعت
و اگر کسی قسم خورد چربی نخورد گوشت بخورد جایز است حنث نکرده
و اگر قسم خورد گوشت نخورد چربی بخورد جایز نیست و حنث قسم کرده
کفاره باید بدهد اگر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
که اگر کسی سفر کند بعد از هفت سال زنش بچه آورد مال شوهر اوست

وکسیکه دم خر قاضی را ببرد قیمت خر بدهد او دست نباید برید اگر کسی ملای
رافضی نبود تا رطوبت وضوئش باطل است او ابوحنیفه گفته اند سرکه
کاو بجل نشود اگر در نماز انشاء اند که در بدن نار رخت بجهت نماز باطل است
غنا حلال است و گفته خدا جسم است و رسول خدا با جنابت نماز صبح خوانده
عایشه بیادش آورده با دست عایشه را اشاره کرد که بلند شو مکن
و نماز تمام اعاده نکرد و گفته والله علی و عثمان و طلحه و زبیر قتال آنها
بجهت دروغ سعید یعنی بجهت دنیا بود حشره الله مع مشایخه اما امام
چهارم که احمد بن حنبل باشد لعن بر یزید را حرام میداند شاگردش با وی ابرام
کرد چرا حرام است لعن کسیکه خدا او را لعن کرده گفت کجا گفت آنجا که فرمود
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک
الذین لعنهم الله کدام قطع رحم اعظم از قتل است جواب نداد و گفته سنی
کسے تا بعض علی بدلش نباشد اگر چه اندکی باشد سنی نیست و ادب حوب قتل
مرهوع که قائل شده بود بمخلوق بودن قرآن و حکم قتل او را از او پرسیدند
که چرا مستحق قتل است گفت برای اینکه مردی در خواب دید که شیطان بود در خانه
ابن عمر را ایستاده است پرسید چرا داخل نمیشوی گفت مردی در اینجا نشسته
که قائل است بمخلوق قرآن با وجود او حاجت بمن نیست پس احمد گفت اگر شیطان
مذهب باشد تو قتل من مبتدعی کشید گفته نه گفت پس چرا در خواب
می شوید از کشتن او کناه شد گفته فعال العباد فعل خدا است و گفته هر کس
کمان کند که محمد و علی خیر البشر نند کافر است کسی که دعا رحمت برای معاویه نکند
ضال و مبتدع است مسح بر عمامه با دست دیگری با آلتی و با ران که بر سر بزند

جایز است و گفته خدا بصورت جوانی امرد صاحب جمال زلفها و کاکل آویخته
بر الاغ سوار هر شب جمعه بر بام مساجد می آید و پشت بام مساجد آخر بسته اند
و هر شب جمعه کاه و جو میریزند برای خر خدا شبی یکی از زنها آن جوان را دید خود را
انداخت بقدمهایش و عرض کرد ای خدای من از تقصیر من بگذر جوان خیال
کرد که با او خیال فسق دارد فریاد کرد مردم جمع شدند او را پیش حاکم بردند علما
جمع شدند که این زن از زنها دانسته نکرده که این خدا است او را کشتند و همه متفق
بر جواز غسل سرها و وجوب آن در وضو و نماز ضحی را مستحب میدانند که
آن شش رکعت است که معاویه بدعت گذاشت بجهة آنکه وقت چاشت خبر وفات
امیرالمؤمنین را آوردند برخواست بشکرانه این مژده شش رکعت نماز کرد و بنی
امیه را امر کرد که احادیث در فضل آن وضع کردند و تختم بیسار را که از بدعتهای
عمرو عاص است جایز میدانند و خود میگویند که مستحب تختم بیمین است و لیکن چون
رفضه می کنند ما تختم بیسار میکنیم و نماز میت چهار تکبیر میگویند و خود
معترفند که پیغمبر پنج تکبیر می گفت و لیکن چون رفضه پنج تکبیر میگویند ما خلاف
آنرا میکنیم و همه گفته اند مستحب مسطح کردن قبور است و لیکن چون رفضه تسطیح می
کنند ما تسنیم میکنیم

فصل هفتم

در طعن حضرت حجت
بدانکه احادیث خروج مهدی از عامه و خاصه متواتر است از آنجمله در صحیح
بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی که در تمام این صحاح از ابوهریره
نقل کرده اند که رسول خدا فرمود بحق آنخدائیکه جانم در دست اوست که
نزدیکست نازل شود عیسی بن مریم حاکم عادل باشد پس چلیپاهای
نصاری را بشکند و خوکها را بکشد جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان

بجز او اسلام هیچ قبول نکنند چندان مال را فراوان کنند که مال را دهند و کسی
قبول نکند پس فرمود چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان
شما فرزند مریم و امام شما از شما یعنی مهدی ع و ایضا از ابن مسعود در صحاح ستّه
نقل کرده اند که پیغمبر ص فرمود که اگر از دنیا نماند مگر یک روز البته حق تعالی آن روز
را بلند کند تا اینکه برانگیزاند در آن روز مردی را از اهل بیت من که نام او موافق
نام من باشد پر کند زمین را از عدل چنانچه پر باشد از ظلم و ایضا در صحاح
از ابو سعید خدری نقل کرده اند که پیغمبر ص فرمود مهدی از اولاد فاطمه از عترت
من گشاده پیشانی کشیده بینی باشد زمین را مملو کند از عدل و قسط چنانچه
مملو شده باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و ایضا در صحاح
از علی هلالی نقل کرده اند از پدرش که گفت در مرض موت پیغمبر ص رفتم بخدمتش
و فاطمه در نزد سر آنحضرت نشسته بود و گریه کرد پیغمبر ص فرمود ای حبیبه من چرا
گریه میکنی عرض کرد میترسم بعد از شما امت شما ضایع کنند و رعایت حرمت
من نکنند فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خداوند مطلع شد بر زمین پس برگزید
ترا او را مبعوث نمود پس بار دیگر مطلع شد و برگزید شوهر ترا و وحی نمود
بمن که من ترا با او عقد کردم ای فاطمه خدا عطا کرده است بما هفت خصلت را
که بهیچکس قبل از ما نداده و بهیچکس بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و
گرامی ترین ایشان در نزد خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و منم پدر تو و ام وصی
من بهترین اوصیا است و محبوب ترین ایشان بسوی خدا و او ابن عم پدر تو و شوهر
تو است و شهید ما بهترین شهداء و محبوب ترین ایشان بسوی خدا و آن عم پدر تو
و شوهر تو است و از ما است آنکه دو بال خدا باو داده است که در بهشت پرواز

میکند با ملائکه هر جا که بخواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است
و از ما است دو سبط این امت و آنها دو فرزند تو میباشند حسن و حسین
و ایشان بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان ای فاطمه بحق آنخدائیکه مرا
فرستاده بهتر است از ایشان و از این دو فرزند بهم خواهد رسید مهدی این امت
و ظاهر خواهد شد در وقتیکه دنیا پر از هرج و مرج باشد و فتنها ظاهر گردد
و راهها بسته شود و غارت و یغما کنند مردم بعضی بعضی را نه پیری رحم کند بر
کودکی و نه کودکی تعظیم پیری را پس خدا برانگیزاند در آن وقت از فرزندان
من کسیرا که فتح کند قلعهای ضلالت را و دلهائیکه غافل از حق باشند و قیام
نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدل
چنانچه پر از جور باشد ای فاطمه اندوهناک و محزون مباش که خدای تعالی رحیم تر
و مهربانتر است بر تو از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در
دل من است و خدا ترا تزویج کرد بکسیکه حسب و نسبش از همه بیشتر است و منصب او
از همه گرامیتر است و رحیم ترین مردم است بر رعیت و عادل ترین مردم است در
قسمت بالسویه و دانا ترین مردم است باحکام خدا و من از خدا سؤال کردم که
تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی

فصل ششم

در ذکر کسانیکه بحضور مبارک آنحضرت مشرف رسیده اند و آنها بسیار اند
و ابن بابویه از محمد بن عبدالله کوفی نقل کرده که او احصا نمود عدد کسانیکه
بحضور مبارکش رسیده اند و معجزات آنحضرت را دیده اند از وکلاء و غیر وکلا
و ایشان قریب هفتاد نفر میشوند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز
و بلالی و عطار و عاصمی از کوفه و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از قم

احمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسّامی و محمد بن عبدالله
اسدی و از اهل آذربایجان قاسم بن علاء و از نیشابور محمد بن شاذان
همه از وکلا بودند و از غیر وکلاء ابی القاسم بن ابی حابس و ابو عبدالله
کندی و ابو عبدالله جنیدی و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن ابی دوبس
و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کرده امام علی النقی و احمد
حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب و صاحب نوبختیها و صاحب صره سر مهر
و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور
حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن باذشاله
و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد و اسحق و پدرش
حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد بن هرون و صاحب
سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد و از شهر زور پسر خال و از
فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن ابی صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او
جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی از مصر و صاحب مولودین و صاحب مال بمکه
و ابو رجا از یقطین و محمد و جنا و از اهواز حصینی و لیکن ذکر این خبر چند
نفر را ذکر نکرده از وکلاء بلی قاسم بن الحسین بن روح النوبختی و علی بن
محمد السمری و از غیر وکلاء ابو الادیان قاصد حضرت امام حسن عسکری
و عقیل غلام حضرت و حلیمه خاتون عمه حضرت و غیر اینها جمعی بوده اند
کتب معجزات زیاده از هشتاد نفر میشود و خبری را که این عدد از جماعت مختلف

نقل کنند البته متواتر بمعنی میشود و از عبدالله بن فضل روایت کرده
است که حضرت صادق فرمود که صاحب این امر را غیبتی است که هر سست
ایمانی شک کند گفتم چرا حضرت فرمود ما را رخصت نداده اند که علت آنرا
بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت
که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیا ایشان بوده است و آن حکمت معلوم
نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت
سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را مگر در وقت جدا شدن
از یکدیگر ای پسر فضیل این امریست از امور غریبه و سریست از اسرار خدا و
غیبتی است از غیب و چون دانستیم که خداوند تعالی حکیم است باید تصدیق کنیم
که افعال او منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد کلینی
روایت کرده که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت حجت و بمحمد بن
عثمان داد که بخدمت حضرت رساند و سؤال نموده بود از علت غیبت و از آنکه
از او چه نفع بر مردم میرسد در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت
خدا میفرماید لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم بدرستیکه نبود احدی
از پدران من مگر آنکه در گردن آن واقع شد از خلفاء جور بیعتی و من نیست
بیعت کسی از خلفاء جور بگردنم واقع نشود اما انتفاع مردم از من در غیبت مانند
انتفاع مردم از آفتاب زیر ابر است بدرستیکه من باعث امان اهل زمینم از عذاب
الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس سؤال مکنید از چیزی که نفع
برای شما ندارد و مکلف نیستید بدانستن امری که تکلیف دانستن آن ندارید
و دعا کنید بتعجیل فرج ما که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو و

بر کسیکه تابع هدایت و احادیث شود و این باب شبها است که بایست
انسان سکوت کند و ملازم خانه باشد و دعاء فرج کند و در زمان
غیبت مکلفند برجوع کردن بنوّاب آن امام که راویان احادیث که فقیه
باشند و عادل باشند و دیندار و مطیع خدا و مخالفت کننده نفس و هوا
که ایشان حجت خدا اند بر خلق و ائمه حجت خدا هستند برایشان ف

ظهور در کیفیت ظهور حضرت ع مفضل بن عمر گفت از حضرت
صادق سؤال کردم وقت معین برای ظهور امام منتظر هست فرمود حق تعالی ابا
نموده از تعیین وقت برای ظهورش و آیاتیکه در قرآن در امر قیامت است
همه در باب قیام آنحضرت است و کسیکه برای ظهور وقت معین کند خود را در علم
غیب با خدا شریک کرده و دعوی اطلاع بر اسرار خدا نموده عرض کردم بدء ظهور
چگونه است فرمود بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش ظاهر گردد
و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسب او ندا خواهد نمود تا آنکه حجت بر خلق تمام
شود پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه فرموده لیظهره علی
الدین کله و فرموده و یکون الدین کله لله همه دینها یک دین حق بر گردد و از احدی
غیر اسلام و دین حق قبول نکنند چنانچه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل
منه عرض کردم در ایام غیبت با که تکلم میکند فرمود با ملائکه و مؤمنان از جن
و امر و نهی او بیرون می آید بسوی معتمدان و نایبانش که بشیعیان برسانند
فرمود والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و برد رسول خدا
در بر دارد و عمامه زردی بر سر دارد و در پایش دو نعل پیغمبر و در دست
عصای آنحضرت و بز چند در پیش افکنده و با این هیئت بیاید در خانه کعبه

تنها و بی رفیق چون شب شود جبرئیل و میکائیل با صفوف از ملائکه بر او
نازل شوند پس جبرئیل عرض مینماید و میگوید ای آقای من سخن تو مقبول و
امر تو جاری است پس حضرت دست بر صورت مبارک میکشد و میگوید
حمد میکنم خدا را که وعده ما را راست کرد و بهشت را بما میراث داد پس میایستد
میان رکن حجر الاسود و مقام و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران
و مخصوصان من و آنهائیکه حق تعالی ایشانرا برای من ذخیره کرده است پیش
از ظاهر شدن من بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان
در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم پس بشنوند همه آواز آن
حضرت را و تمام رو بآنحضرت آرند بیک چشم بهم زدن بخدمت او میرسند پس عمودی
از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که بر روی زمین هر مؤمنی باشد
با آن نور روشنائی یابد در میان خانه ها بیابد لیکن ظهور آنحضرت را ندانند
پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر بطی الارض از اطراف عالم بخدمت
آنحضرت حاضر شوند همه در خدمتش ایستاده اند پس پشت بکعبه دهد و
دست خود را بگشاید مانند دست موسی نورانی باشد که عالم را روشن
کند پس فرماید هر کس با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت
نموده پس اول کسیکه آن دست را ببوسد بیعت نماید جبرائیل است پس
سایر ملائکه پس نجباء جن بیعت کنند پس سیصد و سیزده نفر نقباء
بیعت کنند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این مرد و کیانند اینجماعت
که با او بیعت میکنند پس بعضی گویند این صاحب گوسفندها است
گویند اصحابش را میشناسید گویند نه مگر چهار نفر که از اهل مدینه

میباشند واین بیعت در اول طلوع آفتاب واقع میشود پس چون
قرص آفتاب بلند میشود از نزد قرص آفتاب منادی بآواز بلند ندا کند اهل
آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق اینست مهدی آل محمد و نام
وکنیت جدش او را یاد کند و نسبت او را به پدرش امام حسن عسکری
و بشمارد آبای کرامش را تا امام حسین ع با او بیعت کنید تا هدایت یابید
و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید پس تمام آنکسانیکه بیعت کرده اند می
گویند که شنیدیم و اطاعت نمودیم و هیچ صاحب گوشی نمیماند مگر آنکه آن صدا را
میشنود و همه از شهرها و صحراها و دریاها متوجه مکه میشوند و در وقت غروب
آفتاب از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که ای مردم پروردگار شما در وادی الیابس
ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه است از اولاد یزید بن معویه با او بیعت نمائید تا
هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید پس آنکسانیکه بیعت با حضرت
کرده اند از ملائکه و نقبا میدانند که او شیطانست میگویند شنیدیم و قبول
نکردیم پس هر صاحب شکی و کافری و منافقی بندای آخر از راه بیرون میرود پس
تمام آن روز حضرت پشت بخانه کعبه داده و میفرماید هر که خواهد نظر کند با آدم
و شیث و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون و محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند
بمن که علم و کمال آنها در منست و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه در نزد
منست آنچه آنها خبر ندادند بجهت بودن مصلحت همه را من خبر میدهم و هر که
کتب آسمانی و صحف پیغمبرانرا میخواهد از من بشنود پس شروع کند و بخواند صحف
آدم و شیث و صحف نوح و ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود که

اگر آنها میبودند میگفتند والله اینست کتابهای آسمانی بنحویکه نازل شده
پس بخواند قرآنرا بنحویکه نازل شده پس در اینحال شخصی پیدا شود که روی به عقب
برگشته پس بگوید ای سید من منم بشیر امر کرده ملکی از ملائکه که بیایم بخدمت
شما و عرض کنم و بشارت دهم شما را بهلاکت سفیانی و لشکرش پس حضرت فرماید
قصه خود و برادرت را نقل کن پس بگوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبرها را شکستیم
واسترهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر
ما سیصد هزار کس بودیم متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهل آنرا بقتل رسانیم
چون بصحرای بیدا رسیدیم آخر شب ندائی از آسمان بلند شد که ای بیدا هلاک
کن این گروه ستمکار را از اینرو زمین شکافته شد و تمام لشکر با اسبها و
اموال فرورفت در زمین و کسی بروی زمین نگذاشت بغیر از من و برادرم که ملکی بنزد ما
آمد و روهای ما را برگردانید پس ببرادرم گفت نذیر برو بسوی سفیانی در دمشق
و او را خبر کن و بترسان پس ظاهر شد بمن جدا و خبر ده بهلاکت لشکر و با من
گفت ای بشیر برو بنزد مهدی آل محمد توبه کن و بشارت ده بهلاکت سفیانی پس
حضرت دست مبارک بروی بشیر مالد که بحالت اول برگردد پس بیعت
کند با حضرت و در خدمت آنحضرت بماند مفضل عرض کرد که ای سید من آیا
ملائکه و اجنه بر مردم ظاهر میشوند و صحبت میدارند فرمود بلی ای مفضل
و آنگروه با حضرت میباشند با مردم گفت و شنود دارند و عدد اصحابش چهل
و شش هزار نفر خواهند بود و شش هزار از جن میباشند خدا بان لشکرها
ظفر خواهد داد پس اهل مکه را موعظه نماید و بحق دعوت فرماید چون

اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه نماید بر ایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید خانه کعبه را چه می کند فرمود خراب
می کند و از بنای ابراهیم و اسمعیل میسازد و بناهای ظالمان را که در مکه و مدینه و عراق
و سایر اقالیم خراب می سازد و مسجد کوفه را خراب می کند و از بنای اول که کشیده بنا
و قصر کوفه را خراب می کند که بنا نهاده ملعون است و چون از مکه بیرون می
آید اهل مکه خلیفه او را میکشند پس بر میگردد اهل مکه عذر خواهی میکنند و توبه
مینمایند پس ایشان را موعظه کند و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند پس
شخصی را از اهل مکه بر ایشان والی کند و بیرون میشود پس باز اهل مکه او را
بکشند آنگاه یاوران خود را از نقبا و از جن بسوی ایشان میفرستد
ایشان را امر میکنند با ایمان آوردن پس هر که ایمان نیاورد او را بکشند و اهل
مکه از هزار نفر یک نفر ایمان نمی آورد دین غیر مؤمنین را میکشند و مکه را از
مینمایند آن وقت تشریف می آورند بمدینه طیبه و چون وارد مدینه شود امری
عجیب از آنحضرت بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و غمناکی کافران گردد
عرض کردم چه امر است فرمود چون بنزد قبر جدش رسد فرماید ای گروه خلایق
این قبر جد پیغمبر امت این دو نفر کیستند که با او دفن کرده اند و مصاحب او
ابو بکر و عمر اند پس فرماید کیست ابو بکر و عمر و بچه سبب ایشان از جمیع خلایق
هم خوابه جد شده اند و ایشان را اینجا دفن کرده اند عرض می کنند چونکه ایشان خلیفه
و پدر زن جد تان میباشند میفرماید شاید ایشان نباشند عرض می کنند از
ایشان کسی اینجا مدفون نیست میفرماید که هست آنها بشکافید عرض می کنند
بلی ما بصفت آنها را میشناسیم پس بعد از سه روز امر میفرماید بدیوار شکافتند

مرده را از قبر بیرون می آورند بدنشان تر و تازه کوتا الان مرده اند بهمان
صورت که داشتند میفرماید بخود شانند عرض می کنند بلی ایشانند امر میکند
ایشان را بحلق آویزان میکنند بعد درخت خشکی نور را درخت سبز و خرم میشود
پس معتقدان آنها بآنها می گویند اینست شرف و بزرگواری و ما رستگار
شدیم این خبر منتشر میشود دوستان شان جمع میشوند منادی حضرت ندا میکند که
هر که ایشان را دوست دارد بیک طرف بایستد پس تمام دوستان شان یکجا
می ایستند پس فرماید بیزاری بجوئید از ایشان گویند ما تا حال از ایشان کراهت
ندیده بودیم اینها را دوست داشتیم حالا چگونه بیزاری بجوئیم و حال آنکه از
کرامت را دیده ایم بلکه از تو بیزاری میجوئیم که با ایشان این چنین جسارت و بی احترامی
نموده پس حضرت امر میکند باد سیاهی بر ایشان وزد و همه را هلاک می کند
پس میفرماید آن دو را از درخت پائین کنند و ایشان را زنده نماید و امر فرماید مردم
همه جمع شوند هر ظلمی و کفری که در عالم شده و هست و هر خونی که بناحق ریخته
شده و هر زنائی که شده و هر ربائی که خورده شده و هر گناهی که واقع شده تا قیام
آنحضرت تماما بگردن آنها ثابت میکند و همه را اعتراف می کنند پس میفرماید از برای
مظلومین هر که آنجا باشد آنها را قصاص می کند پس میفرماید آنها را بدرخت کشند
و آتشی امر فرماید از زمین بیرون آید و آنها را با درخت بسوزاند و باد را امر می کند که خاکستر
آنها را بدریا بریزد مفضل عرض کرد این آخر عذاب ایشان است فرمود هیهات بلکه
پیغمبر و فاطمه و ائمه هدی همه رجوع فرمایند و از برای جمیع ائمه ایشان را عذاب
میکنند و زنده می کنند بعد بهر جا که خدا خواهد آنها را برده عذاب کند پس آنحضرت
متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملائکه و چهل

و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن نقبا مفضل پرسید که بغداد در آن وقت
چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت الهی و غضب خدا خواهد بود وای بر کسیکه
در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهای نزدیک و دور که متوجه آن
میشود والله که بر آن شهر نازل شود انواع عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده
و عذابی چند بر آنها نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشند و
طوفانی که بر ایشان نازل شود طوفان شمشیر است والله یکوقتی چنان آباد شود
بغداد که گویند بهشت دنیا اینجا باشد و دختران مثل حور العین و پسران غلمان
باشند و گمان کنند که خداوند قسمت روزی نکرده است مگر آنجا و ظاهر شود در آن
افترا بر خدا و رسول و حکم ناحق و شهادت ناحق و زنا و لواط و مال حرام و خون
ناحق کردن تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا بآن فتنها و لشکرها
که از آن اثری نباشد پس خروج کند جوان حسنی خوش روئی بجانب دیلم و قزوین و
ندا کند که بفریاد رسید آل محمد مضطر بیچاره که از شما یاری میطلبد پس اجابت
نمایند او را گنجهای طالقان مردانی چند مانند پارهای آهن در شجاعت بر اسبهای
اشهب سوار مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آیند و وقتیکه
اکثر زمین را از کافران پاک نموده پس در کوفه ساکن شود و خبر برسد که حضرت
و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند پس باصحاب خود بگوید بیائید برویم ببینیم
این کیست و او میداند حقیقت آنحضرت را میخواهد باصحابش ظاهر کند پس بیاید
و بایستد در حضور حضرت و عرض کند اگر راستی گوئی که مهدی آل محمدی
کو عصای ممشوق جدت و انگشتر و بُرده فاضل آنحضرت و عمامه سحاب و اسب یربوع
و ناقه عضبا و دلدل و یعفور و براق و مصحف امیر المؤمنین ع پس حضرت همه را

حاضر نماید حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف
و کیل شعیب و عصای موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج سلیمان و اسباب
عیسی و میراث جمیع انبیا پس عصا را بر سنگی سخت زند و فوراً درخت بسیار بزرگی
شود که جمیع لشکر در زیر آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز
کن تا بیعت نمایم ای حجت خدا پس سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند غیر از چهل
هزار نفر زیدیه که در لشکر او هستند و قرآنها حمایل کرده باشند آنها گویند این
سحر عظیمی است پس حضرت تا سه روز آنها را مهلت دهد و موعظه کند و معجزه
ظاهر فرماید چون ایمان نیاورند شمشیر در میان ایشان گذارد و همه آنها را بکشد
پس مفضل عرض کرد دیگر چه خواهد شد فرمود لشکرها بر سر سفیانی فرستد تا
آنکه او را در صخره بیت المقدس و در دمشق بکشند مفضل عرض کرد ای آقا من
خانه حضرت و محل اجتماع مردم کجا خواهد بود فرمود پای تخت حضرت شهر
کوفه خواهد بود و مجلس و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت
المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد فرمود و موضع خلوت آنحضرت
نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه
خواهند بود فرمود بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه
یا حوالی کوفه خواهد بود یا دلش مایل بسوی کوفه میباشد و در آنزمان
قیمت جای یک گوسفند هزار درهم باشد و در آنزمان وسعت شهر
کوفه هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه و کربلا متصل شود و حق تعالی
کربلا را محل پناه و جایگاه مؤمنین گرداند و پیوسته محل آمد شد
ملائکه و مؤمنان باشد و خدا آنزمین مقدس را چنان بلند مرتبه

کردانند و چندان از برکتها و رحمتها قرار بدهد که اکر مؤمنی آنجا بایستد
و بخواند خدا را هر آینه ببخشد مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا کند
پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود ای مفضل بدرستیکه بقعهای زمین با هم
مفاخره کردند پس کعبه بکربلای معلی فخر کرد خدا بکعبه فرمود ساکت
شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن از بقعهائیستکه در آن ندا انی انا الله از
شجره مبارکه بموسی شد و آن همان مکانیست که مریم و عیسی در آن
جا داد و در موضعیکه سر مبارک امام حسین را بعد از شهادت شستند
جائیستکه حضرت مریم عیسی را شسته و غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن
بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلعم از آنجا عروج کرد بمعراج و خیر و رحمت
بی پایان در آنجا برای شیعیان ما مهیا شده تا ظاهر شدن حضرت حجت عج

فصل دهم

در رجعت ائمه علیهم السلام بدانکه از جمله اجماعیات و ضروریات شیعه است
رجعت چهارده معصوم سلام الله علیهم قبل از قیامت و کسانیکه مؤمن خالص
یا کافر خالصند مؤمنان برای خوشحال شدن و خوشی کردن در دولت آل محمد و
کفار برای انتقام کشیدن و کوری چشم ایشان و زیاده از دویست حدیث معتبر وارد شده
در رجعت و زیاده از پنجاه کتاب علما تصنیف کرده اند در این مسئله و زیاده از
سی آیه در این باب تفسیر شده که در کتب مفصله متعرض شده ایم از اخبار بسیار
معلوم میشود که از برای ائمه رجعتها و کرات بسیار میباشد چنانچه حضرت امیر ع
فرمود بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان و عهد و میثاق از جمیع پیغمبران که من و
پیغمبر ترا یاری کنند و من یاری کردم پیغمبر ترا ولیکن یاری من نکرده هیچ
پیغمبری مرا من بعهد خود وفا کردم و بعد از این در رجعت من یاری خواهند

کرد و ما بین مشرق و مغرب سلطانی بغیر از من نخواهد بود و البته خداوند
آنها را از آدم تا خاتم مبعوث خواهد کرد و ایشان در پیش روی من شمشیر
خواهند زد بر سرهای زندها و مردها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مردها که خدا ایشان را زنده
کند و گروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک لبیک گویان و دوان در میان
بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش خود گذاشته
باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان بزنند تا آنکه حق
تعالی وفا کند بوعده که با ایشان داده است که فرموده وعد الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم در زمین و بندگی نکنند از احدی و تقیه
نمیکنند از هیچ کس بدرستیکه مراست رجعتی بعد از رجعتی و منم صاحب رجعتها
و برگشتنها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیبه منم مانند شاخ
از آهن منم بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق
سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه بخدا باید شد و صراط خدا
و میزان خدا منم جمع کننده مردم و ما ایم اسمای حسنی خدا و امثال علیا و آیات کبری
و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و بمن است تزویج اهل بهشت و باختیار من است
عذاب اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست منم اذان
گوینده در اعراف که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهند شد منم دابة الارض
و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را تمیز میدهم و منم امیر مؤمنان و
پادشاه متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیا

بی واسطه و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی
عدالت روز جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین ایشانست
منم آنکه حجت را باو تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق و منم گواه خدا بود در روز
جزا و منم آنکه نزد من است علم بلاها و مرگها و حکم در میان خلق خدا و جدا
کننده حق از باطل و میدانم نسبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات
و کتابهای پیغمبران و منم صاحب نعیم منم آنکه خدا مسخر من کرده است ابرها
و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها
و آفتاب و ماه و منم فاروق این امت و منم هادی این امت منم آنکه عدد هر چیز را
میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده و آن رازهایی که مخفی بر پیغمبرش وحی
کرده و پیغمبر مرا بمن تعلیم نموده پنهان منم آنکه خدا نامهای خود را بمن بخشیده
و کلمه و حکمت و علم خود را بمن عطا کرده است ای گروه مردم از من سؤال
کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم و طلب میکنم مرا یاری
کنی بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم و از حضرت صادق مرویست
که شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت خداوند
او را مهلت داد تا وقت معلوم و چون آن وقت معلوم رسد شیطان با
جمیع اتباع خود که از اول عالم تا آن روز بوده اند حاضر شوند آنگاه امیر
المؤمنین ع برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی عرض کرد
مگر رجعتها بسیار میباشد فرمود بلی هر امامی که در هر عصری بوده نیکو
کاران و بدکاران اهل آن زمان برمیگردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران
غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام کشند پس چون آن روز

برگردد

برگردد حضرت امیر ع با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان
در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل
آن واقع نشده باشد گویا می بینم حضرت امیر را که صد قدم از عقب برگردند
و پای بعضی در آب فرات رود پس ابری بهم آید که پر باشد از ملائکه و در دست
ایشان حربه های نور و رسول خدا ص با ایشان و در دستش حربه از نور چون
نظر شیطان بپیغمبر ص افتد از عقب برگردد و رو بفرار گذارد اصحابش
گویند اکنون ظفر یافتی کجا فرار میکنی گوید آنچه من می بینم شما نمی بینید
من میترسم از خداوند پس حضرت رسول ص باو رسد حربه در میان دو کتف
او زند که او و اصحابش همه یکمرتبه بسبب آن حربه هلاک شوند و بعد از آن
همه مردم مؤمن و موحد میشوند حضرت امیر ع چهل و چهار هزار سال
سلطنت میکند بمرتبه که از شیعیان آنحضرت هزار فرزند صلبی از او متولد
می شود در هر سالی یکفرزند و هم در پی هر سال یکفرزند از او متولد می شود
و همه پسر باشند پس دو باغ سبز که در سوره الرحمن میفرماید در دو طرف
مسجد کوفه ظاهر شود و در روایات بسیار است که اول کسیکه رجوع کند
حضرت امام حسین ع است آنقدر پادشاهی میکند که ابروهایش از
پیری بروی دیدگانش می افتد در زمان آنحضرت بیرون می آورد چشمه از
آب و چشمه از روغن و چشمه از شیر پس حضرت مشرق و مغرب عالم را
مسخر نماید و هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزد و بتها را بسوزاند و
حیوانات حرام گوشت را بکشد و کور و زمینگیر و مبتلا را نباشد و همه را
خدا شفا دهد برکت از آسمان نازل شود بمرتبه که شاخهای درختان

از

از برای میوها بکنند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان
در تابستان عمل آید و مخفی نماند خبری از زمین بر احدی از شیعیان
حتی آنکه اگر کسی خواهد احوال خانه خود را بداند او را الهام میشود آنچه ایشان
میکنند و تمام این مطالب در اخبار وارد است

اصل پنجم

در معاد است و در آن چند فصل است

فصل اول در حقیقت روح

و بدن است بدانکه معاد در لغت بمعنی عود کردن است ولی مراد اینجا عود روح است
به بدن پس اولا باید حقیقت روح و بدن ذکر شود پس معلوم شود که روح و بدن
دو جوهرند و دو حقیقتند که میان آن دو کمال آشنائی است مثل قبا و بدن و نهایت
بیگانگی است زیرا که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است که محض
نور و روح الهی است و دیگری که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است اگر کدام آثار
و حکمیست و علیتی که آن دیگر را نیست آثار روح اینکه بدن دیدن و شنیدن و
آمدن و رفتن و گفتن و خوابیدن و امثال اینها باین قوتها و اعضا ظاهر و بدن
و المشق در حصول اینها و عدم حصول اینها است بحیثیتی که اگر بعضی اعضا و آن
قوی معدوم شود اثرات بعضی و آن قوت نیز معدوم شود پس آثار روح ایضا
گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریه کردن و رفتن و آمدن چنانچه
در خواب که بدن مرده و مرکز است بدن بی حس و حرکت است از جهت غایب بودن روح
برای خود می آید و میرود و میخورد و می آشامد و گریه می کند و میخندد و همه کار
میکند و لیکن آنچه مختص بروح است صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات و بدن را
نتوان گفت عالم فاضل جواد شجاع مومن کافر بلکه افعال جزئی ایضا که از بدن
ناشی میشود مثل گفتن و شنیدن و دیدن کار روح است ایضا و اعضا آلتند

بتن بیجاست نام او میت کار با روح است زنده آوازه تا باشد نفس در تن
نما پس حقیقت انسان در حقیقت روح است و بدن برای او مثل لباس و مرکب
و آلتی مثل قبا و اسب و قلم و روح در بدن مثل چراغ در فانوس است و روشنی همه
از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است و اگر چراغ بی پرده مشاهده کنی ضیا
و جمال آنرا تو ادراک نتوانی همچنین اگر روح بی بدن ملاحظه کنی کمال آنرا نتوانی
شناخت تو وقت میدانی که فانوس عیب چراغ است نه زینت چراغ لکن
چراغ نا که صفت ضعف و ناتوانی از هبوب ریاح و بادها احتیاج بفانوس
پیدا نیست و بیمار ناتوان خیف و رنجور الحاف و پوشش او را ضرورست و بایشمعنی
اجباب اوست فرمودند روح مثل جواهر بیت در صندوق جواهر اگر بردارند
صندوق را می اندازند لکن انسان او نمی کنند پس روح جوهریست شریف و لطیفه
است ربانی تمام نور و ضیا و شرف و بدن نیست مگر لباس عاریتی و پرده ظلمانی و بعد
تفاوت روح با بدن افعال و آثار ایشان متفاوتست چنانچه انسان از افعال
و آثار بدنی متلذذ و متألم میشود مثل دیدن و شنیدن و خوردن نیکی از افعال
روح متلذذ و متألم میشود بلکه بیشتر متلذذ میشود چنانچه معلوم است بالحس اگر
کسی مسئله مشکلی را حل شود چه قدر خوشحال میشود و مشهور است که لذت
خوراکیها بیش از خوردن نیست و اگر از کسی نفی کنند کمالات جسمانی را مثل آنکه بگویند
کور است یا کر است یا کلال است یا زشت است متأذی میشود همچنین اگر از کسی نفی
کنند کمالات روحانی را مثل آنکه بگویند بخیل یا جبان است یا نادان است بیفهم است
چه قدر متأذی میشود بلکه اگر کسی را نفی کنند از او صفات مدبر را و اثبات کنند
صفات روحی را ابدا متأذی نمیشود مثل آنکه بگویند کور است ولی عالم است

یا بگویند کنان است ولی با فهم است اما اگر بر عکس شد بایکه نفی کنند صفات
روح را و اثبات کنند صفات بدن را مثل آنکه جمیع جهات شرافت
بدن را داشته باشند بگویند احمق است یا ظالم است یا جاهل است بباید متأذی
میشود و لهذا اصحاب عقل و فهم که حقیقت روح بدن را دانسته‌اند
تمام صفات بدنی را و لذات دنیوی را ترک کردند و در پی لذت روحانی و کمالات
انسانی شدند و از همه چیز گذشتند و پشت پا بدنیا و ما فیها زدند

فصل دویم در اثبات معاد بدانکه بعد از اینکه معلوم شد که خداوند
انسان را مکلف بتکالیف عقلی و شرعی نمود و بازاء آن وعد و وعید بجزا
فرموده وفا بوعده بالبداهه واجب و ضروریست زیرا که کذب و خلف و بازیچه
نباشد و ضروریست که کذب و خدعه قبیح است و بر غنی مطلق و قادر مطلق و جواد
حقیقی قبح محال و ممتنع است و ظاهر است وقت وفا بوعد و وعید جزا در دنیا
نیست پس البته زمانی دیگر و عالمی جدا گانه باید باشد برای وفا بوعد و وعید
جزا و آن زمان و آن عالم عالم آخرت و عرصه قیامت است و مراد از روز معاد
آن زمان است که انسان محتاج است بر احتساب و کتاب و ادراک ثواب و
عقاب و چون ثابت شد افعال و آثار و لذت و الم بر روح و جسم است پس معاد
که برای جزاء اعمال است نیز دو قسمست اول معاد جسمانی که بحسب سعادت و
شقاوت و لذات و آلام ابدان از نوشیدن و پوشیدن و سوختن و معذب
شدن و امثال آنست و بر این مطلب کلمات قرآن و ظواهر فرمان و احادیث
و اخبار متواتره متکاثره هست و تفصیل آنرا هم فرموده اند بیان کیفیت
آنرا هم کرده است و عقل را راهی بتفصیل و کیفیت آن نیست پس باید

اعتقاد نمود که آنچه پیغمبر فرموده از سؤال قبر و فشار قبر و عالم
برزخ صدقست و منکر آن کافر است قسم دویم معاد روحانیست که
بحسب سعادت و شقاوت و لذت و الم روح است و واضح است که بعد از
حکم عقل و نقل بوجوب اصل معاد و جزاء اعمال عباد حکم بخصوص جسمانی نمیکند
بلکه حکم میکند بمعاد جسمانی لا بشرط پس منافات با معاد روحانی ندارد و از اثبات
آن نفی آن ایضا لازم نمی آید و لذت و الم روحانی با جسمانی جمع میشود چنانچه
کسیکه در حال التذاذ بعلم و مناجات دوست از ماکول و مشروب و جماع نیز ملتذ
میشود و از عدم ماکول و مشروب متألم میشوند چنانچه در انبیاء و ائمه و
علماء این مطلب بود پس منافاتی میان ایشان نیست و ضدین نیستند که
جمعشان نشاید و جمع میان هر دو یعنی معاد روحانی و جسمانی وقتیکه
مانعی نباشد مسلماً افضل و بوعده خدا اقربست چونکه لذت جسمانی
در جنب لذت روحانی هیچ است بلکه لذت جسمانی انسان با حیوان شریک
و آنچه خاصه انسانست لذت روحانی است و مشارب و مناکح بهشت
حیوانی است انسانی نیست لهذا کریمان و بزرگان دین البته بمعاد جسمانی
تنها خشنود نمیشوند بجهة آنکه نهایت قباحت است که در مقام احسان و امتنان
کسیرا بدون مرتبت خود نوازند بلکه هیچ عذابی بالاتر از این نباشد چون
بدن بحسب ذات ضد و مقابل روح است لهذا خواص و لحوق آن سبب
کدورت روح است و لذا اولیاء خدا از لذات و شهوات جسمانی همیشه گریزان
بوده‌اند بجهة آنکه مانع رسیدن بکمالات روحانی است پس معاد روحانی
که باعث لذت و سرور و بهجت روح است بسبب کمالات مقتضای حکمت

عدل ایضاً واجبست پس جمع میان معاد جسمانی و روحانی افضل و احسن
است و از برای اولیاء خدا که کمالات حاصل کرده‌اند در دنیا ادراک لذّت
تام هم محال نیست اگر چه در دنیا چونکه مقام تحصیل کمالات روحانی بود جمعیت
نمیشد مگر از برای کسانیکه کمالات بر ایشان حاصل و ملکه بود و امّا کافر
و معذب در نار اگر نفس مؤمن و اصول و عقاید ش حق باشد عقاید شر
می کنند بقدریکه از جرم گناه پاک شود و صیقلی و صاف شود و اگر نفسش
و اصول و عقاید ش فاسد و باطل باشد پس کانه روح انسانیت در او
نیست و مخلد در نار است و در اخبار تصریح بلذّات و آلام ارواح در
عالم برزخ بسیار شده و معاد روحانی هم در اخبار هست چنانچه عرض
میکند امیر المؤمنین ع فهبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک
وهبنی صبرت علی حرّ نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک و سرّ اینکه
اخبار معاد جسمانی بیشتر از روحانی است چونکه خطاب بعامّه مکلّفین
و همه اهل ظاهر و لذّت جسمانی میفهمند و خبری از لذّت روحانی ندارند هذا
تعبیر بکیفیتی میکنند که آنها بفهمند و درک کنند و انکار نکنند که کافر
بشوند و چنانچه نعمتهای جسمانی آن دنیا تفاوت مراتب دارد کل نعمتهای
روحانی و چنانچه نعمت جسمانی آن دنیا با نعمت جسمانی این دنیا تفاوت
دارد کل نعمت روحانی آن دنیا با نعمت روحانی این دنیا و چنانچه
نعمتهای بدنی این دنیا تفاوت دارد با نعمتهای روحانی این دنیا همین قدر
تفاوت دارد لذات و نعمای روحانی آن دنیا با لذات و نعمای جسمانی آن دنیا و اخبار
بسیار شاهد بر این مطالب است چون رساله مختصر است زیاده بر این باعث

تطویل

تطویل است

فصل سیم

در تفصیل اجمالی وقایعات
بعد از موت بدانکه ظاهر شرع شریف چنانچه دلالت بر اصل معاد
جسمانی مینماید تفصیل خصوصیات وقایع آن نیز از سؤال و جواب
در قبر و خارج قبر و حساب و کتاب و صراط و میزان و غیر آن نیز مینماید
و دلایل عقلی چنانچه باصل آن نرسیده باین فروع نیز راه استدلال ندیده
بلکه عقلا و حکما و علما در همه اینها مثل سایر احکام مقلد دین مبین
بوده و بعد از قبول اسلام آنچه شارع مقدس فرموده خواه فهم بآن
رسیده باشد خواه نرسیده باشد خواه نرسیده باشد اطاعت و تسلیم
نموده و مراد از عالم برزخ فاصله ایست میان دنیا و روز قیامت
و در اینمدت ارواح حال ایشان مختلف است ارواح سعدا بحسب
مراتب سعادت مشغول نعمت و صحبت و راحت در وادی السلام و ارواح
اشقیا بتفاوت شقاوت گرفتار حسرت و عذاب و مشقت در وادی
برهوت میباشند با ابدان یا با ابدان مثالی یا با همین ابدان جسمانی بحسب
اختلاف اخبار در سعادت و نعمت یا در شقاوت و زحمت هستند تا روز
قیامت و مراد از روز قیامت روزیست که طولش پنجاه هزار سال از سالهای
دنیا که مکلفان در آن روز زنده میشوند با همین ابدان عنصری دنیوی از قبور
بیرون میآیند برای حساب و کتاب و جزا یافتن باعمال خود رسند و درجات
درکات خود از سعادت و شقاوت یابند فمن یعمل مثقال ذرة خیرا
یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره حتی حیوانات بیرون می آیند و هر یک ظلمی
بدیگری کرده باشد جزا داده میشود بعد از آن گفته میشود کونوا ترابا همه خاک شوند

بعدهم

یعنی
و معلوم آنوقت کافران آرزو می کنند و میگویند یا لیتنی کنت ترابا
کاش حیوان بودم و امروز معلوم میشد اما غیر مکلفین مثل اطفال و مجانین
یا بسبب نرسیدن تکلیف بآنها مثل بلاد بعیده و زنان و کنیزان که در خانهای ملوک
و سلاطین و کفار و سنیان و فقرا و ضعفای ایشان که اینها از مستضعفین
میباشند در بیان احوال ایشان اخبار مختلف صادر شده در بعضی اخبار
هست که خداوند آتشی روشن می کنند و تعب و مشقت تکلیف را در نظر آنها
جلوه می دهد امر میفرماید که خود را در آتش اندازند پس جمعی که طینتشان
پاک و بطوری باشند که اگر مکلف میشدند موانع خارجی نبود اطاعت
مینمودند در آن حال بی توقف خود را در آتش می افکنند و آتش بر ایشان
سرد و گلشن میشود پس ایشان را امر میفرماید ببهشت می برند و اگر بحد تکلیف
میرسیدند و موانع خارجی نبود مخالفت میکردند در آنوقت از رفتن بآتش
ابا میکنند ایشان را امر بدوزخ می کنند و میگویند خداوندا ما مکلف نبودیم در دنیا
دنیا خطاب رسد که حال شما را امر کردم و دیدید که آتش بر آنها گلشن شد
در حضور خود شما پس در دنیا غایبا نیز چگونه اطاعت می کردید و در بعضی اخبار
هست که اولاد کفار در بهشت خدام اولاد مسلمین میباشند اما مکلفین
پس آنها اول مرتبه سه قسم میشوند اول مقربان و ایشان جمعی هستند که
بیحساب داخل بهشت می شوند از حساب و کتاب فارغند و گوی نجات از
میدان سرکردگی ربوده و آیینه دل را از زنگ آثار جهل و معصیت
زدوده اند دوم اصحاب یمین که نامه اعمال ایشان را بدست راست
ایشان دهند چون اعمال حسنه ایشان در میزان زیادتی دارد پس

امر ببهشت می شود بعد از حساب و سیم اصحاب شمال و آنها کسانی اند
که نامه اعمال ایشان بدست چپ ایشان داده میشود و در میزان سیئات
ایشان زیادتی دارد بر حسنات پس امر میشود بعد از حساب بجهنم یا مخلدند
در جهنم ابدا یا بعد از مدتی ایشان را بیرون می آورند ببهشت می برند بحسب
گناهانشان در خلود و کثرت مدت عذاب و قلت مدت مکث در عذاب مختلف
میباشند و از امتزاج این دو قسم قسمی حاصل میشود که آنها کسانی اند
که سیئات و حسنات ایشان مساوی میباشد و آنها اصحاب اعراف اند که نه
حسنات ایشان زیادتی دارد که اهل بهشت باشند و نه سیئات ایشان زیادتی
دارد که داخل آتش شوند پس اینها در اعراف که دیوار رحمت میان بهشت
و جهنم است معطل و سرگردان میباشند تا برحمت الهی و شفاعت شافعین
و شفقت و رحمت اهل بیت عصمت حسنات ایشان زیادتی کنند و داخل
بهشت شوند و ائمه و شفعاء هم در اعراف هستند که ایشان شهدای
خلق و شفعاء ایشانند تا آنها را از گرفتاری و سرگردانی خلاص کنند اللهم
ارزقنا فی الدنیا زیارتهم و فی الآخرة شفاعتهم بحقهم و حرمتهم یا ارحم
الراحمین و میزان در لغت چیزی را گویند که با آن چیزی سنجیده شود هر چیزی
مثل ترازو برای موزونات و پیمانه و کیل از برای مکیلات و عدد از برای
معدودات و گز برای مذروعات و منطق برای فکر و عروض برای شعر و لیکن
مراد از میزان قیامت که واجبست اعتقاد بر آن ترازوئی است بزرگ که جسمانی
یک پله آن از نور و یک پله آن از ظلمت و بزرگی آن بقدریست که تمام آسمانها
و زمینها در یک پله آن بگنجد و نامهای اعمال بندگان را در آن کشیده میشود

و آنچه در بعضی اخبار است که محمد و آل محمد ع میزان اعمالند مراد میزان صحت
و بطلان اعمال العباد در معاد روحانی است که هر اعتقاد و عملی که موافق
حکم ایشانست صحیح و حقست و هر چه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطلست و جهل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قساوت و سعادت
و شقاوت کی زیادتر است و کی کمتر است و محبت و انس با خدا اکر بیشتر و کم
کمتر است آن ذوات مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان
است میزان اعمال ارواح هر کس از انبیا و صلحا و علما و زهاد و برای
معنی اخبار بسیار است از ائمه ع وارد است از آنجمله فرمودند نحن الامة
الوسط و نحن النمط الاوسط یلحق بنا التالی و یرجع الینا الغالی و نحن
الموازین القسط و در تفسیر آیه شریفه و السماء رفعها و وضع المیزان
فرمودند سما رسول خداست و میزان امیر المومنین ع مبنا شکه میزان
جسمانی چنانچه دو پله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحانی یک پله
جانب نورانیت و انسانیتست که کفه حسنات است و یک پله جانب
طبیعت و حیوانیت که کفه سیئات است و ابزد و پله بشاهین عدل
که امام هر زمانست سنجیده میشود و لسان صدق انکه پیغمبر احکم [illegible]
و نقیضه مینماید و مراد از صراط که واجبست اعتقاد بان راهی است که
بروی جهنم کشیده شده و باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر و سوزنده
تر از آتش و کوتر چنانچه در بعض اخبار است موشاب غاشیه است
که ما دربن کیست که خدا می داند بزرکی آنرا و ناپیدا است که جهنم فعلا
مخلوقست که در آن هفت طبقه است و در هر طبقه هفتاد هزار

وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه از آتش است و در
هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
و در هر قصری هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار خانه است
و در هر خانه هفتاد هزار چاهست و در هر چاه هفتاد هزار تابوت است
و در هر تابوتی هفتاد هزار درخت است از زقوم و زیر هر درخت هفتاد
هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیر هفتاد
هزار اژدها است از آتش و در دهان هر اژدها هفتاد هزار وغراست
و در جوف هر اژدها دریاییست از زهر سیاه و در آن چاهست هفتاد
هزار عقرب از آتش و هر عقربی هفتاد هزار دم دارد و هر دمی هفتاد هزار
کوه است و هر کوهی هفتاد هزار رطل از زهر سرخ و این جهنم با این عظمت
در دهان اژدها است و ساکنانش دو نفسند یکی گرم که از آن تابستان
و یکی سرد که از آن زمستان آید و روز قیامت جهنم را می آورند و
دهان آنرا در برون می آید و موی از شاب او روی جهنم می کشند با بست
تمام خلایق از مکلفین از روی آن عبور نمایند و هر کس عبور کرد از آن
مو عبور می کند بسوی بهشت میرسد و بهشت هم فعلا مخلوقست و آن
در دارد بسوی بهشت که در هر بهشتی هفتاد هزار باغ دارد از زعفران
و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از لولو تر و مرجان و هر شهری هفتاد
هزار قصر دارد از یاقوت و در هر قصری هفتاد هزار خانه دارد از زبرجد
و در هر خانه هفتاد هزار حجره از طلا و در هر حجره هفتاد هزار دکان از
فضه و در هر دکانی هفتاد هزار مائده و بر هر مائده هفتاد هزار

خوانچه و بر هر خوانی از جواهر هفتاد هزار رنگ از طعام و در هر
دکانی هفتاد هزار سریر از طلای سرخ و بر هر سریری هفتاد هزار فرش
از حریر و دیباج و استبرق و بر دور هر سریری هفتاد هزار نهر از آب حیوان
و شیر و از عسل مصفی و از شراب بهره‌ی هفتاد هزار رنگ از میوه‌ها
و در هر خانه‌ای هفتاد هزار خیمه از ارغوان و در هر خیمه هفتاد هزار
فراش و بر هر فراشی هفتاد هزار حور العین و پیش روی هر حوری بعدد
هفتاد هزار کنیز مثل لؤلؤ رطب پنهان در صدف و بر سر هر قصری از
این قصرها هفتاد هزار قبه از کافور و در هر غرفه هفتاد هزار هدیه
از رحمن ایشان هدیه که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده و خطور
نکرده در هیچ قلبی و میوه‌ها از هر چه بخواهند و گوشت مرغ از آنچه
که میل داشته باشند و هر کس داخل شد موت از برای او نیست و حزن و
اندوه از برای او نیست و عبادت و صوم و صلوة در او نیست و پیری و ناخوشی
در آن نیست و زحمت در آن و خروجی از برای کسی نیست و هر کس بحسب
عملش از آن صراط میگذرد بعضی مثل برق جهنده بعضی مثل باد صرصر
بعضی مثل اسب دونده بعضی مثل پیاده بعضی سینه و کفار مثل
برگ خزان در جهنم ریزان و مؤمن که می‌گذرد جهنم فریاد می‌کند زود
بگذر ای مؤمن که نور تو خاموش میکند آتش مرا و لیکن در معاد روحانی
راه راست دین خداست که محض عدل متوسط میان افراط و تفریط باشد
که دلیل و هادی آن راه انبیا و خلفا خدایند که بر پشت عالم طبیعت
کشیده شده هر کس از آن خطا شود در آتش طبع و هوا افتد و بابی نکرد

از مواست و هر کس در امور عدل و مستقیم باشد تلافی لغزش
خود کرده چون برق خاطف گذرد و بثواب و قرب الهی فایز گردد و هر کس
از اصول دین و عقاید حقه بیرون رفته بر صراط قرار نگیرد و سر از برود
جهنم افتد و کسیکه در اصول دین ثابت قدم باشد اما در فروع گاهی راست
رفته و گاهی کج در صراط افتان و خیزان میرود تا به بهشت برسد یا نرسد
و اخبار باین معنی ناطق است از انجمله انا صراط الحق ناطق و امام جعفر صادق ع
فرمود صراط طریق معرفت خداست و آن دو صراط است یکی صراط دنیا
و آن امام مفترض الطاعة است هر که او را شناسد و اقتدا کند با آن بر صراط
دویم که جسر جهنم است بگذرد و هر که او را نشناسد در لغزد قدمش و
بدوزخ افتد و فرمودند صراط مستقیم در دنیا راه راست میان غلو و
تقصیر است که مایل بباطل نشود و صراط دیگر راه مؤمنان است به بهشت
میرود و بطرف دیگر مایل نمیشود خداوند انشاء همه را بصراط مستقیم
بدارد تمام شد آنچه را که میخواستیم نوشتن آنرا بحمد الله و المنة
بدست مؤلف و مصنف الجانی الفانی الشیخ علی ابن المرحوم المغفور
الشیخ علینقی قده البحرینی اصلاً و السیرجانی
الکرمانی مولداً و الحائری مسکناً
و صدفنا الله فی یوم الاحد
واحد عشر من ذی
قعدة الحرام
۱۳۱۹

انصراط الغرد ع

رسالة نور الدين في عمل الاحتياط
من مصنفات العالم الصمداني
والفاضل الرباني الشيخ علي
البحريني الستري ثم الحائري
زيد عمره وعلو عمره العالي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبيه محمد سيد الاولين
والاخرين واله الغر الميامين واللعنة على اعدائهم اجمعين
وبعد چنين گويد اين خادم الشريعة المطهرة الجاني الفاني الشيخ
علي ابن المرحوم الشيخ علينقي البحريني اصلا والستري مولدا والحائري
مسكنا ومدفنا انشاء الله اينكه بحسب خواهش بعضى از اخوان دين
شروع نمودم در نوشتن رساله كوچكى از براى عمل كردن ايشان
ولى چون بناى اين داعى در مقام عمل بر احتياط است كه طريق نجات
و فلاح است اگرچه در مقام فتوى مخالف باشم لهذا مسائل
غير اجماعى را موافق احتياط ذكر ميكنم تا اينكه عامل باين رساله
چه در حال حيوة اين داعى چه بعد از حيوة ناجى باشد بحكم
عقل ونقل واجماع علماء و احدى فوق اين احتياط نكند زيراكه
مقلد مثل جبر است و فرموده اند خود را لجبر قرار ندهيد و عمل باين
رساله تقليد نيست بلكه عمل باحتياط است واين نامه

در بيان انچه در وى اشكال است

وانرا مسمى نموديم بنور الدين واميد كه انشاء الله اسم با مسمى باشد
پس ميگوييم مستعينا بالله وعليه التوكل والاعتماد
فصل بدانكه پسر همينكه پانزده سالش تمام شد و كامل الحبل
تمام شد و ده سال پسر و دختر نه سالش تمام شد در ساعت اول
بلوغ مكلف ميشود بتكاليف اصول دين و فروع دين پس بايد
اولا نظر در اصول دين نمايد و ثانيا تعلم صورت نماز نمايد و
ثالثا تعلم مسائل واجبه از مسائل نماز و غيرها كند و رابعا ملاحظه
اسباب موجبه غسل نمايد كه اگر از و جنابتى يا مس ميتى در ايام نابالغى
از او صادر شده بجا آورد غسلش را و خامسا ملاحظه اشتغال
ذمه بحقوق ناس كه در ايام نابالغى از او صادر شده نمايد تا
برائت ذمه حاصل كند زيراكه اسباب جنابت و مس ميت و اسباب
ضمان از احكام وضعيه است در هيچ حال ساقط نيست و سادسا
تعلم احكام بعض معاملات كه مشغول انها است تا بر وجه صحت عمل
نمايد و بعض محرمات نامولد انها نمايد و اگر تواند اين شش امر را
نمود احكامى چند بر او مترتب ميشود كه امر او بسيار مشكل ميشود
و بجهت هر يك از اين شش امر تفصيلى در كيفيت و مقدار هست
كه در كتب مفصله بيان شده و اين رساله گنجايش ذكر انها را
ندارد فصل بدانكه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفة
اسلام و كفر نميشوند مگر بر سبيل تبعيت كه بر اطفال كفار احكام
كفر جارى است و بر اطفال مسلمين احكام اسلام جارى است بتبعيت و
از بلوغ تبعيت منقطع ميشود بايد ملاحظه خود ايشان شود كه

در حکم اصول دین

معتقد بعقاید حقه هستند طاهرند و نکاح ایشان صحیح است
و میراث میبرند از مسلم والا فلا پس احتیاط آنست که قبل از بلوغ
عقاید حقه را درست نمایند و معتقد شوند و لهذا اهم تکالیف
معرفت عقاید است و اگر آنرا درست نکرده نمازش باطل است و
بدنش نجس است ودر اصول دین اعتقاد قلبی لازم است
و لفظ تنها کفایت نمیکند پس باید از روی دلیل و یقین
نه شک و نه مظنه و نه تقلید اعتقاد نماید بوحدت خداوند و
عدالت او و نبوت خاتم النبیین محمد ابن عبدالله ص و امامت دوازده
امام و معاد جسمانی و سایر اعتقادات از صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه و صفات کمالیه عصمت انبیاء و ائمه هدی و معراج جسمانی
و حشر و نشر و صراط و میزان و وجود جنت و نار فعلا و وجود امام
عصر عجل الله فرجه و نبودن نیابت خاصه تا زمان ظهور و رجعت
ائمه هدی و سایر اعتقادات حقه ضروریه در نزد مذهب اثنا
عشریه در رساله بلاغ ایمان مفصلا نوشته ام و باید دانست که
اگر کسی نفی صانع کند یا نفی توحید یا نفی حکمت یا قدرت یا علم
یا عدالت خداوند کند یا اثبات خلاف حکمت یا عبث در کارهای
او کند یا نفی نبوت یا نفی معاد یا نفی احترام قرآن یا ضروری از
ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و خمس و حج
و غیرها منکر شود یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و
معاد و قرآن و احادیث نماید کافر میشود اگر بالغ و عاقل و مختار
و با شعور باشد چه از روی انکار باشد یا عناد باشد یا استهزا

باشد بلکه شوخی و مطایبه و بر فطرت اسلام اگر مرتد باشد بدنش
نجس میشود و زنش حرام میشود و باید عده وفات بگیرد و بعد از
عده جایز است شوهر کند و اگر زن خود او بماند هر بچه که
حاصل شود داخل زناست و قتل او بر امام یا نایب واجب میشود

در حکم مرتد

و اموال او از ملکیت بیرون میرود و معاملات و تصرفات او باطل
و حرام است و بیرون کردن او واجب است و تزویج او بمسلمه و کافره
هر دو باطل است و اگر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز بر او مشروع
نیست و دفن او در مقبره وقف بر مسلمین جایز نیست و ولایت
او بر اولادش ساقط است و اگر مسلمی او را بکشد نه قصاص دارد
و نه دیه اگرچه کشتن بدون اذن امام یا نایب حرام است و
میراث مسلم باو منتقل نمیشود و اگر توبه کند در دنیا قبول نمیشود
و در آخرت با خداست و هو الرحیم الغفور و اگر زن باشد
فورا نجس میشود و بر شوهر حرام میشود نزدیکی با او و مهلت
دارد تا وقتیکه زمان عده او بگذرد اگر در زمان عده توبه
کرد حلال میشود والا فلا و لیکن اموال او از ملکیت او بیرون
نمیرود و قتل او لازم نمیشود و امر میکنند او را بتوبه هرگاه توبه
کرد توبه او قبولست و اگر قبول نمیکند لازم است که او را حبس
کنند بقدر قوت لا یموت یا توبه کند یا بمیرد و تا سه مرتبه توبه
او قبولست و در مرتبه چهارم قتل او لازم است

در حکم سب

بدانکه هرگاه کسی العیاذ بالله سب و دشنام بخدا یا رسول یا یکی
از ائمه هدی یا فاطمه زهراء یا یکی از انبیاء سلام الله علیهم کند

هر کس که شاید که دشنام خدا را لازم دو واجب است فوراً او را
بکشد بعد شنیدن محتاج بحکم امام و نایب او نیست اگر خوف
بر جان یا مال یا عرض خود نداشته باشد
بدانکه سه طایفه محل خلافست کفر و اسلام ایشان و احتیاط مهما
امکن اجتنابست اوّل ولد الزنا دوم مخالفان سیم تارک
الصلوة در صورتیکه منکر وجوب آن نباشد که اگر منکر وجوب
آن شد منکر ضروری دین است و مستخف باصل قرار داد او
نباشد و اگر از روی استخفاف ترک نمود کافر است و هم اگر
بمستحبات مثل شارب گرفتن یعنی باصل استحباب آن کافر است باتفاق
علماء بدانکه عبادات بر چند قسمند اول عباداتیکه
که باید بقصد و اختیار بجا آورند و شرط صحت آنها قصد قربت است
یعنی باید سبب بجا آوردن بندگی و فرمان برداری خدا باشد
و سبب فرمان برداری مختلف است بحسب درجات مطیعین
اعلای ایشان امیر المؤمنین است که عبادت کند چونکه خدا مستحق
تعظیم و عبادتست و اوسطان بجهت شکر نعمتهای او و ادنی ایشان
بجهت جنت و نار و بعضی این قسم را باطل میدانند پس احتیاط
ترک این قسم است و این قسم از عبادات پنج قسم است اول صلوة
دوم زکوة و خمس سیم صوم و اعتکاف چهارم حج و عمره پنجم جهاد و
امر بمعروف و نهی از منکر و این اصولست که اسم آن فروع دین
است و غیر از اینها هم هست که زیاده از پنجاه قسم میشود بلکه
مجموع مباحات بقصد و نیت عبادت میشوند بلکه امور عادی

مثل

مثل خوردن و مثل جماع با حلال خود در شب اول ماه رمضان
عبادتست و مقصود در این رساله احکام صلوة است پس
میگوئیم مقدمات نماز بر دو قسم است واجبه و مستحبه اما واجبه
پس شش است اول طهارت از حدث و آن عبارتست از وضو
و غسل و تیمم است یعنی شخص در بعضی حالات یک صفت باطنیه
پیدا برای او واقع میشود که اسم آن حدث است لکن بعضی جاها
آن صفت با وضوء تنها بر طرف میگردد و بعضی جاها با غسل تنها و بعضی
جاها با وضوء و غسل هر دو بر میگردد اما تیمم پس آن بدل یکی از
غسل و وضوء است و بیان این سه در سه مقصد میشود
مقصد الاول در وضو و در آن چند مطلب است اوّل در موجبات
وضوء و آن شش چیز است که باعث امر بوضوء است و اگر وضو
داشته باشد وضوء را میشکند اول و دوم بول و غایط چه
قلیل و چه کثیر چه از مخرج اصلی معتاد چه غیر اصلی و غیر معتاد
چه فوق معده چه تحت معده چه خود آنها بیرون بیاید یا چیز
دیگر بیرون بیاید که آلوده بیکی از آنها باشد مثل حقنه یا دیگر
مخلوط بیکی از آنها بیرون نیاید و اگر خون بیرون بیاید اگر گفته
میشود بول و خون میاید یا غایط و خون نیست یا خون دارد ناقض
است و الا فلا و منحصر است ناقض بچیزیکه بولش یا غایطش میگویند
در عرف پس خون بواسیر و مذی که آبیست بعد از ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید و ودی آبیست سفید بعد از بول خارج
میشود و وذی آبیست بعد از انزال منی خارج میشود اگر استبراء

ببول و منی کرده و هیچ کدام ناقض نیستند سیم باد است که از
معده حاصل شده باشد چهارم خوابیست که در عرف صدق
خواب بشود وطعم خواب را ادراک کند پنجم هر چیزیکه عقل را زایل
کند مثل دیوانگی و بیهوشی و مستی ششم استحاضه قلیله
مطلب دوم در بیان چیزهائیکه وضوء برای انها واجب میشود
ان سه چیز است اول نماز واجب چه یومیه وچه غیر ان دوم واجبست
سیم اول ان بجا اوردن نماز احتیاط و اجزای فراموش شده و بعد از اتصاف
بصفت وجوب چه بسبب دخول وقت نماز را چه بسبب مشغول
الذمه بودن بقضا چه برای خود وچه از بابت تحمل از پدر و مادر
وچه لوازم ماموبه جیر شدن وچه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضوء
بر او واجب است را امیکه ان نماز بر ذمه او هست مسئله
ایا باید اراده نماز واجب را داشته باشد یا در ذمه او کافیست
محل خلافست موافق احتیاط اقلیت مسئله ایا میتواند کسیکه وضوء
واجب بر ذمه دارد وضوء مستحب بگیرد یا نه محل خلافست
احتیاط ثانیست مسئله ایا میتواند نیت واجب و مستحب هردو
بکند احتیاط ترکست دوم وضوء بجهة طواف واجب که جزء
حج یا عمره باشد هر چند حج و عمره مستحب باشند سیم وضوء بجهة
مس کتابت قران هرگاه بر او واجب شده باشد از بابت نذر یا عهد
یا قسم یا اصلاح قران یا افتادن قران در جای غیر مناسبی و بدون
طهارت مس کتابت قران حرام است چه مس واجب باشد یا نباشد
و مراد از مس رسانیدن جزئی از بدن است اگرچه ناخن باشد

در وضوء اول واجب

یا باطن بدن مثل زبان باشد و حروف قران بی شبهه داخل است
و در معنی و نشد بل احتیاط است و فرقی نیست در نوشتن ما بین
خط متعارف و خط عبرانی و سریانی و فرنگی و کوفی و از است و چه
قلمی و چاپی و حروف مقطعه و کنده را است و چه دبرید باکاغذ
باشکه و مس اطراف و فضای ما بین انها در سه قسم اخیر و فرقی
نیست ما بین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا درخت بطریق حکم
یا بخیه بودن یا بدن بطریق کوبیدن و بعد از نوشتن یا کوبیدن
مس کردن غیر و خود حرامست بلکه لازم می اید که همیشه محو
باشد و عمدا محدث نشود و لازمست اگر بر کسی ایه قران یا اسما
الله یا اسماء انبیاء و ائمه کوبیده باشند محو کنند یعنی اطراف
ان را هم رنگ ان کنند چهارم از وضوهای واجب شمرده اند
وضوئیکه بنذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد و ان موافق
احتیاطست مطلب سیم در بیان وضوهای مستحبه و ان قریب
بچهل وضوء است وضوء بجهة نماز مستحب و بجهة طواف
مستحب بجهة دخول در مسجد بجهة دخول در مشاهد مشرفه
بجهة طلب حوائج بجهة هر یک از اعمال حج بجهة نماز میت
بجهة قران نوشتن یا حمل ان یا لمس ان بجهة نفاف بجهة سفر
بجهة قضاوت بجهة سجده شکر و تلاوت بجهة دعا و زیارت
بجهة مقاربت با زوجه حامله بجهة خوابیدن بجهة وضو
تجدیدی و احتیاطی و بعد از مذی و بعد از ودی و هرگاه بعد
از وضوء دروغی گفت یا ظلمی کرد یا شعر باطل خوند یا فی

در وضوهای مستحب

کرده یا عاق شد یا مس[٢۵] عورت کرد[٢۴] یا استنجا از موش خرده و
از برای جنب[٢٧] هرگاه بخواهد بخوابد یا دو[٢٨] مرتبه جماع کند یا غسل[٢٩]
میت بدهد یا کفن[٣٠] کند و از برای[٣١] حایض در وقت نماز و
غیر اینها مطلب سیم در کیفیت وضو بدانکه وضو را چهار
واجبست و چهارده شرط است اما چهار واجب اول شستن
رو از رستنگاه موها تا زنخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انگشت
بزرگ و انگشت میانه بحسب عرض و آنچه خارج از این حد
است شستن آن واجب نیست ولی چند ملاحظه باید بشود
اول آنکه یکقدری زیاده از حد مذکور بشوید که بیقین بشستن
حد واجب بشود دویم آنکه طوری بشوید که عرفا بگویند از
بالا به پائین بشوید سیم آنکه سر موئی از حد مذکور از ظاهر
بشره رو و ظاهر موهای ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن
نماند چهارم دفع مانع رسیدن آب به بشره کند پنجم ملاحظه
گوشهای چشم باید آب را بانها برساند و ملاحظه موها را
بکند اگر انبوه است همین ظاهر موی کافیست و اگر نازک میشوند
بنحویکه پوست روی در وقت نگاه بان بشره پیدا است شستن
اصل بشره واجبست و ملاحظه موی شارب و موی زیر لب که
بسبب بلندی اگر پوشیده بعض بشره را باید مو و بشره هر دو
شسته شود و ملاحظه شود اگر در میان ریش جائی باشد
خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی لاکن پیدا نباشد شستن
هر دو لازمست واجب دویم شستن دستها است از مرفق تا

مر

در کیفیت وضو

سر انگشتان و احاطه کند شستن همه عضو را بنحوی که سر موئی
بی شستن نماند و باید ازاله مانع و شکوک المانعیه کند و باید
موی و بشره را احتیاطا بشوید و باید ابتدا باعلی بشود که عرفا
بگویند از بالا به پائین شسته است و باید قدری بالاتر از مرفق
بشوید که بیقین بشستن واجب بکند و ملاحظه میان انگشتان بکند
که از تری آب تازه وضوئی شسته شود و ملاحظه چرک زیر
ناخن کند که تا بحدیکه ظاهر است و متصل به بشره است بر
داشتن آن لازمست واجب سیم مسح پیش سر است برطوبت
دست بطوریکه تاثیر در محل نماید به انگشت محل سه انگشت
از عرض و طول مسح شود و باید در وقت مسح سر آرام باشد
و دست کشیده شود و اگر تری در پیش سر بسبب شستن روی
باقیست او را خشک کند یا کم کند که آب مسح غالب باشد و
اگر آب دست زیاد است تکان بدهد که آن آب برود و تری
باقی بماند و اگر بر روی مو مسح میکند باید روی موی ربع مقدم باشد
و از حد رستنگاه پائین تر نیامده باشد و باید از بالا به پائین بکشد
واجب چهارم مسح روی هر دو پا است از سر انگشتان تا کودی مفصل و
باید پا بر قرار باشد و دست را بر پا بکشد و باید آب بر پا نباشد که
که غالب بر آب دست باشد و اگر موی بر پا باشد ازاله کند موها را
و باید پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست چپ مگر
آنکه رطوبت دست راست خشک شده باشد هر دو پا را بیک دست
میتوانند مسح کند اما شرایط وضوء پس آن چهارده است اول

در شرایط وضو

۱۴
نیت باین معنی که از اول عمل تا آخر در ذهن او مذکور باشد که چه
میکند و برای چه میکند و غفلت بالکلیه نداشته باشد و نیت
خلاف نکند دوم خلوص نیت یعنی با نیت چیزی غیر از قربت باو
منضم نشود سیم مطلق بودن آب وضوء چهارم مباح بودن
آب پنجم مباح بودن فضائیکه در آن وضوء بسازد و مکان استقرار
۶ مباح بودن ظرفیکه از آن وضوء میسازد ۷ انکه ان ظرف طلا
و نقره نباشد ۸ انکه محل ریختن آب مباح باشد ۹ انکه محل
شستن و مسح پاک باشد ۱۰ انکه حائلی در محل شستن و مسح نباشد
۱۱ انکه آب مستعمل در رفع خبث و حدث اکبر نباشد ۱۲ ترتیب
مابین اعضاء بنحویکه ذکر شد ۱۳ مباشرت افعال یعنی بنحو خود
اصل افعال را بجا آورد مگر در مقدمات بعیده مثل آب آوردن و گرم
کردن که اگر کسی دیگر بجای آورد عیب ندارد ۱۴ موالات باین معنی
که از فعلی که فارغ شد بلا فاصله مشغول فعلی که بعد از آنست
بشود و وضوء بطریق ارتماس هم صحیح است و بهترین صورتش
آنست که صورت را از دستگاه فرو برد در آب و بنیت ختم کند
و بعد دست راست را در آب فرو کند و در بیرون آوردن قصد
شستن کند و ابتدا از مرفق و ختم بسر انگشت و دست چپ را هم باین
طریق و مسح هم بهر دو دست میتوان کرد و اگر شخص از آب بیرون
آمده در حالتیکه همه قطرات آب بر بدن او باشد قصد وضوء
کند و دست بر اعضاء وضوء بمالد و موضع مسحها را خشک کند
و مسح کند با انکه باران بدن او را گرفته و قطرات فتاد بر بدن او

در وضوء ارتماسی

۱۳
باقی مانده قصد وضوء نموده بطریق استعمال وضوء و وضو بگیرد
بنحویکه صدق شستن بشود و مسح کردن باب وضوء بشود صحیح است
و اگر آب مطلق و مباح و طاهر و غیر مستعمل در رفع حدث اکبر و
خبث ممکن نشد یا ظرف مباح و محل ریختن آب مباح موجود نشد
حکم تیمم است و باقی شرایط در صورت عدم امکان انها وضوء
چند مقرر است که اسم انها وضوء اضطراری است و انها هشت قسم
است ۱ وضوء جبیره و ۲ وضوء اقتصار و ۳ وضوء تقیه و ۴ وضوء ناقص
العضو و ۵ وضوء تولیه کلیه و ۶ تولیه بعضیه و ۷ دائم الحدث و
غیر ممکن الموالات و چون تفصیل این اقسام باعث تطویل است
و منافی با اختصار است لهذا چند مسئله که عام البلوا است ذکر
میشود مسئله اولی هر گاه اصل استعمال آب مضر است بیقین حکم تیمم
است و هر گاه موضع شستن نجس ... باشد هر گاه ممکن است آب بخود
عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن ان در آب لازم است که
چنین کند اگر مسمی غسل باو حاصل شد و اگر محض رطوبت
باشد مثل ضور نیست که هیچ ممکن نباشد که باید موضع سالم را
شست تا محل جبیره بعد مسح کند ظاهر جبیره را بقصد فرمان بردار
خدا اگر ظاهر جبیره پاک است و الا چیز طاهری بران بگذارد و روی
انرا مسح کند و قصد وضوء اقتصار هم بکند یعنی اکتفاء بشستن
اطراف و بعد هم تیمم کند و همین طریق کند در صورت بودن
دوا بر روی زخم و در صورت مکشوف بودن زخم و ضرر داشتن
آب و در صورت وجع و ورم و مضر بودن آب و اگر جائیکه محل

در شرایط وضوء

در بعض مسائل متعلقه بوضوء اضطراری

علیل را آب مضر است مثل چشم درد و غیر آن ولیکن اطراف
انرا میتوان شست لیکن خوف سیلان اب بر موضع علیل هست
تدبیر بجهت شسته شدن اطراف و سیلان نکردن اینست
که با وصله کرباس آب برداشته بر موضع صحیح بکشد به
طریقیکه باب خارج از اقل غسل حاصل بشود و برزخم یا بموضع
علیل نرسد و میشود هم که دست را تر نموده نم کم بران موضع
بکشد تا جریان حاصل شود و قصد وضوء اقتصار کند و اگر
ممکن است کهنه بر روی آن بگذارد و روی آنرا مسح کند و بعد تیمم
کند و محل فصد هم داخل جروحست که گاهی حکم جبیره بر پنبه
یا دستمال که برو گذاشته میشود جاری میشود مسئله ثانیه خون
جراحت یا دوائیکه بران بر میگذارند ریخته میشود و جوش میخورد و
سخت میشود اگر ممکن است ازاله ان بحمام یا آب گرم واجبست چنین
کند و اگر ضرر یا مشقت دارد ازاله ان لازم نیست و چون تطهیر
ان هم ممکن نیست باید مثل سابق چیز طاهری بران گذارده و مسح
کند و قصد وضوء اقتصار هم بکند و تیمم نیز بجای بیاورد
مسئله ثالثه اگر در یک عضو دو جبیره باشد باید صحیح
مابین انها را بشوید و بر هر دو مسح کند مسئله رابعه هرگاه شخص
در محل تقیه باشد و وضوء تقیه بسازد ولیکن پا شستن را مقابل
بگذارد بر مسح چکمه لیکن اگر بتواند تجدید بکر برود و وضوء صحیح
بگیرد ایضا مسئله خامسه هرگاه عضوی از اعضاء وضوء بعد
عملی یا عرض ان نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را

دارد

دارد چنانچه هرگاه طول انچه بریده باشد هر قدر از انکه باشد
میشوید و اگر از انتها بریده باشند ساقط است حکم ان عضو مگر در
دست که اگر از مرفق بریده باشند مستحب است شستن بازو مسئله
سادسه هرگاه پوست از محل وضوء برخاسته و بر محل دیگر افتاد
لازمست شستن ان [illegible] ان مسئله هفتم هرگاه پوست از مرفق جدا
شده و بپائین افتاده شستن تمام ان و خود ان لازمست مثل انکه بپائین
مرفق افتاده باشد و اگر از بالای مرفق جدا شده بپائین افتاده
شستن تمام ان لازم نیست ولی شستن پوست لازمست مسئله [illegible]
هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال وضوء را خود بجا بیاورد
لازمست که کسی او را وضوء بدهد چه تمام اعضاء که تولیه
کلیه و چه بعض اعضا که تولیه بعضیه است و نیت وضوء را خود
منوب عنه بکند و نایب هم بکند و مسح را هم بدست منوب عنه و
هم بدست نایب مسئله نهم هرگاه شخص دائم الحدث باشد مثل
سلس و مبطون اگر بقدر نماز واجب زمان وقت خالی از حدث
دارد واجبست نماز را در انوقت اندازد و در صورت ممکن از
اول واجب ماذون نیست ابدا مستحبی بجا بیاورد حتی یک تکبیر مستحبی
اگر گفت نماز باطل است و اگر انوقت فرصت در اول وقت باشد
واجبست نماز را اول وقت بجای آورد و اگر نکرد معصیت کرده
بعد بجا بیاورد و اگر اخر وقت است انتظار بکشد و اگر در اول بجا
آورد باطل است و اگر وقتیکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز
باشد و بطریقی بنماید که باز هم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد

در اینجا هم انتظار آن وقت لازم هر وقت حدث آمد به نشیند وضوء
بسازد و نماز را تمام کند بعد یک نماز دیگر بوضوء واحد بخواند
واگر متصل می آید و این مرا روا ندارد بجهة هر نماز واجبی و سنتی
یک وضوئی بگیرد و نماز احتیاط هم از ان وضوء نماز بخواند
وضوء بسازد و دو مرتبه اورا بجای آورد اما اجزاء فراموش شده
وسجود سهو اینها از وضوء مستقل نمیخواهند ولازم است که اشتن
چیزیکه منع تعدی کند مثل کیسه که در ان پنبه بکذارد و بجهة
هر نماز اورا تغییر دهد مسئله دهم هر گاه موالات یعنی تر بودن
اعضاء سابق قبل از شروع در لاحق منعدم باشد باینکه تری
نماند بسبب حرارت بدن یا هوا اگر ممکن است بگیرد آب او ستیبا
واجب است والا عیب ندارد و در مسح اول مسح کند بدست خشک
بعد باب تازه و بعد تیمم کند واگر جائی است که آب کم کم بدست
میاید هر نیم ساعت بقدر یک عضو ولذا موالات نمیشود حاصل
کرد وضوء بدین کیفیت و مسح کند بکیفیت سابقه و تیمم
هم بکند مطلب چهارم در شکیات و سهویات وضوء هر گاه
یقین بوضو داشته و آلان شک دارد که ان وضوء باقیست یا نه
اعتنا بشک نکند محکوم بطهارت است و هر گاه یقین بحدث داشته
و شک دارد که وضو گرفته یا نه محکوم بحدث است ولازمست وضو
بگیرد مثل اینست هر گاه یقین هر دو داشته باشد و نمیداند کدام
مقدم بوده کدام مؤخر بوده باید وضو بگیرد و هر گاه شک در
اعضاء وضوء کند پس اگر فارغ نشده در محل وضوء است

در خلل وضو

است بر گردد و بجا بیاورد و همچنین اگر شک در شرطی از شرایط
وضو کرد قبل از فراغ لازمست تحصیل علم بثبوت ان شرط واگر
بعد از فراغ از وضو است یعنی خود را مشغول بکاری دیگر یا
دیگری دیگر بکند اعتنائی باین شک نیست مگر هر گاه شک در شرطی
از شروط بشود احتیاط اعاده است

مقصد دوم در غسل است و معنی غسل شستن تمام ظاهر
بدنست بقصد اطاعت خدا که بمعنی قربت است و این بر دو نوعست
واجبی و استحبابی و امر وجوبی بان پنج سبب دارد اول جنابت
و ان حالتی است که عارض شخص میشود بیکی از دو چیز اول
بانزال منی و اینچیز ییست معروف اگر علم حاصل کرد خروج ان باعث
جنابت است واگر محل اشتباه شد بعلامات چند شناخته میشود
از جهنده که و خروج بشهوه و حصول سستی و انکسار شهوت و بوی
شکوفه خرما یا خمیر نماید هر گاه جمیع اوصاف جمع شد غسل کند و
واگر بعضی حاصل شد غسل کند و بعد غسل را بشکند و وضو
بسازد نماز کند ۲ دخول مقدار حشفه در قبل زن یا در برطه
قبل یا حیوانات و دبر انها اولی در غیر قبل از این سه صورت غسل
نماید و وضو بسازد برای نماز احتیاطا و تفاوتی نیست در حصول
جنابت ما بین انکه انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول
بشود یا نه یا معلوط بشود ان باختیار یا بی اختیار یا غفلت
کبیر یا صغیر و مرد و زن بلی اگر خنثی ادخال نمود در زن مطلقا
یا پسر یا مرد یا خنثی یا مرد ادخال نمود در قبل خنثی جنابت

در غسل

خاصل نمیشود بجواهیچ کدام والله العالم سیم غسل مس میت است یعنی
رسیدن عضوی از اعضاء چه ظاهر چه باطن بر عضوی از اعضای میت
بعد از سرد شدن تمام آن و قبل از غسل و مس صدق میکند در
بصورت مس به درج ایضاً مثل ناخن بناخن یا موی بلند اگر بمو مس کند
یا ببدن غسل ندارد چنانچه اگر موی بلند میت را هم مس کند غسل
ندارد و اگر عضوی از زنده سوا شود اگر استخوان دارد مس او غسل
دارد اگرچه سرد نشده باشد ولو آنکه خود صاحب عضو به مس
کند آنرا و اگر بجا استخوانست اگرچه نجس است ولی غسل ندارد مس
آن یا مس استخوان خالی بی گوشت غسل دارد ولو در قبرستان باشد
مگر آنکه علم کند که از میت مغسول است و سقط اگر چهار ماه متولد شود
غسل دارد و اگر کمتر شد اگر استخوان دارد غسل دارد ایضاً والا فلا
اگرچه نجس است و اگر طفل مرده متولد شد غسل مس بر مادر لازم
است و دندان اگر از زنده جدا شود یا مرده مغسل داده شده مس او
غسل ندارد و اگر از مرده غسل داده نشده یا مشکوک الغسل مس
کند پس آن عضو دست را بشوید بسبب مس کردن اگرچه دست خشک
و بدن میت هم خشک باشد یا مس شهید و کسیکه بحکم حاکم شرع
کشته شده غسل نمیخواهد چنانچه خود آنها هم غسل نمیخواهند ولیکن
کشته شده بحکم حق باید قبل از کشته شدن غسل میت و تکفین نماید
چهارم سبب حیض است در حالت انقطاع او و آن خونیست که بحسب طبیعت
خداوند عالم در زنها خلق نموده از جهت حکمتهای بسیار که یکی حفظ
ولد در رحم و یکی غذا او شدن و یکی تبدیل بشیر بعد از تولد و

اوقات مقرره از برای خروج آن قرار داده و شارع برای آن خصوصیات
خاصه معین فرموده و کمتر از سه روز متوالی الایام و اللیالی نمیشود
و زیاد از ده روز نمیشود و غالباً سیاه است گرم است غلیظ است
عبیط است بیرون می آید بسوزش و گزندگی و تفصیل آن در کتب مفصله
ذکر شده سبب پنجم استحاضه کثیره و متوسطه در حالت باقی بودن
آن خون و استمرار آن یقیناً و برای انقطاع آن خونیست غالباً زرد
سرد صاف بیرون می آید بدون سوزش و گزندگی عکس خون حیض
و هر خونیکه کمتر از سه روز یا زیادتر از ده روز باشد استحاضه است
و قلیل و کثیر هیچ حدی ندارد و فصل الحمل طهر شرطش نیست و همچنین
از بلوغ و بعد از یاس استحاضه است و همچنینکه سنی خون بیرون آید
قلیله است نمازی یک وضو و تغییر پنبه و غسل فرج برای هر نماز لازم
است و اگر پنبه فرو رفت متوسطه است نماز صبح غسل دارد با وضو
و سایر نمازها هر نمازی یک وضو با تغییر پنبه و غسل فرج و اگر
سیلان کرد از پنبه بخرقه رسید نماز صبح غسل دارد با وضو و
تغییر خرقه و پنبه و غسل فرج و همچنین نماز ظهر و مغرب ولی نماز
عصر و عشا غسل نمیخواهد و تغییر خرقه و پنبه و غسل فرج و وضو
میخواهد سبب ششم نفاس است در حالت انقطاع آن و آن خونیست
که در حال ولادت یا بعد از آن بیرون می آید و شارع هم بجهت آن
حدی و حکمی قرار داده که در دلیل لامع به تفصیل بیان نموده ام
والله العالم فصل بدانکه غسل بر دو قسم است واجب
و مستحب اما واجب پس بجهت نماز واجب مطلقاً و بجهت طواف واجب

سیم بجهت روزه واجب مطلقا هرگاه جنابت در شب حاصل باشد
چهارم بجهت مس کتابت قرآن یا اسماء الله یا اسماء انبیاء و ائمه یا
پنجم بجهت دخول مساجد یا بجهت خواندن سوره عزایم اگر اینها واجب
باشند اما مستحبی بجهت نماز مستحب و طواف مستحب و بجهت مباح
شدن چیزهایی که حرامند در حال جنابت مثل مس کتابت قرآن
و اسماء الله و اسماء انبیا و ائمه و دخول مسجدین و مکث مساجد و
گذاشتن چیزی در آنها و خواندن سورهایی که در آنها سجده واجب
هست و بجهت رفع کراهت چیزهایی که در حال جنابت مکروهند مثل خوردن
و خوابیدن و بجهت کارهای مستحبی مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد
و غیر اینها از اغسال زمانیه و مکانیه و فعلیه که در کتب مفصله و
ادعیه مذکور است و افضل اغسال زمانیه غسل جمعه است که مخصوص
باحکام مخصوصه اول آنکه تقدیم آن بر وقتش مشروع است پس
هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه میتواند غسل
جمعه بکند بنیت تقدیم و اگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز
جمعه میسر شد اعاده مستحب است و اگر بعد از میسر شدن مکرر قضا هم
مستحب شود و لکن با علم بتیسر اداء قضا ندارد
دویم آنکه قضا آن مستحب است تا مغرب روز شنبه سیم آنکه
هرچه بظهر نزدیکتر است افضل است و در بعد از جمعه مرتبت اداء
کند نه قضا بلکه قصد قربت کند فصل در کیفیت غسل است
بدانکه غسل شستن کل بشره و ظاهر بدنست که باید آب بجمیع بدن
برسد حتی بیخ موها سر و ابرو و هرجا که مو دارد و بیخ گوش و ناف

در اغسال مستحبه

در کیفیت غسل

وزیر پستان و غلتان وزیر بغلها و چینهایی که در بدن آدمیهای چاق میباشد
و آنچه دیده میشود از گوش و پیچیدگیهای آن و زیر نافرچ بینی و زیر
چشم و آنچه دیده نمیشود لازم نیست شستن زیر چین سوراخ
سوراخی که در گوش و بینی بجهت حلقه و گوشوار میکنند اگر چیزی
در آنها هست باید حرکت بدهد تا آب بسوراخ برسد و اگر چیزی
در آنها نیست پس اگر سوراخ بهم آمده که معلوم نیست شستن
اندرون آن واجب نیست و اگر نمایانست باید بشوید و باید دانست که
شستن زیر موها باید از آن باشد که بعد از تفتیش بان برسد مثل
شانه بدن چونکه غالبی شانه میکنند و این معلومست که بیش از غسل
در حوض زیر موها و چروکها و سوراخ گوش آب نمیرسد خیال
میکنند که این کفایت میکند و حال آنکه باید علم برسانند که
بعد از نیت آب تازه در غسل ترتیبی بر عضو لاحق و بعد از ارتماسی آب
تازه بر عضو سیم جاری شده و چیزی موهای هر جا باید در محل خود
بترتیب آب برسد و در غسل ارتماسی باید بکمرتبه بجمیع بدن آب
غسل برسد و لذا در غسل ارتماسی در حوض کوچک مشکل میشود پس
مهما امکن غسل ترتیبی ترک نشود که ابتدا بشستن سر و گردن
بعد از آن بجانب چپ و گردن را باید با سر هر دو بشوید پس اول
آن اول شروع بشستن سر و گردن بهر جزء که ابتداء بآن نمود اگر
چه پایین آن باشد و لکن چیزیست که شستن آن جانب چپ تمام
میشود اگرچه با الاحسان باشد و غسل ارتماسی عبارتست از آنکه
همه بدن میر... باشد و بعد از آن آب بیند... همه بدن را

بلکه به سر و یکبر دو دو زیر آب پنهان شود و هیچ جزئی بیرون نباشد
و بعد کل فرو نرود و خللی پیدا نشود و نجاستی عارض نشود پس اگر
در حین تخلیل مویی تا مثلا خون بیرون آید از دماغ یا اینکه در حین
سعی در رسانیدن آب بر موها صورت در خللی که زیر آبست
پاها و مو و غیر آن کل آلوده شود که مانع از اتصال آب بآن باشد یا اینکه
بعد از شسته شدن آن کل آلوده شود یا اینکه بعد از فرو رفتن
در حین اشتغال به رسانیدن آب به بعض جاهای بدن فکر بدن
او از بیرون ببینند از همه محل اشکال می شود پس از این جهة دفعة در
غسل ارتماسی بسیار باید کرد و هذا کار در غسل ارتماسی مشکل
است پس اولی این باشد که غسل ترتیبی را ترک نکنند مهما امکن بحیثی
بنای این داعی بر این است زیرا که با آنکه افضل است از چند جهة
اسهل است یکی آنکه موالاة شرط نیست و ترتیب در نفس اعضا
هم شرط نیست از بالا به پایین از پایین به بالا از وسط به پایین و از
بالا تا وسط به هر طریق که باشد صحیح است سر را صبح بشوید ظهر
طرف راست عصر طرف چپ را بشویند صحیح است بلکه حالی اندکی
بماند هر وقت یاد شد همان را بشوید اگر طرف چپ است کافی
تمام است و اگر طرف راست است طرف چپ را هم بشوید و به هر طریق
در نهر جاری در حوض در آب قلیل در حجره بلکه کسی که غالب است در
رختخواب با آب کمی غسل میتواند بکند که رختخواب تر نمود با کفاف
نمودن با اقل غسل که جریان از موضعی به موضعی باشد ولی اگر جزئی
از بدن نجس باشد باید قبل از شروع در غسل تطهیر نماید و هر گاه

در اثناء غسل نجس شد اگر از اعضائیست که غسل آن تمام شده ضرر
در آن نیست هر چند نجس بماند تا بعد از غسل و اگر از اعضائیست
که هنوز شسته نشده اولی آنست که قبل از شروع در غسل عضو تطهیر نماید
و وقت نیت در غسل ترتیبی اول جزئیست که از سر شروع کردن شروع
بآن میکند و در ارتماسی اول جزئیست که در آب فرو میرود و باید
استدامة یعنی حکم نیت را تا تمام شدن غسل و پنهان شدن در آب
و اگر فکر دیگر پیش باشد و مستمر باشد تا اقل محل حسی نیت را رد بلکه
هر گاه از خانه به قصد غسل بیرون آمد که به حمام برود و همان قصد
در نظر او مانده که در حین شروع در غسل بوقت باشد و لو التفات
تفصیلی نداشته باشد غسل صحیح است و هر گاه بعد از فارغ شدن
از غسل معلوم شد که جزئی مانده که آب بآن نرسیده از بابت خلل
یا غفلت و نسیان پس حکم آن در ارتماسی بطلان غسل است و ترتیبی
آنچه ذکر شد و ذکر شد که غسل ترتیبی افضل است و اسهل است مگر
در یکجا که غسل ارتماسی معین است ولی در تنگی وقت آن چیزی که
غسل به جهة او مطلوب است مثل نماز یا روزه اگر نتوان از ترتیبی
نمود و الا فلا و در بعضی جاها معین است غسل ترتیبی یکی صائم
بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان و قضاء موسع بعد از ظهر و قضاء
مضیق مطلقا و نذر معین مطلقا و اگر ارتماس نمود حرام است و غسل و
روزه او هر دو باطلند و یکی در صورتیکه آب در موضعی باشد
که فرو رفتن در آن باعث این است که بعض از بدن گل آلود بشود
و یکی در صورتی که تمام بدن فرو نرود در آب و یک دیگر

انکه هرگاه شک نماید که شستن چیزی بخواهد دیگر اگر آب کثیر
کر نباشد و بدن نجس باشد و شرایط غسل مثل شرایط وضو است مگر
موالات که شرط نیست در ترتیبی مگر در غسل استحاضه که موالات
شرط است و بباید دانست که این اسباب مذکوره وقتی سبب وجوب
غسل میشوند که علم بان حاصل شود پس شک بلکه مظنه اعتبار
ندارد بلی اگر با انزال جنب شد و بول نکرده غسل نمود و بعد آب
مشتبهی امد حکم میشود بجنابت و دوم مرتبه بایست ایضاً غسل کند
بلکه اگر بعد از انزال بول نکرده غسل کرد بعد بول کرد احتیاط در
اعاده غسل است بمحض بول کردن بجهت انکه حکم کرده اند بعضی
از علماء بانکه اجزائی از منی در قضیب ذکر میماند یا بول بیرون می آید
ولذا اگر در ماه مبارک رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیاراً
در روز بول بکند چون داخل در تعمد جنابت است و اگر در اثناء
غسل جنابت جنابت دیگر اتفاق افتد باطل است بلا شبهه و اگر
حدث اصغر واقع شد احتیاط انست که اتمام کند غسل را بعد اعاده
کند و وضو بسازد و نماز کند و همچنین اغسال دیگر از واجب و مستحب
هرگاه چند غسل واجب بذمه شخص باشد احتیاط انست که از برای هر یک
غسل علاحده بکند و غسل جنابت را آخر هم قرار دهد و وضو
قبل از هر غسلی از ان اغسال که مقدم اند بگیرد بقصد قربت مگر انکه
آب نباشد یا وقت تنگ باشد غسل جنابت را بکند با علم بکفایت
ان از افراد دیگر یا تداخل کند چون اجماع بر صحت تداخل است
و همچنین از برای هر یک غسلی علاحده کند اگر چند غسل مستحب

جمع شود و همچنین اگر بعضی واجب و بعضی مستحب از برای هر یک
غسلی علاحده بکند و در دو موضع باید شخص بغیر خود غسل
بدهد یکی غسل مولود بقصد قربت و یکی غسل اموات که واجب
است غسل دادن هر میت مسلمی و طفل مسلمی اگر چه سقط باشد و
چهار ماهه باشد مگر نواصب و خوارج و مجسمه و همچنین عضو
جدا شده اگر ان قطعه سینه یا بعض سینه است هم غسل دارد
و هم کفن و هم نماز و هم دفن و اگر استخوان داشته باشد غیر از سینه
همان غسل و دفن لازم است و همچنین استخوان خالی غیر از دندان
و نماز هم میخواهند احتیاطاً و غسل دهنده بایست بالغ و عاقل و
عارف بمسائل غسل و مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت
و تفاوتی نیست در حکم مماثلیت بالغ و غیر بالغ مگر بچه چه پسر چه دختر
که میتوانند غسل بدهند کمتر از سه سال زاید مگر در زن و شوهر و کنیز و سید
که شوهر زن را و کنیز را میتواند غسل بدهد اما بر عکس احتیاط
ترک است و مگر در محارم که جایز است بخواهر را غسل میدهد و بر عکس
لکن بشرط مماثل نبودن و از روی لباس اب بریزد و بدن را برهنه
نکند و لباس حکم فوطه و لنگ را دارد و احتیاط انست که از اینها شود
و تطهیر کند مثل فوطه و لنگ و لیکن در خنثی مشکل امر غسل مشکل است
احوط انست که اگر کنیز دارد هم کنیز غسلش بدهد هم محارم و اگر
کنیز ندارد محارم از پشت جامه غسل بدهد و اگر محارم ندارد غسل
ساقط است و اگر یک غسل مرد بدهد و یک غسل هم از زنان واجب
بد نیست مثل انکه هرگاه عضوی از میتی باشد که غسل دادن

در احکام غسل میت است

25

او واجب باشد و معلوم نباشد هر چند تن بوده اند احوط غسل از
هر یک است و کیفیت غسل میت آنستکه اول میت را از نجاسات
خارجیه تطهیر کند ثم بعد از ان نیت کند باین طریق که غسل
میدهم این میت را باب سدر و کافور و آب خالص وجوبا قربة الی الله
و بعد از ان نیت خصوص غسل باب سدر نماید و باب که قدری
سدر در ان داخل نموده باشند که اسم اب سدر برو گفته شود
و از اطلاق بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی
و بعد از ان نیت خصوص غسل باب سدر نماید و بابی که قدری سدر
در ان داخل نموده باشد که اسم اب سدر برو گفته شود و از اطلاق
بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از ان نیت
خصوص غسل باب کافور نماید و باب که قدری کافور در ان مالیده که او را
آب کافور بگویند و از اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد
از ان نیت غسل باب خالص نموده و باب مطلق خالص از سدر و کافور
یک او را غسل بدهد بترتیب بجهت شستن از جزء آخر که فارغ شد اگر
کسی مس کند او را غسل مس میت برو واجب نمیشود و محرم را کافور نزدیک
ان نکنند یعنی غسل سدر و دو غسل ابی خالص بدهند و اگر دو نفر غسل
میدهند هر دو نیت بکنند و شرط غسل قصد قربت است پس اگر
بقصد حرارت باطل است و هر گاه اب نباشد یا استعمال ان شرعا ممکن
نباشد در اینجا حکم تیمم است و کیفیت تیمم میت اینست که نیت کند تیمم
میدهم این میت را قربة الی الله و باطن دستهای خود را بزنند بر زمین و
پیشانی و کفهای میت را مسح کند و یک ضرب دیگر بر زمین بزنند و دستهای

در کیفیت غسل میت

در کیفیت تیمم میت

26

میت را مسح کند و ملاحظه شرایط تیمم را بکنند که تیمم بدل است از غسل و سه
تیمم دیگر بدهند یکی بدل از غسل سدر و یکی بدل غسل کافور و یکی
بدل از آب قراح که مجموع چهار تیمم میشود و شرایط این غسل چهار
است اول مباح بودن ده چیز مکان غسل ظرف محل گذاشتن میت
محل غسل دهنده فضائیکه جسم میت در او هست اب سدر کافور ظرف
اب ریختن مصب اب و مجرای اب غسل دوم پاک بودن اب سیم پاک
بودن از نجاسات خارجیه چه آنرا ازاله نمودن مانع از رسیدن اب به
بشره بدن میت و تخلیل موهای سر و ریش و ابرو و غیر انها و اگر شک
کند در چیزی که حایل هست یا نه رفع ان لازم است ولی بودن جامه
و لباس مثل حوله و لنگ حایل نیست همین که آب از ان نفوذ میکند
و ببدن میرسد کافیست و وضوء دادن میت پیش از غسل مستحب
است بنیت قربت و اگر میت جنب یا حائض یا نفساء از دنیا رفته باشد
غسل را اینها لازم نیست همه ساقط است و غسل لا تمامی در میت جاری
نیست و شهید غسل ندارد و محدود بحد شرعی که بامر امام غسل
میت کرده باشد غسل ندارد و مراد از شهید کسی است که در حال
در حضور امام یا بامر امام کشته شده باشد یا در حال غیبت بجهت حفظ
بیضه اسلام کشته شده باشد و مطعون و مبطون و زن بوضع دشوار
و غرق شده و زن در غربت و ... اگر چه اطلاق شهید بر انها شده ولی
حکم شهید در سقوط غسل ندارد بلی ثواب شهید را دارد
مقصد سیم در تیمم است و این بدل از وضوء و غسل است و
باید ملاحظه بدلیت در ان بشود و در ان چند فصل است

در احکام تیمم است

در مسوغات تیمم است

فصل اول بدانکه تیمم جایز است در حال عدم امکان استعمال آب بلکه در چند
سبب دارد اول یافت نشدن آب و اگر علم دارد بنبودن آب که تیمم
میکند و الا لازم است از چهار طرف تفحص کند و در صحرای هموار از
هر طرفی مقدار دو تیر انداز و در صحرای ناهموار مقدار یک تیر انداز
مگر آنکه یقین یا مظنه بوجود آب داشته باشد لازم است تفحص تا
ملازم علم بعدم حاصل کند یا وقت تنگ بشود و اگر تفحص نکرده
تیمم بکرد باطل است مگر آنکه وقت تنگ شده باشد که معصیت
کرده لیکن تیممش صحیح است و احتیاطاً قضای این نماز را بکند و اگر از
قول کسی دیگر علم حاصل کرد بعدم آب تفحص ساقط است و الا
فلا دوم ضرر داشتن استعمال آبست بطریق یقین یا بطریق مظنه
و اما مجرد خوف احتیاط جمع است میان تیمم و وضو یا غسل سیم خوف
تحصیل آبست بسبب قطاع طریق یا جانور موذی بر جان یا عرض یا مال
چهارم عدم تمکن از قیمت آبست پنجم احتیاج بآبست از جهت خوف هلاک
تشنگی خود یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر یا کافریکه محتاج الیه
او باشد یا حیوانیکه محتاج باو باشد نزد علم یا مظنه و اگر شک
داشته باشد احتیاط جمع است میان تیمم و مبدل منه او ششم
احتیاج بآبست بجهت ازاله نجاست یعنی قدری آب که کفایت تطهیر
از نجاست بدن یا لباس یا وضوء مقدم بدارد تطهیر را بر وضو
هفتم آنکه وقت مضیق باشد از وضوء یا غسل بدانکه در سه
موضع در شریعت تیمم جایز است با وجود آب اول بجهت نماز میت
دوم بجهت خوابیدن بر طهارت سیم هرگاه در احد مسجدین خوابیده

و محتلم شد مگر آنکه غسل ممکن باشد و زمان غسل کمتر از زمان تیمم
باشد که در اینجا غسل معین است فصل پنجم آنچه تیمم بآن میشود

در آنچه تیمم بآن جایز است

و آن نه چیز است بترتیب اول خاک مطلق چه سفید چه سرخ چه
زرد خالص از چیز دیگر که مضمحل نباشد دوم زمین و کلوخ
و خشت خام و اگر بکوبند داخل در قسم اول است سیم ریگ چهارم
سنگ پنجم زمین گچ و آهک قبل از پختن ششم غباریکه بسبب تکانیدن فرش
غبار را جمع شود و در کنار دیگر بعد دست بزنند و اگر غبار جمع شد
داخل در قسم اولست که خاک باشد هفتم گل بجهت نبودن غبار و در صورت
تمکن از سنگ و غبار احوط جمع میان هر دو هشتم گل بآن طریق که
دست را بزنند بعد از آن انگشتان را بپیشانی بکشد نهم برف و یخست و لکن
احوط در آخر آنست که اگر ممکن است آنها را بر بدن بمالد بطریق مسح یا وضو
بگیرد یا غسل کند یا این نحو اگرچه اقل غسل حاصل نشود زیرا که با وجود
اقل غسل بر همه مقدم است بعد تیمم بآن کند و بعد نماز را هم قضا کند

در کیفیت تیمم است

فصل در کیفیت تیمم باطن کفها را متصل بهم بخاک میزند بعد از آن
بر میدارد اندکی تکان میدهد که اگر از خاک بر آن حایل باشد بیفتد
بعد از آن دستها را متصل میکند بطریقی که از سمت انگشتان کوچک
هر دو کف را بهم متصل کند و بهمین طریق که بهم متصل اند سینه باطن
هر دو کف که انگشتها شوند بر فرق سر بالا از رستنگاه موی سر و پیشانی
خالت مسح بکشد آنها را از بالا به پائین تا برابر ابروها و بالای بینی که بلندی
بالای لبها است بنحویکه همه پیشانی و جبینین مسح بشود و دستها را
بر گردانند که همه پیشانی و جبینین مسح شود و قدری که دستها را پائین

طرف آن طرف که متصل فاصله میان دو کف بی مسح نماند بعد از آن مسح
کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که هیچ نباشد
تا سر انگشتان به همه عرض باطن کف دست چپ را تمام باطن عرض باطن
کف دست راست و ملاحظه کند که در وقت مسح کفهای دست مسح
کننده را خوب بچسباند و متصل کند بر ممسوح ۷ بی مسح نماند و آنکه مسح
شده بر قرار باشد و مسح کننده بر او بکشد و اگر هر دو را حرکت داد
باطل است و فرجه از سر انگشتان و مابین انگشتان و حاشیه بیرون انگشت
بزرگ و کوچک را داخل کند در مسح تا یقین حاصل کند و یک قدری از
بند دست بالاتر بکشد و یکمرتبه بکشد و حائلی بر ممسوح نباشد
بعد یکمرتبه دیگر دستها بر زمین فرو زند و پشت دستها یکقبضه مزبور
بمالد و بعد دست راست را تنها بر زمین زند و پشت دست چپ را
مسح کند و نباید خاک غصبی نباشد و مکان و فضاء مباح باشد و شرط است
مباشرت و موالات و ترتیب بنحو مذکور و هو العالم

در احکام تیمم

تیمم پیش از دخول وقت جایز نیست و اگر تیمم کرد در اول وقت بجهت
نماز … و قضا نشده وقت نماز دیگر داخل شد اگر امید رفع عذر
هست لازم است تاخیر تا آخر وقت مطلقا و اگر امید نیست جایز است
… تیمم … در اول وقت و اگر نماز قضا بذمه شخص باشد اگر قضا
موسعست حکمش مثل اداء است بتفصیل مذکور و اگر مضیق است یا
قضاء نیست … در هر وقت میتواند تیمم کند حتی اینکه اگر
بماند تا ساعت دیگر رفع میشود عذر انتظار لازم نیست و هم چنین
است نماز … نماز اجیر … نماز مستحبی مطلقا با وجود سبب تیمم

جایز

جایز است و انتظار رفع عذر ضرور نیست و تیمم در محل خود جانشین
وضوء و غسل میشود یعنی هر چیزی که مباح میکند آنرا وضوء یا غسل
مسئله تیمم بدل از غسل جنابت بجهت حدث اصغر هم میشود احتیاط آنست
که یک تیمم بدل از غسل بکند و یک تیمم بدل از وضوء و اگر ممکن نیست
وضوء بسازد و در جائیکه هم غسل میخواهد و هم وضوء مثل مس
میت و حیض اگر آب نشد دو تیمم میکند یکی بدل از غسل یکی بدل از
وضوء ۷ نسازد مسئله تیمم بمحض تمکن از آب باطل میشود و اگر در اثناء
نماز نباشد قبل از رکوع نماز را بهم زند اگر وقت دارد و اگر وقت ندارد
یا داخل در رکوع شده نماز را تمام کند و اگر اسباب غسل متعدد شد
از برای همه یک تیمم علی الاحوط بکند و اگر آب بقدر وضوء هست وضوء هم
بگیرد قبل از تیمم بدل از … بجا بیاورد والله العالم

در بیان نجاسات

مقدمه دویم در ازاله خبث است از بدن و لباس و نجاسات
بنابر مشهور ده چیزند اول و دویم بول و غایط از هر حیوان حرام
گوشت که خون جهنده داشته باشد بعد از بریدن رگ و حرام گوشت
… بالاصاله یا بالعرض مثل حیوان جلال و موطوء انسان که گوشت
او و نسل او حرام میشود سیم خون هر حیوانیکه رگ جهنده دارد هر چند
حلال گوشت باشد و استثناء میشود خون میان گوشت که پاک و حلال
است و غیر از این خون … احتیاط اجتناب مگر خون
حلالیکه پاک گشت چهارم منی از هر حیوانیکه خون جهنده داشته
باشد پنجم میته هر حیوانیکه خون جهنده داشته و میته هر حیوانیست
که بی تذکیه شرعیه روح از او رفته باشد یا اینکه عضو داخل او

نشده پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است وانچه حیوة هم در
او حلول نکرده از میته پاکست مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار
وسم وچنگال وناخن وپشم وکرک ومو وتخم مرغ اگر پوست بالائی
ان سخت شده باشد پاک وحلالست ولی ظاهرش نجس است ودر
حکم میته است هر جزئی از اجزاء زنده اگر جدا شود مگر بعض اجزاء ریزه
از پوست بدن انسان که جدا میشود از زیر دمل وزخم وثالول واز لبها
که بسبب خاریدن می افتد ششم وهفتم سگ وخوک بری است
هشتم خمر است یعنی هر مایع مست کننده وملحق بشراب است آب انگور
یا مویز یا خرما در آن گذاشته شود وقدری بماند که بهم خورد حرام و
نجس میشود هر چند هنوز مسکر نشده باشد نهم فقاع که از آب
جو بعمل می آورند چهارم آب مویز یا کشمش هرگاه جوش بخورد و
دو ثلث او کم نشده باشد وکشمش ومویز اگر طبخ شود بطوریکه آب
از خارج داخل و نشود چه سرخ بکنند چه نکنند چه جوش بیاید
چه نیاید چه در پلو چه دلمه چه کله پاچه اشکال ندارد والا
اشکال دارد پنجم آب خرما وشیره خرما هرگاه جوش بیاید
ودو ثلث او نرود وحال خرما مثل کشمش است چنانچه ذکر شد
دهم از نجاسات کافر است یعنی کسیکه ملحد یا انکار وحدت خدا
یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل وزبان یا بزبان تنها ودر حکم
کفار است مرتدین ومنکرین ضروری دین ومذهب ومجسمه و
قائلین بوحدت وجود یا وحدت موجود ومجبره ومفوضه وخوارج
ونواصب وغلاة وکسیکه علی را خالق ورازق بدانند یا بگویند بعض

خلق

خلق کردن وروزی دادن با او باشد ومنافقین که معلوم باشد که قلب
ایشان موافق زبان ایشان نباشد با اظهار خلاف بزبان یازدهم
از نجاسات عرق جنب از حرام وهرگاه بخواهد غسل کند باید بدن را
تطهیر از عرق کند بطوریکه بعد از تطهیر عرق نکند تا تمام شدن
غسل واگر نمیشود از عرق بدن وخالی برود زیر آب کثیر اول نیت
تطهیر کند وبعد نیت غسل کند و از آب بیرون بیاید دوازدهم عرق شتر جلال
زالمیته اجتناب کند تا استبراء نشده فصل در کیفیت نجس
شدن چیز پاک است هرگاه عین نجس بچیزی برخورد در حالتیکه هر دو
خشک باشد یا اندکی رطوبت در آنها باشد که جزئی از آن سرایت
نکند نجس نمیشود لکن در میت بخصوصه احتیاطی هست که ذکر
شد وهرگاه عین نجس بچیزی برخورد یا رطوبت سرایت کند در
یکی از آنها یا هر دو آن چیز متنجس میشود وبعد از آن باز متنجس هرگاه
بچیزی برخورد برطوبت مسریه هم متنجس میشود وحکم نجاست اول را دارد
در تطهیر اگر دو نجاست بچیزی برسد اگر یکی از آنها حکمش اغلظ است
مثل ولوغ کلب حکم غلیظ بجا میشود وداخل میشود خفیفه
در غلیظ چه دفعه بمحل برخورده باشد یا بطریق تعاقب واگر
شک کنی در رطوبت مسریه حکم بنجاست نمیشود وهر موضع که
نجس یا متنجس برخورد همانجا را نجس میکند وسرایت بجای دیگر
نمیکند اگر چه متصل باشد مگر چون موضع اول آب قلیل که
اگر نجاستی باو برسد نجس میشود وانچه متصل باو ومساوی است
یا پائین تر او است یا بالاتر او است مگر آنکه دفع وجریان داشته باشد

که همان جزء متصل نجس میشود سرایت نمیکند ببالا تو دوم آب
مضاف که اهم حکم آب قلیل دارد اگرچه صد کر باشد سیم مایعات
ذائبه یعنی چیزهای آبکی مثل روغن گرم وشیره روان ولکن در آب مضاف
ومایع قول بنجاست بالاتر در صورت اتصال بنجاست پائین آن هست
اگر احتیاط بکنند خوبست ولی فعلا اجماعست بر عدم نجاست و در
غیر این سه موضع در هرجا که نجاست برخورد مختص همان موضع است
و دیگر آنچه متصل است بان حتی برطوبت نجس نمیشود پس روغن و
شیره سخت وخربزه وخیار ومغز هندوانه اگر بجزء آنها نجاست ملاقات
نمود در غیر آن جزء سرایت نمیکند ولکن اگر جزء نجس چیزی متصل
کرد آن خارج مثل این اتصال آن چیز نجس میشود واگر در چیزی شک
بشود که آنکدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود

در احکام نجاسات

فصل در احکام نجاسات باید بدن ولباس در حال نماز واجب و
مستحب از اول تکبیرة الاحرام بلکه اقامه تا آخر سلام واجب منحصر
نباشد وهمچنین نماز احتیاط واجزاء فراموش شده که قضا می
کنند وسجود سهو وهمچنین در حال طواف مطهر واز زمین مسجد
و دیوارها وفرشها بلکه اگر عین نجاست خشک باشد وسرایت
نمیکند باز دفع آن لازمست بلکه متنجس خشک را داخل مسجد
کند بی سرایت باز احتیاط ازاله است ووجوب ازاله نجاست
از مسجد فوریست بحیثی که نمیتوانند نماز کنند اگر وقت آن موسع
است واگر تنگ است نماز را مقدم بدارد مگر آنکه قدرت بر ازاله
نداشته باشد وواجبست پاک نمودن محل سجود یعنی جای

پیشانی نهند وواجبست ازاله نجاست از قرآن وحواشی آن وجلد وجزوه
وبقچهای آن اگر قرآن در اوست واگر ممکن نباشد محو آن کلمات نماید
در کر یا جاری واگر نجاست خشک هم بر آن باشد دفع آن واجبست
وقرآن زاید است که فرا دادن حرامست وکتب ادعیه واحادیث
وکتب فقهیه که در آن آیات قرآن واسم خدا باشد این حکم را دارد
احتیاطا ولازمست ازاله نجاست از ضرایح مقدسه ومشاهد مشرفه
وتربت سید الشهداء ومصلاهای [illegible] وکوزه ولوله که از
کربلا می آورند [illegible] وخوردن وآشامیدن [illegible]
شده است [illegible] نجس است [illegible] طفل [illegible]
اما اگر غذاء در وقت خوردن طفل نجس بشود [illegible]
اگر از آن نجس شده چیزی نماند [illegible] معامله اینه
نجاسات [illegible] مگر آنچه طریقه بان جاریست مثل کوبت
دادن [illegible] بدانکه بعض نجاسات معفوند در حال نماز
اول خون زخمها ودملها [illegible] خوب نشده اند وخون از آنها
جاریست [illegible] باشد [illegible] لباس وخون
بواسیر ونواسیر در حکم معفو هستند [illegible] بان خون نجس
شود [illegible] دوم خون کمتر از درهم ومقدار
درهم بنا بر احتیاط [illegible] است مگر خون نجس العین
وخون میته وخون حیض ونفاس واستحاضه وخون غیر مأکول
اللحم که اینها معفو نیستند واگر شک نمود که از کدام قسم است احتیاط
ترک نشود سیم هر گاه [illegible] لباس [illegible] منحصر باشد [illegible] و

و بیرون آوردن آن ایضاً برای او مشقت دارد و تو بیت پری میکند بشرط آن
با متوجه شدن در هر روز و شب یکمرتبه بشوید کافی است و اگر
نجس بشود معفو است و بهتر آنست که نزدیک غروب بشوید که
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا بی نجاست بخواند یا بنجاست کم
چه آدم ایضاً سیکه لایتم الصلوة به مثل بند زیرجامه و عرقچین
و غیر ایضاً فصل در کیفیت تطهیر متنجسات بعد مطهرات آب

در کیفیت تطهیر متنجسات

است که هر چیز را تطهیر میکند بشرط پاک بودن و مطلق بودن و
متغیر بنجاست نباشد یعنی رنگ و بوی و طعم نجاست نگیرد در وقت
استعمال و در این سه شرط فرقی بین قلیل و کثیر نیست و اگر قلیل باشد
علاوه بر اینها شرط است اینکه آب بعد از ازاله عین نجاست وارد شود
پس غساله مزیله مطهر نیست و از غسلات محسوب نمیشود و باید مستعمل
در تطهیر متنجس دیگر نشده باشد اگرچه طاهر هم باشد مثل آب استنجاء
و باید وارد بشود بر نجاست و باید فاصله از آن آب جدا شود از متنجس
و بعد از جمع شدن این شرایط آب مطهر است هر چیزی اگرچه کیفیت
تطهیر اشیاء مختلف است بحسب نجاسات و متنجسات و تفصیل در
در متنجسات باعث تطویل است و اما اختصار پس واجب است که شستن
رخت و بدن از بول و غیره دو دفعه در کثیر و غیره و اما در ظروف سه
دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست خوردن موش
و شراب و ولوغ سگ و خوک بلکه غیره و لوغ از لعاب دهنش و نجاسات
دیگرش ایضاً اما مردن موش و شراب هفت مرتبه شستن میخواهد
و اگر ظرف از چیزهائی باشد که آب فرو میرود در او مثل ظرف چینی

با سفال چینی و غیر ظرف پاک که احوط اجتناب است و اما ولوغ هفت دفعه بشوید
که اول آنها خاک باشد و مطهریت آن نیست که اول خاک خشک بریزد
و بمالد بعد بکفد بخاک رطوبت دار بریزد و بمالد بعد باید که
در او خاک باشد بشوید بعد دو مرتبه فان سه شستن خاک
مالیکه ذکر شده یا نیمه آورد و پنج مرتبه دیگر جدا بشوید و باید خاک
پاک و خالص باشد و اگر نشود ظرف را خاک مالی کرد اجتناب کنند
از او مثل ظرفیکه آب در او فرو میرود و اگر غیر این نجاسات باشد
پس اگر آب بخود میرود فرو کشد در آب اگر آب کثیر باشد یا بکر دانند
آب را در او اگر آب قلیل باشد بعد از ازاله عین نجاست و بگذارد خشک شود
بعد او را داخل کند در آب یا بگردانند یا و بچکاند مرتبه سیم دیگر
اما غیر ظروف پس بایست او را بفشارد بعد از شستن که غالب آب او را
بگیرد باز بشوید و بفشارد باز بشوید پاک است قطعاً و در تطهیر آب
نجس و چیزهای دیگر تفصیلی دارد که در کتب مبسوطه متعرض شده
کتاب طهارت دلیل لامع حقیر نوشتم والله العالم
در تیمم زمین است و آن مطهر زیر پا و کفش و چکمه و نعلین است از نجس
با آن راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب و چه از کهنه و چه از
ریسمان راه بروند تا خشک شود و عین نجاست برود بشرط آنکه
زمین خشک و پاک باشد سیم آفتاب است و آن مطهر زمین و در
و دیوار و درخت و میوه و گیاه هر چه نقل ایضاً است از چیزهائیکه نقل مکان
نمیشوند یا بنظر نمیکه بعد از آنکه عین نجاست زائل شد و ایضاً
بول تا بید بقدریکه رطوبت آن نجاست با آفتاب خشک شد پاک شود

در تطهیر ... ظروف
... آب ... تطهیر ...

چهارم استحاله است واین مطهر خصوصیتی دارد که اعیان نجسه
را پاک میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقت چیزی است بحقیقت
دیگر واین بر چند قسم است اول انکه خود بخود استحاله شود مثل
نجاسات خاک شود یا کرم شود و بعل یا فضله حیوان حلال گوشت
شود دویم انکه بواسطه مؤثری تبدیل شود مثل انکه نجس
بواسطه آتش خاکستر شود و لیکن در مثل سنگ نمک شدن یا منجمد
خاکستر شدن احتیاط دارد اما بخار بول یا آب نجس پاکست احتیاط
دارد مثل گلاب گل نجس و عرق اشیاء نجس سیم انکه بعلاج
مستحیل شود مثل انکه شراب را سرکه کنند یا انکه در شراب سرکه
بریزند بنحوی که سرکه شود و لیکن اگر قطره شرابی در خم پر از سرکه
بریزد همان نجس میشود چهارم سنگ کلوخ مستعمل در استنجا
که مطهر مخرج غایط است در وقتیکه تعدی نکرده باشد بشرطیکه
سه سنگ باشد و پاک باشد و استعمال نشده باشد و عین باطنا
ازاله شده باشد و اگر بکمتر بشود باید تکمیل نماید تا سه شود و در حکم
سنگست هر چیزی که قالع نجاست باشد و واجب الاحترام و نجس العین
و متنجس نباشد پنجم اسلامست واین مطهر کافر اصلی و مرتد ملی
و فطری است ششم تبعیت است و آن در اطفال کفار است اگر پدر
یا مادر یا اجدادشان مسلمان شدند یا انکه مسلمانی اورا اسیر کرد
تنها پاک میشود و مویز و ظرف سرکه بعد از سرکه شدن پاک میشود و
کهنه سر شراب طاهر کند [illegible] بعد از طاهر شدن نجس با [illegible]
هفتم تبدیل نسبت است مثل آب دهن و آب دماغ در حال کفر نجس

اند و بعد از اسلام پاکست ولی در فضلاتیکه در حال کفر حاصل شده
مثل عرق و خشک شده مثل آب دماغ اجتناب هشتم نقصانست
است و آن در آب غساله اخیره همینکه جدا شد بقیه که در رخت
میماند پاکست نهم زوال عین نجاست از بواطن انسانست و از
بدن حیوان با احتمال طهارت و لو بعیداً دهم انتقال مثل انکه
خون انسان را پشه بمکد جزء آن شود و اگر جزء آن نشود نجس است
مثل زالو یازدهم نقص و آن در مثل عصیر است که بجوش دو
ثلثش برود دوازدهم غایب شدن و آن مطهر است در انسان با این
معنی که اگر اسباب و بدن کسی نجس شده باشد و آن شخص از نظر
غایب شود در وقتیکه احتمال تطهیر داده شد و بداند آن شخص که چیز
او نجس است و استعمال کند که شرط از تطهیر بکنند از او سر بزند
سیزدهم استبراء و آن مطهر فضله حیوان جلالست یعنی حیوان حلال
گوشت که غالب خوراکش نجاست شد نجس میشود فضلات او مگر
که استبراء شود شتر چهل روز گاو بیست روز گوسفند ۱۰ روز مرغ
الی ۷ روز مرغابی که ۵ روز پاک میشود
پانزدهم بیرون آمدن خون است بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی مانده
خون در گوشت پاکست اما خون در شکم و دل و جگر را احتیاط اجتنابست
پانزدهم استعمال بستن پیش از نجس شدن که مانع نجس شدنست
با وجود مقتضی آن و آن نسبت بکسی است که باذن امام غسل کند
قبل از کشتن آن شانزدهم زوال تغیر است از آب نجس در جاری
هفدهم کم کردن آب چاه تا تفصیل مذکور در چاه

فصل بدانکه هر چیز غیر از حیوان نجس محکوم بطهارت است تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود که نجس شده است یا دو عادل شهادت بدهند یا صاحب ید شهادت بدهد و اگر رطوبت مشتبه قبل از استبراء و بعد از بول و هرگاه بیقین حاصل شود بنجاست یکی از چند چیز اگر محصورند همه حکم نجس دارد اجتناب از همه لازم است و اگر غیر محصورند اجتناب لازم نیست و بعد از اینکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند که پاک شده یا دو عادل شهادت بدهند بتطهیر و هرگاه شخصی ذوالید کرد در تطهیر و اخبار نمود و علم هم رسانید از قول و یا اطمینان محکوم بطهارت است

مقصد بیستم در ملاحظه وقت است

بدانکه از زوال تا غروب وقت صلوة ظهر و عصر است و زوال میل آفتاب است از دایره نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص آن بزیاد شدن سایه است یا پیدا شدن سایه در بعض بلاد اگر زمین هموار باشد و شاخص خط کرده که سر آن تیز باشد ظهر مشخص میشود و مختص است ظهر از اول وقت بقدر خود و مختص است عصر از آخر وقت بقدر خود و معنی اختصاص آنست که اگر بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در وقتیکه مختص نماز ظهر است عصر باطل است و هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند و ظهر را قضا کند و هرگاه نماز قصر باشد چهار رکعت که ماند هر دو نماز را بکند مثل اینکه در حال تمام پنج رکعت بماند و در حال قصر بقدر سه رکعت بماند هر دو نماز را ادا بنماید

در احکام وقت

دوز

و وقت فضیلت ظهر تا وقتیکه سایه بقدر شاخص بشود و وقت فضیلت عصر از وقتیکه سایه بقدر شاخص شود تا دو مقدار شاخص بشود و وقت نماز مغرب همینکه سرخی مشرق از سمت راس زایل بشود میشود ادای آن وقت مختص است بعد وقت عشا داخل میشود و ممتد است وقت آن دو از اول مغرب تا نصف شب مختص است عشاء بچهار رکعت به نصف شب و هرگاه بعد از نصف شب نماز بکند تا قبل از فجر بقصد ادا و قضا نکند و وقت فضیلت مغرب تا ثلث شب ممتد است گرچه قبل از برطرف شدن سرخی مغرب افضل است و وقت فضیلت عشاء بعد از زوال سرخی است از مغرب تا ربع شب و وقت فضیلت نماز صبح طلوع فجر صادق است تا ظهور سرخی واضح در مشرق و تا ظاهر شدن جزء اول قرص آفتاب از مشرق وقت ادا است بدانکه صحت نماز موقوف است بر علم بدخول وقت حتی در صورت علت در آسمان یا در شخص تاخیر اندازد تا علم حاصل شود و هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرد و مانع از تکلیف مثل بیهوشی و حیض بهم رسید قضای آن نماز لازم است و هرگاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یک رکعت از وقت ادراک شود مثل اینست که تمام آنرا ادراک کرده که نماز بر او واجب است

در کیفیت عدول

عدول از نمازی بنمازی جایز نیست مگر در چند جا که جایز است اول هرگاه شخص نماز عصر را شروع کرد در نماز بخاطرش آمد که ظهر را نکرده یا عشاء را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم خاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دویم بنماز اول

یعنی قرار بدهد که این نماز نافله باشد اگر در وقت مشترک باشد
دوم هرگاه شروع کرد بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضای سابقه
بذمه اوست عدول کند از ادائی بقضائی سوم آنکه هرگاه شروع
کرد بنماز قضاء بعد معلوم شد که قضای دیگر سابق بر آن بذمه
اش هست عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب
بنافله مومنین در جائیکه شروع کرده بنماز واجب و امام مشغول
شود بنماز جماعت و بداند اگر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد
عدول کند بنافله و تمام میکند و ملحق بجماعت میشود پنجم عدول
از جماعت بانفراد در صورت عذر ششم عدول از قصر است بتمام
هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هفتم از اتمام بقصر در وقتیکه
قصد اقامه داشت و هنوز در دو رکعت اول است که قصد سفر کرد
اعاده کند قصر را و بدانکه تعجیل در بجا آوردن نماز در وقت
مطلقا افضل است مگر چند موضع اول بجا آوردن نافله کذا ۲ تاخیر نماز
عشاء تا سرخی مغرب ۳ تاخیر بجا آوردن حاج تا برسد بمشعر ۴ برای
کسیکه رفقه او منتظر او باشند بجهة افطار یا خود حالت توجه
نداشته ۵ برای کسیکه بول و غایط داشته ۶ هرگاه خواهد نماز
را بوجه اکمل بجا آورد مثل انتظار جماعت یا حضور قلب و غیر این
موارد **مقصد چهارم** استقبال القبله است بدانکه
واجبست در نماز استقبال بجهتی که اگر حجاب برداشته شود
بکیفیت استقبال محسوس نماید یا باشد هر چند نقطه مستقیم
آن موقف او بکعبه ... انکه علم منعقد را است در این ...

در احکام قبله است

بجهة اینکه ... معصوم نمیدانیم کیفیت بدن مطهر
مولجدا است و کل محراب معصوم معلوم نیست وضع ایستادن ۳۲
حضرت بلی از وضع قبر و محراب یقین بجهة حاصل میشود پس
مطلق بیان کیفیت کافیست و ظن خاصی که رسیده از شارع
ستاره جدی است بجا اهل اواسط عراق که او را قرار بدهد پشت
منکب راست و جهت آنکه واقع شدن در پشت جنوب باشد این
وضع است پس در نقطه جنوب بین کتفین است و باختلاف
بلاد و انحراف مکه نسبت بانها از نقطه جنوب بجهت مغرب
منحرف میشود گذاشتن از اول شانه راست تا برسد انحراف بجائی
که قبله در نقطه مغرب است بگذارد شخص جدی محاذی دست راست
بهمین طریق ملاحظه شانه چپ میشود و هکذا کم انحراف
میکند تا جائیکه نقطه مشرق قبله است جدی را محاذی دست چپ
میگذارد و هرگاه جائی باشد که مکه در نقطه شمال گذشت جدی را
ما بین هر دو چشم قرار میدهد و بعد ملاحظه انحراف غربی یا
شرقی در او میشود تا جائیکه نقطه مغرب قبله است محاذی دست
چپ میشود و جائیکه بنقطه مشرق میرسد جدی محاذی دست راست
قرار میگیرد و بعد رجوع کند بدو عادل و بعد باجتهاد خود و
بعد بقبور مسلمین و محراب مساجد شان و محل توجه مذابح ایشان
بعد بمظنه که از قول اهل خبره حاصل شود ولو کافر باشد و
بعد بمظنه که از آلات مصنوعه مثل قبله نما حاصل شود و بنحوی
که عرض شد موافق احتیاط است و اگر هیچکدام بدست نیاید از ...

لازمست چهار نماز بکند در چهار طرف مقابل همدیگر و اگر وقت
وسعت ندارد بقدر آنکه وسعت دارد بیاورد و اگر بقدر دو نماز
باشد ظهر و عصر هر دو را بجا بیاورد بیکطرف و اگر وقت دارد
چهار طرف بکند بعد عصر را و اگر بقدر هشت نماز نیست چهار
طرف را بکند بقیه را برای عصر بکند بدانکه لازمست استقبال
در پنج جا اول نماز مطلق و قضاء اجزاء نماز و سجود سهو و نماز میت
و نماز مستحب در حال استقرار و کیفیت استقبال اینجا اینست که با
مجموع مقادیم بدن مقابل قبله باشد دویم حالت احتضار و
کیفیت استقبال اینجا اینست که او را بر پشت بخوابانند و صورت و قدم
او بقبله باشد سیم در حالت نماز میت که میت را بر پشت
بخوابانند و سر او بدست راست مصلی باشد چهارم در حال دفن
و کیفیت آن آنست که بر پهلوی راست بخوابانند که صورت و شکم
و پیش بدن بجانب قبله بوده باشد پنجم ذبح و نحر است و کیفیت
آن اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان رو بقبله باشد
و واجبست ثانیا استقبال در حال طواف و حرامست استقبال و
استدبار در حال تخلی و استبراء و استنجاء و مکروهست استقبال
در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال ب دهن
و در فارغ انداختن و هر حالیکه منافات با تعظیم دارد و مستحبست
استقبال در حال دعاء و حال قرآن خواندن و حال ذکر و حال
مرافعه و حال سجده شکر و حال سجده تلاوت و حال نشستن
و حال استماع وعظ و خطبه و مجلس علم و حال وضوء و اگر جاهل

بقبله باشد پس نسبت بنماز ذکر شد و در ذبح و دفن و احتضار ساقط
است هر طرف شد عیب ندارد و در نماز اگر معلوم کرد بطریق تحری
الخلاف معلوم شد پس در اثنائیکه غیر از نماز است عیب ندارد
و در نماز اگر معلوم شد ما بین دست راست یا دست چپ نماز
گذارده بوده که یعنی دست راست و چپ نرسیده نمازش صحیح است
و اعاده نمی خواهد و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح و بعد باقی
مانده درست بایستد و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست
راست یا چپ یا گذشته بطرف پشت سر یا بخود پشت سر در وقت
اعاده کند و در خارج وقت قضا کند و اما از برای اهل مکه مجرد
انحراف اگر چه کم باشد اعاده و قضا لازمست و ساقط است
استقبال در حال خوف و از برای غریق و کسیکه در گل فرو میرود
و کسیکه مشغول شنا کردن است و با اهل تیر در وقت شکست
و کسیکه سوار است یا در کشتی و استقبال و پائین آمدن ممکن
نیست و از برای مریض و اگر ممکن است مثل محتضر بخوابد و نماز کند
و از برای اسیر بسته و لیکن اگر ممکن است هر گاه تکبیر را رو بقبله
بگویند لازمست و هر گاه خوف موت در پیش دارد و گاو میش یاغی
شده و شتر مست شده و هر گاه اینکه در چاه یا جائیکه افتاده باشند
کشتن ایشان بنحو نحر یا ذبح هر جا از ایشان که باشد
تذکیه بعض است **مقدمه پنجم** ملاحظه لباس است
که در حال نماز است بدانکه ستر در شریعت بر دو قسم است اول
ستر لازم از نظر فی نفسه بدانکه لازمست ستر عورتین بر همه

در احکام لباس

مکلفین از همه بکر بلکه از مکلفین هرگاه ممیز باشد ستر نمایند
چه مرد از مرد یا زن و چه زن از زن یا مرد و چه محرم و چه
نامحرم مگر زن و شوهر و اقا و کنیزی که در خرید یا حلال و نظر بعورت غیر
غیر ممیز غیر بالغ هم جایز نیست اگرچه لازم نیست ستر و لازم است
بودن ستر نمودن خود را از نامحرم و از محرم هرگاه منظور او بطریق
التذاذ و خوش آمدن باشد چه صورت چه کفها چه غیر اینها از
بدن که زیر ناف و تا سر زانو را از محرم هرچند بطریق التذاذ نباشد
و از غیر محرم تمام بدن را بپوشاند بلکه زینت و زیور خود را که در محل
خود باشد بپوشاند و موی گیسو اگر وصل از موی غیر شده و بند گیسو
که از ابریشم یا پشم باشد بپوشاند و در این قسم ستر ساتر مخصوص
شرط نیست و در آئینه یا آب صاف هم نظر بنامحرم کردن جایز
نیست و قسم دویم ستر در خصوص نماز است که لازم است ستر در نماز
چه ناظر باشد چه نباشد چه محرم چه غیر آن پس بر مرد لازم است
ستر ما بین ناف و سر زانو و بر زن مجموع بدن و سر مگر روی و دستها
از مفصل که قد دست و قدمین از مفصل ساق و ستر باطن قدمین
و ذقن فرج لازم است در جمیع حالات نماز از تخود و غیر خود هرگاه
ترک ستر کرد چه عمداً چه سهواً چه جهلاً نماز باطل است

در شرایط لباس مصلی

و شرایط لباس هفت است اول اینکه مباح باشد یعنی پوشیدن
آن شرعاً جایز باشد و آنچه پوشیدن آن بسبب ملکیت غیر
جایز نباشد چه عین آن مال غیر باشد چه حقی از غیر در آن
باشد مثل رهن چه تمام از غیر باشد چه جزوی یک از آن از غیر

باشد چه علم باشد که صاحب آن راضی نیست چه شک داشته
باشد بلی اگر نداند که غصب بوده و یا اینکه مضطر باشد یا آنکه
فراموش کند بودن آن را نماز باطل نیست دویم آنکه اجزاء میته یا
حلال گوشت چه صاحب خون جهنده یا غیر آنها و مراد اجزائیست
که حیوة در آنها حلول کرده ولهذا اجزائیکه اصلاً حیوة در آنها حلول
نکرده مثل مو و پشم و کرک پس نماز در آنها اگر از مرده حلال گوشت
باشد جایز است و بنا نکرد یقین به تذکیه شرط نیست بلکه در صورت
شک گرفتن از دست مسلم کفایت میکند مگر آنکه یقین بکند که این
از دست کافر خریده اگر احتمال بدهد که مشارالیه مشتری علم ذا
کی بودن آن را داشته که آن را از مسلم خریده کفایت میکند
بلی اگر تحقیقاً در وقت خریدن از کافر ملتفت باین احتمال نبوده
یا یقین داشته که آن کافر از مسلم نخریده یا شک در این داشته
و از کافر خریده حکم بمیته بودن و نجاست آن میشود والحاصل
ید و تصرف مسلمین یا آنکه اثر تصرف مسلمین باشد محکوم است
شرعاً باینکه تذکیه شده و همچنین دباغ از مسلمین پوست بخرد
از کسیکه مستحل است که کافر است یا مسلم یا نه محکوم است بنا بتذکیه شده
و همراه داشتن جزئی از مرده هرچند ملبوس نباشد مبطل نماز
است مثل پشم کرک و قطعه از پوست کفتار سیم آنکه از
اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده چه مرده و چه تذکیه شده
چه اجزائیکه حیوة داشته مثل پوست و چه غیر آن مثل موی
و پشم و کرک چه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه ملبد

وچه کثیر حتی اینکه اگر یک موئی از غیر ماکول اللحم در لباس باشد
نماز در آن باطلست بلکه آب دهن گربه یا عرق او بلباس متصل
شود نماز نمیتوان کرد ولی مراد از حیوان حرام گوشت حیوانیست
که گوشت داشته باشد پس اجزاء شپش وکیک وپشه عیب
ندارد واستثناء شده از این حکم اجزاء انسان مثل آب دهن غیر
یا موی غیر واگر شک بشود در پوست یا موی که از حرام گوشت است یا نه
نماز در آن جایز نیست ولی ماهوت وترمه معلوم شده که از گوسفند
است واگر اجزاء غیر ماکول همراه باشد نماز باطلست وگاه ندانسته
در آن نماز کرده باطلست نماز چه ندانستن حکم باشد چه ندانستن اینکه
این لباس از غیر ماکولست وهمچنین است فراموشی والله العالم
چهارم و پنجم آنکه لباس مرد طلا باف وحریر نباشد وطلا در
آن بکار نرفته باشد هرچند دوخته عبا باشد که تکمه ابریشمی طلا
دوخته شود وطلا هم پایه نباشد وهمچنین بطلا هم نباشد حتی
انگشتر وحلقه وتکمه انگشتری که طلا وکمربند در همه اینها نماز
باطلست از نجواهر د وهمچنین هرگاه تمام لباس از ابریشم باقی باشد
واگر چیزی از غیر داخل او باشد که از صد واحد ابریشمی نیفته شمرده ندارد
وسجاف که عرض آن از سه انگشت بسته بیشتر باشد جایز نیست و
همچنین زه وو صله حریر اگر زیاد تر از سه انگشت نباشد عیب
ندارد واگر استر هم حریر باشد حرامست ونماز باطلست و
اگر کناره لباس حریر باقی شده باشد اگر از سه انگشت بیشتر
باشد حرام ونماز باطلست محمول حریر وطلا عیب ندارد وبطلان

نماز در این دو اختصاص بعلم ندارد پس جهل بحکم موضوع ونسیان
نماز باطلست بلی اگر مضطر باشد عیب ندارد وفرش حریر ودوختن
حریر ومتکا وپرده حرام احتیاط ترکست ششم اینکه از نجس منع
نباشد مگر آنچه ذکر شد که معفواست واگر لباس نجس باشد باید
پاک اگر ممکن نیست بیرون آوردن با همان لباس نجس نماز میکند
واگر ممکن است بیرون آورد وبرهنه نماز کند وباز آن لباس را
بپوشد واعاده نماز کند واگر بدن نجس باشد ولباس پاک وتطهیر
ممکن نباشد بهمان طریق نماز کند وهرگاه هر دو نجس باشند اگر
ممکن نیست تطهیر نماز کند واگر ممکن است تطهیر یکی بکند بدن مقدم
بدارد وبعد مثل سابق یک نماز برهنه ویکی با همان لباس نجس واگر
بقدر تطهیر بعض باشد آنچه را ممکن باشد تخفیف نجاست بکند و
اگر لباس متعدد دارد یکی از آنها نجس است ولی نمیداند کدام است
پس اگر لباس پاک غیر از اینها هست لازمست نماز کند در آن والا
دو نماز کند اگر وقت وسعت دارد واگر ندارد یکی را بپوشد ونماز
کند بعد قضا کند وهرگاه بعد از یکی نجس باشد بعد دیگرها و
یک نماز نباید نو کند واگر در اثناء نماز نجس شد اگر ممکن است
در اثناء بدون منافی بشوید ونماز کند والا هم زند واز نو اعاده کند
ونماز را بخواند در وسعت وقت والا همین کیفیت نماز کند هفتم
لباس از بابت ذی شخص حرام نباشد واین در دو جاست یکی
لباس شهرت ویکی لباس مرد را زن بپوشد یا زن را مرد بپوشد
ولباس شهرت آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردم

ان پوشیدن روا نبود یا باعث مضحکه بشود و از انظار عامه مردم بیفتد
واما لباس مرد را زن پوشیدن و بر عکس مراد آنست که لباس مختص مرد
مثل عمامه بپوشد یا مرد لباس مختص زن مثل مقنعه بپوشد
و مکروهست نماز در لباس سیاه مگر عمامه و عبا و در لباس رنگدار
و در عمامه بی تحت الحنک و در رخت تنازل و در پیراهن تنها و در
حریر محض برای زنها و در لباس متهم به نجاست و در رفاء الایتام بید المصلوة
متنجس و در خلخال صدا دار برای زنها و در انگشتری که صورت بر ان
نقش است و نقاب برای زن و لثام برای مرد اگر مانع قرائت نباشد و در
لباس متکبران و در لباس کفار و دشمنان و در داشتن تمثال صنما و انداختن
آستین جانب راست عبا بر دوش چپ یا انکه رداء بر دوش راست اندازد
ذلیک طرف آن را زیر بغل کند و آستین بر دوش نیندازد و در جورابی
که ساق را نپوشاند احتیاطا اجتناب است و در آهن ظاهر همراه داشتن
و در لباس چرکین کثیف و در قبا بسته بی کمر بستن و مستحب است نماز در عمامه با تحت الحنک
و در دراعه و زیر جامه و با نعلین در لباس و در لباس پنبه و کتان و در لباس سفید
و در انگشتری عقیق و معنی مکروه یعنی ثوابش کمتر است و معنی مستحب یعنی
ثوابش بیشتر است **مقصد ششم** مکان مصلی است بدانکه
شروط مکان بنحو اجمال چهار است اول مباح بودن ۲ برقرار بودن
۳ در معرض تزلزل نبودن ۴ ممکن بودن ادای افعال در ان بنحویکه کوتاه
یا تنگ نباشد بحیثیکه ادای تمام افعال در ان نشود ۵ انکه مخوف
نباشد بنحویکه مکث در ان حرام باشد ۶ انکه مساوی و مقدم بر قبر معصوم
نباشد ۷ انکه مرد محاذی زن یا موخر از او در حال نماز او نباشد و زن مقدم

لباس مکروه

مقصد ششم در مکان مصلی

بر مرد یا محاذی او نباشد انکه جائیکه محل بدن یا لباس کند تر
نباشد ۹ انکه ما بین محل سجده و مواضع زانو چهار انگشت متصل زیاد تر
تفاوت پست و بلندی نباشد ۱۰ انکه محل پیشانی پاک باشد ۱۱ انکه محل
پیشانی ما یصح السجود علیه باشد ۱۲ انکه بی حاجب و مانع باشد محل پیشانی
۱۳ انکه احرام محل بلند جوسنا بیستادن جوگان نباشد ۱۴ اینکه بام
کعبه و پشت بام ان در حال نماز واجب نباشد و کراهت دارد نماز در حمام
و در قبرستان و روی قبر و ما بین دو قبر مگر انکه حایل باشد و در طویله
و محل بستن گاوها و محل خوابیدن گوسفندان و در مزابل و در محل ذبح حیوانات
و ظلمت در زمینی که محل بول کردن باشد و نمکزار باشد و در شارع
هرگاه مضر بماره نباشد و اگر مضر باشد باطلست و در مکانیکه از کثافت
ان طبع متنفر باشد و در محل جریان آب اگر چه بالفعل نداشته باشد و
در زمین شوره زار و در آتشکده و در مطبخ و گلخن و آتش کوره و
در خانه گبران و بر روی یخ و برف و در جائیکه مقابل او آتش روشن
یا چراغ باشد و در مقابل صورتی یا تمثال یا نقش یا قران باز باشد
و در حجره که صورت و تمثال در ان باشد و مقابل دیوار که بالوعه نشر
بان نموده و بیابانی که مشرف باشد و مقابل در گشوده و مقابل انسان و در وادی
ضجنان و بیداء و ذات الصلاصل و وادی الشقره و هر زمینیکه عذاب بر او نازل
شده و در جائیکه گل شقایق باشد و مستحب است در مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر و حرم پیغمبر و حرم امیر المؤمنین ۲ نماز مسجد الحرام هزار هزار نماز
است مسجد پیغمبر ده هزار نماز است نماز حرم امیر صد هزار نماز است و در
امام حسین ۲ حساب ندارد و مسجد کوفه و مسجد اقصی هزار نماز است

در مکان نماز مکروه

در مکان مستحب

و مسجد محله و مسجد خیف و مسجد جامع و مسجد سهله و مسجد کوفه هر یک را
ثواب مخصوص دارد و مساجد بنا کردن ثواب بسیار دارد کسی که
مسجدی بنا کند هر یک وجب خاک شهری در بهشت می‌دهد که مسافت
چهل هزار سال است که بنیاد آن از طلا و نقره و مروارید و یاقوت
و زبرجد است و کثرت تردد در مساجد ثواب بسیار دارد و پیش رفتن
در مسجد باعث پیش رفتن در بهشت است و چراغ روشن کردن
در مسجد باعث استغفار ملائکه است و جاروب کردن در مسجد
ثواب بسیار دارد و در وقت داخل شدن پای راست را مقدم دارد
و در وقت بیرون آمدن پای چپ را عکس بیت الخلاء
و بنا را بلند ساختن آن مکروه است و کنگره ساختن و نقش نمودن
آن و راه عبور قرار دادن و آب دهن و دماغ انداختن و با بوی
سیر و پیاز در دهن و بیع و شراء و فریاد زدن و شپش کشتن و سنگ
ریزه بهم زدن و خوابیدن و شعر خواندن و منزل مرافعه کردن و حوض
ساختن و شمشیر کشیدن و اطفال و دیوانه راه دادن همه مکروه
است در مساجد و مستحب است پیش نماز ستره گذاشتن یعنی چوبی
تسبیح گذاشتن   اما مقدمات مستحبه پس اول و دویم اذان و
اقامه و لیکن در اقامه بجهة نماز واجب قول بوجوب نیز جماعتی بسیار
دارند پس نباید ترک شود بلکه اذان و اقامه در شریعت در پنج
جا وارد شده است اول اذان و اقامه که در گوش مولود در روز
تولد گفته شود دویم در صحرا موحش از برای دفع غول سیم در
گوش کسیکه چهل روز گوشت نخورده بجهة دفع کج خلقی چهارم اذان

کیفیت اذان و اقامه

اعلام

اعلام داخل شدن وقت بجهة اذان نماز و کیفیت اذان حقیقی تمام اینست
چهار الله اکبر و گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل
الله اکبر لا اله الا الله هر یکی دو مرتبه و جمیعه ثمن و شرایت
بعد از شهادت بر رسالت شهادت بولایت و امارت امیر المؤمنین
و خلافت علی ابن ابی طالب بدهد یا بطریق اشهد ان علیا
امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین و ولی الله و اما اقامه پس
ترک نشود البته و کیفیت آن مثل اذان است مگر آنکه دو تکبیر از اول
است و یک تهلیل از آخر و لکن دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از
حی علی خیر العمل دارد و لازم است نیت قربت و شرط است ایمان و بلوغ
و صحیح خواندن و دخول وقت و ترتیب و موالات ما بین فصول و
ما بین اذان و اقامه و شرط است طهارت از حدث و استقبال قبله و قیام
و حرف نزدن در اثناء و وقف در اواخر فصول [illegible] لیکن در اذان
مقدمه سیم تکبیرات مستحبه نماز و آن شش است غیر از
تکبیرة الاحرام مقدمه چهارم ادعیه توجه بنماز است
مقدمه پنجم سعی در تحصیل شرایط قبول و دفع موانع
قبول و سعی در زیادتی درجات آن از اقبال قلب که روح نماز است
و حرکات قالب بی روحست و دفع عجب و حسد و تکبر و غیبت و حرام
خوردن و حبس حقوق واجبه که تمام اینها مانع قبولست و شتاب
نکند و مدافع بول و غائط نباشد و آب دهن و آب دماغ در نماز نیندازد
و سر بهوا و چشم بالا نکند و چشم با اینطرف و آنطرف نکند و چشم را نبندد و خواب آلود

نباشد که این ها باعث کم شدن اجر نماز است و انگشتر عقیق
در دست نماید و عطریات بخود بزند و شانه کند محاسن را
مسواک کند و مشروح باشد و عزب نباشد که این ها باعث
زیاد شدن ثواب نماز است فصل در نیت نماز است که
انشدت نشال مثل جزء نماز است و بعضی از اجزاء شمرده اند و لکن
اگرچه ذاعی است و لهذا احتیاطا در عمل بکنند که نماز ظهر یا عصر
بجا می آورم وجوبا اداء قربة الی الله و بسیار سعی نماید در تحصیل
خلوص نیت که عمل را بجا آورد محض فرمان برداری خدا و هیچ غرض
غیر از این در نظر نداشته باشد مثل خوش آمدن مردم یا مدح از
مردم یا دفع مذمت ایشان یا شهرت کردن بعد از این یا خفیف شدن یا
کم شدن و اگر این ها را ملاحظه کرد عمل بیثمر و باطل میشود
بلکه ریا و شهرت و سمعه شرک بخدا است و داخل گناهان کبیره است
و اگر اینها در عبادات هم باشد مثل جهاد در رکاب پیغمبر و کشته شود
باطلست چه در اصل عمل باشد یا جزء آن و لیبس و مستحبی آن یا وصف
آن یا مکان آن یا زمان آن همه باطلست و باید منظور در عبادت
این باشد که خدا چونکه اهل عبادت است بهیچ وجه باشد و این اعلی مرتبه
آنست یا محض شکر خدا یا امید خوشنودی خدا یا تقرب بخدا و بعد
از آنکه نیت حاصل شد بهیچ وجه از برهم ندارد مگر غفلت بالکلیه
یا نیت قطع یا نیت قاطع یا تردد یا تعلیق قطع یا عدول و اگر اینها
حاصل شد نماز را اتمام کند بعد اعاده کند مگر در عدول در مواردی
که مذکور شد البته تمام کلام در مقدمات نماز از واجب و مستحب

ومفصله و متصله و مقارنه و اما کیفیت اصل نماز و احکام آن
بدانکه اصل نماز بعد از جمع مقدمات و شرایط مرکب است از قیام و
تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و ذکر که طمأنینه
و ترتیب و موالات در اینها حاصل باشد و بعضی از اینها ارکانند
که اگر ترک شدند عمداً یا سهواً نماز باطلست و بعضی غیر رکنند که
اگر ترک شدند یا زیاد شدند سهواً نماز باطل نیست ولی عمداً
باطلست و اول افعال نماز قیام است و لازم است و لکن چند امر اول
اعتدال یعنی راست ایستادن بطوریکه مهره های کمر برو و هم استوار
باشند و گردن را هم باید راست نگاه دارد دوم استقرار یعنی
در وقت ایستادن بی انتظام باشد و حرکت ندهد یا بوجا بکشد مگر
نباشد سیم استقلال یعنی اعتماد به پاهای خود باشد نه بر چیز
دیگر مثل عصا و دیوار و معتمد بر هر دو پا باشد نه یکپا چونکه مکروه
باشد و نه سر انگشتان تنها و دو پا را از انیکه بکر جدا نکند بسیار
که خلاف متعارف باشد و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و آن قیامی
که برکوع میرود از آن قیام رکن است و قیام در ضمن قرائت
و بعد از رکوع واجب غیر رکن است و قیام در ضمن قنوت مستحب
تا اینکه جایز است ترک شود و نشسته بخوانند بلکه معیبان آنست که
اگر میخواهد قنوت بخواند ایستاده بخوانند و مستحب است در حال قیام دو
پا این انداختن و چشمها را نیم بسته نگاه دارد بمحل سجده و
انگشتان را بهم بکر وصل کند و دست راست بران راست و دست
چپ بران چپ بگذارد و پاها را بعرض سه انگشت تا یکوجب

در احکام قیام است

از هم دور بدارد و دو قدم را مساوی هم بگذارد و انگشتان هر دو را
بطرف قبله قرار بدهد و اگر نمیتواند قیام بجا آورد اگر ممکن است
با تکیه در بعض نمیتواند تکیه کند در کل قیام نمیتواند قیام بی
انتصاب تمام در بعض بعد از آن در کل نمیتواند قیام بی استقرار
در بعض بعد در کل و اگر هیچکدام ممکن نشد بنشیند و نشستن
را با انتصاب و استقلال و استقرار در بعض یا در کل بطریقیکه
در قیام ذکر شد و اگر هیچکدام اقسام نشستن هم ممکن نشد بخوابد
بپهلوی راست رو بقبله و اگر ممکن نشد بخوابد بپهلوی چپ رو بقبله و اگر نشد به پشت
بخوابد مثل محتضر و اگر نشد هر طریقیکه ممکن است و هر گاه در حین
ایستادن بمرتبه بالاتر عاجز شد منتقل شود بمرتبه پائین تر
بترتیبی که ذکر شد و اگر قادر شد از مرتبه پائین تر منتقل شود
بمرتبه بالاتر بهمان ترتیب دوم از واجبات نماز تکبیرة الاحرام است
و تحریم نماز بان بسته میشود و رکن است که اگر زیاد شد نماز باطل
میشود و اگر کم شد نماز نیست و لفظ آن الله اکبر میباشد و باید
او را صحیح بگوید و چیزی از سابق وصل نکند که همراه او بیفتد و
چیزی بعد از آن متصل بان نکند که اعراب بدهد راء او را و مد
ندهد و لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و موالات داشته باشد
و بزبان اداء شود که خود صدای خود را بشنود و با قیام تام و استقرار
باشد و مقارن با نیت باشد و مستحب است بلند کردن هر دو دست
تا مقابل گوشها که اول بلند کردن الف الله را بگوید و تا گفتن الله
بحد بلند نمودن برسد و بعد از فراغ انها را پائین بیاورد و انگشتها

رو بقبله

در تکبیرة الاحرام

در احکام تکبیرة الاحرام است

را بهم وصل کند غیر انگشت کوچک و بزرگ و روی شکم کفهای دست
را رو بقبله کند و مخصوص بتکبیرة الاحرام این کیفیت نیست اگر
در همه تکبیرات بهمین کیفیت نماید مستحب است و باید تمام تکبیرات نیز
بلکه همه اذکار چه واجبه و چه مستحبه در حال قرار و استقرار باشد
پس تکبیرات مستحبه که غالب مردم در حال خم شدن و راست
شدن میگویند حکم باستحباب انها نمیتوان کرد بلکه اشکال
در نماز حاصل میشود مگر اینکه بقصد قربت مطلقه بگوید
واجب سیم قرائت است باینکه قرائت حمد و یک سوره واجب است
در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی و در رکعت سیم و چهارم مخیر است ما بین قرائت حمد
تنها و تسبیحات اربع و باید بزبان بخواند و خود بشنود و از مخارج
الفاظ شود یا بمعنی که بگوش اهل لسان برسد بگویند فلان حرف
را گفت و حرکات او را موافق عربیت ادا کند و باید از حفظ بخواند
و باید خود بخود بخواند و ملاحظه کیفیات قرائت که واجب است
در نزد اهلش مد واجب و ادغام و قواعد وقف و وصل بنماید و ملاحظه
کنند که کلمه را که بر زبان جاری میکند حرفی از آن را جدا نکند
که بر اول کلمه دیگر برند مثلاً بعد از ایاک مکث کنند تا انکه
کاف آن را بر سر نعبد بگذارد که کنعبد خوانده شود یا دال و هاء
در الحمد لله رب العالمین شود و در تشدید فوت ننماید که
چند حرف باشد و باید در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب
و عشاء مرد جهر بخواند و در دو رکعت اول ظهر و عصر اخفات

در قرائت است

بخواند و جهر آنستکه جوهر صوت ظاهر شود و زن مخیر است میان
جهر و اخفات در جائیکه بر مرد جهر لازمست اگر نامحرم صدای او را
نشنود و الا معین است اخفات و باید در وقت گفتن بسم الله
قصد سوره معین کند و همانرا بخواند پس اگر بسم الله گفت
بقصد اینکه بعد از فراغ تعیین سوره کند باطلست و اگر بسم الله
را بقصد سوره گفت و سوره دیگر خواند باطلست و هرگاه بسم
الله را بقصد سوره معین گفت بعد خاطرش رفت که کدام
بوده اعاده کند بقصد هر سوره که بخواهد بقصد قربت و اگر
بقصد یکی از دو سوره جحد و توحید گفت و بعد نداند که کدام یک بود
بقصد یکی معین از آن دو بسم الله را اعاده کند و سوره دیگر
نمیتواند بخواند و باید یک سوره کمتر بخواند و زیاده از سوره نخواند
لکن سوره الم تر و لایلاف یک سوره اند و سوره والضحی و الم نشرح
ایضا یک سوره اند ولی احتیاط نخواندن این سوره است در نماز
واجب و سوره که سجده واجب هست در آن هست نخواند و آنها
چهار سوره اند الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرء و اگر خواند
نماز باطل میشود و هرگاه کسیکه در نماز آیه سجده را شنید در
همان وقت بایما سجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعاده کند
نماز را و باید سوره بخواند که وقت گنجایش آنرا داشته باشد
و عدول نکند از سوره بسوره هرگاه بنصفش رسیده و عدول
از سوره توحید و جحد جایز نیست بمحض شروع در بسمله در
غیر دو رکعت اول مخیر است میان خواندن حمد تنها یا سه مرتبه

گفتن

گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و تسبیح
افضل است از حمد بلکه احتیاط خواندن تسبیح است و در مرتبه سوم
تسبیحات اربع را بقصد قربت مطلقه و مستحب است گفتن استغفر
الله ربی و اتوب الیه بعد از تسبیحات اربع و هرگاه شک در عدد
تسبیحات کرد بنا را بر اقل بگذارد و مستحب است گفتن استعاذه
پیش از شروع بقرائت در رکعت اول لکن آهسته و سوره توحید
و انا انزلناه را در فرایض ترک نکند واجب چهارم رکوع است
و آن از ارکانست و واجبست انکه خم شدن بحدی باشد که کف
دستها بسر زانو برسد و واجبست انکه از قیام خم شود و خم شدن
بقصد غیر رکوع نباشد و اگر بقصد غیر رکوع خم شد تا بحد رکوع
رسید باید راست شود و دو مرتبه بقصد رکوع خم شود و واجبست
که طمانینه داشته باشد یعنی قرار گرفتن همه اعضاء هر یک
بجای خود در حالت رکوع و واجبست ذکر خواندن و مقدار واجب
در آن سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
و احوط و اولی سه مرتبه گفتن ذکر کبیر است بقصد قربت و باید
تمام ذکر واجب با طمانینه باشد و اگر در حال قرار نگرفتن
سبحان الله یا ذکر دیگر را گفت نمازش باطل است و اگر چنین
شد اعاده کند ذکر را و نماز را تمام کند بعد اعاده کند نماز را و
واجبست سر برداشتن از رکوع بحد قیام و واجبست طمانینه در
قیام و اگر بی طمانینه بسجود رفت نمازش باطلست و مستحب است
تکبیر گفتن برای رکوع در وقتی و بعضی این تکبیر را واجب میدانند

پس احتیاطاً ترک نکند ثالثاً با اطمینان و آرام بودن بدن در ادای
گفتن آن و کف دست را بر سر زانوها گذاشتن راست بر راست
و چپ بر چپ که انگشتها را از هم دور نماید و اگر چه سر زانو
ها را با همه انگشتان و در حال رکوع زانوها را به پس ببرد
پیش نیاورد و پشت خود را راست بدارد که اگر قطره آب بر آن
بریزند شود بجای خود بماند و گردن را موازی پشت بکشد و
نگاه او مابین دو قدم باشد و دست راست را بر زانو پیش از دست
چپ بگذارد و زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد و چون از
رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریاء
والجود والجبروت و اگر کسی ممکن نشد او را رکوع باین قسم
خم شود بقدر امکان و اگر این هم ممکن نیست نشسته رکوع
کند که خم نماید پیشانی خود را بجائی که صورت او مقابل زانو
ها او بشود و بهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود و اگر
این هم ممکن نیست فی الجمله نشسته منحنی بشود و اگر ممکن نیست
بسر اشاره کند و اگر ممکن نیست بچشم اشاره کند و اگر ممکن
نیست بدل بگذراند رکوع را و ذکر بخواند واجب هفتم
سجود است و آن در شریعت پنج قسم است سجود نماز و تلاوت
و سهو و شکر و تعظیم اما سجده نماز پس از ارکان است و لازم
است در آن اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که پیشانی و دو
کف دستها و دو سر زانوها و دو سر انگشت بزرگ پاها و باید
این هفت موضع برقرار باشد و پیشانی مابین دستنگاه

که

در سجود است

حد سر پا برود ما بین دو جبین است و اقلا بقدر درهم از
آن مجموعاً بر زمین گذاشته شود با چیزی که از زمین روئیده
باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از زمین بیرون
آمده مثل طلا و نقره و سایر معدنیات جایز نیست و بر نان و گندم
و جو و لباس و پنبه و کتان جایز نیست و بر کاغذ سفید سجده
جایز است و شرط بودن آن از ما یصح علیه السجود در حالت امکان
پس اگر ممکن نشد شرط ساقط و سجده کند بر پنبه و کتان اگر
ممکن است و اگر ممکن نیست اگر معدنی ممکن است و وقت دارد
دو نماز کند یکی بر معدنی سجده کند و یکی بر پشت کف دست و اگر
در اثناء نماز ما یصح السجود علیه مفقود شد اگر وقت دارد نماز
را ابتدا کند و اگر ندارد بکیفیت مذکور عمل نماید و افضل همه
افراد ما یصح السجود علیه تربت سید الشهداء است و باید
آنکه محل پیشانی پاک باشد و برقرار باشد و باید پیشانی
گذاشته شود بر آن و حایلی نباشد و باید باطن کفها را بر زمین
گذاشت و اگر ممکن نشد ظاهر را بگذارد هر چه ممکن است به
گذارد و اگر نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نشود هر قدر دست
کسیان نزدیک است بگذارد و باید سر انگشتان بزرگ بر زمین
گذاشته شود و واجب است ذکر گفتن با سه سبحان الله یا
یک سبحان ربی الاعلی و بحمده و احوط سه مرتبه گفتن ذکر
کبیر است و واجب است آرام گرفتن بقدر ذکر چه واجب سجده
و باید مساوی باشد محل سجده با موقف مگر بقدر چهار انگشت

بنه و باید در حال ذکر هفت عضو در محل خود بر قرار
باشد و اگر جای سجده بر دو سجده زیاد کرد نماز باطلست و فراخ
سر برداشتن از سجدهٔ اوله و معتدل نشستن و طمانینه بجا آورد
در آن حالت و بعد بسجده دویم رفتن و مستحب است گفتن
استغفر الله ربی و اتوب الیه و تکبیر از برای سجده اول بعد از سمع الله
در حال ایستادن و از برای سجده دویم در حال نشستن بعد از استغفار
و دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین بگذارد و انگشتها را پهن کند و همه
انگشتها را بهم متصل کند مقابل روی خود بر زمین گذارد و چیزی که از
بدن خود بر چیزی بگذارد و اعضا را از هم جدا کند و ذراعها را
بر دارد و پاها را بگشاید و طرف بینی را بر زمین بگذارد و بعد از
راست نشستن الله اکبر بگوید و بعد از نشستن تورک نماید بعضی
بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد
و در حال برخاستن دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد و برخیزد
و اول زانوها را از جا بر دارد و بعد از آن دستها را و رفتن در حال
سجده رفتن زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین
بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و خود را بر زمین
بچسباند و اعضای خود را بهم متصل کند و یکمرتبه برخیزد و باید
بعد از سجده دویم بنشیند و آرام بگیرد و مستحب است که در حین
برخاستن بگوید اللهم بحولک و قوتک اقوم و اقعد یا بحول
الله و قوته اقوم و اقعد فصل بدانکه بعض خواندن آیه سجده
که در چهار سوره است یا مطلق شنیدن آن چه حایض و چه

در سجود تلاوت

جنب

جنب سجده واجبست و طهارت شرط نیست و ستر عورت اگرچه سنت
و مستحبست و قبله شرط آن نیست و لکن باید محل سجده از انما یصح
السجود علیه باشد و محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر
واجب نیست ولی مستحب است و این سجود فوری است و اگر چند
مرتبه خواند در هر مرتبه واجبست و اگر در حالت نماز شنید ایماء
سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی کند و نماز را هم اعاده کند
و هرگاه در سجده تلاوت باشد که دو مرتبه شنید سر بلند کند
دوم مرتبه بگذارد و نیت زاید در اول لازم شمار کند و بدانکه اصل سجده
رفتن بسجود که خود عبادتست بجا آنکه جزو نماز باشد یا سببی از اسباب
داشته باشد و هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بلای شیطان
را اینقدر نمی مالد مثل سجده و در حال تجدد نعمت و دفع بلا سجده شکر
مستحب است و سمتی سجده کافیست و لکن مستحب است دستها و سینه
و شکم را بر زمین بچسباند و فصل میان دو سجده شکر فرا دهد
با این طرف و آن طرف صورت بر زمین مالیدن و طرف راست را مقدم
دارد ششم از واجبات تشهد است و آن واجبست در هر نماز
دو رکعت سیم نیز و در چهار رکعتی بعد از دویم و چهارم و اقل واجب
ان اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و باید آنرا صحیح بخواند و کسی که
خوب نداند واجبست تعلیم و اگر وقت تنگ باشد بجود تشهد نیز
و صلوات هر نحو باشد اکتفا میشود و اگر این را هم نداند ترجمه
آنرا بزبان خود بگوید و اگر نتواند در دل بگذراند و باید

در سجده شکر

در تشهد

[illegible]

با اطمینان و آرام بگوید و اگر آرام نگرفته گفت هرچند الفاظ شهادتین
باطلست و اگرچه ذاکر جاهل باشد اگرچه جهلاً باشد و اگر سهواً کرده
تا برکوع نرفته برگردد و با استقرار بگوید آنرا و مستحب است قبل
از تشهد گفتن الحمد لله یا بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء الحسنى
کلها لله وخیر الاسماء لله و بعد از صلوات بگوید وتقبل شفاعته
وارفع درجته و بطریق تورک بنشیند ونگاه او بدامن خود باشد
ودست راست بر ران راست و دست چپ بر ران چپ با اتصال
انگشتان هفتم از واجبات نماز سلامست و مستحب است السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته پس در حکم و صفت الفاظ
خلاف بسیار است و مسئله در نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط
هم در آن بسیار مشکلست لکن احتیاط جمع نمودن هر دو است بقصد
قربت با مقدم داشتن السلام علینا و اگر خواهد یکی را ترک کند السلام علینا
را ترک نکند زیرا که السلام علیکم احتیاط است ترک نکند هشتم از واجبات
نماز ترتیبست بهمین ترتیب که ذکر شد پس اگر عمداً خلاف ترتیب کرد نماز باطل
است و عود بترتیب ثمر ندارد و همچنین جهلاً ولکن سهواً اگر عود بترتیب
کند ضرر ندارد اگر مستلزم زیادتی رکن نشود نهم موالات است یعنی
پی در پی آوردن اجزاء صلوة بر حفظ صورة باتصال عرفی و اگر ترک شد موالاة
بطریقی شد که محو صورت نماز شد چه عمداً چه سهواً نماز باطلست و اگر
کلمه شد عمداً مبطل است و سهواً اعاده کند آن کلمه را و اگر محو فعل شد اگر
آن فعل رکن است نماز باطلست و اگر غیر رکن است اعاده کند آن فعل را
فصل مستحب است قنوت و بعضی در نماز جهریه واجب دانسته اند

در احکام سلام

ترتیب است

موالات است

در قنوت است

اما الابتداء و سلام ... السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

وحل آن در رکعت دوم قبل از رکوع بعد از قرائت است و مستحب
است دستها را برابر روی نگاه دارد بصورتیکه پهن کند شکم آنها بجانب آسمان
پشت آنها بزمین و انگشت ابهام را از باقی جدا کند و باقی را متصل
کند و اگر فراموش کرد بعد از رکوع بجا آورد و اگر بخاطرش نیامد
تا سجود رفت هر وقت بخاطرش آید بجا آورد بعد از نماز و اگر شک
کرد اگر قبل از رکوع است بجا آورد و اگر در رکوع است اعتنا نکند
و هر ذکری و دعائی کفایت میکند در قنوت اگرچه افضل افراد
آن کلمات فرجست و سلام علی المرسلین را نگوید در کلمات
فرج و مستحب است قبل از قنوت تکبیر گفتن و مستحب است تعقیب
بدعا و ذکر و حمد و افضل آنها تسبیح فاطمه ع و آن ۳۴ الله اکبر
و ۳۳ الحمد لله و ۳۳ سبحان الله است و مقابل هزار رکعت است
و تعقیبات خاصه با فایده عظیمه بسیار است و در کتب ادعیه
مسطور است **فصل** در مبطلات نماز است و آنها سیزده است
اول حدث اصغر و اکبر هرچند در حرف آخر نماز باشد چه عمداً
و چه سهواً یا اختیاراً دوم خوردن و شرب در اثناء نماز با سعه
وقت سوم دست بستن بطریقیکه متعارف عامه است در نماز و عمداً
و سهواً در جمیع حالات نماز مکروه در حال تقیه چهارم گفتن آمین
بعد از حمد و در هر جای نماز عمداً و اگر سهواً شد سجده سهو بجا
آورد پنجم سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بی معنی
عمداً و یک حرف اگر با معنی باشد هرگاه سخن آدمی باشد اما قرآن
و دعا و ذکر مبطل نیست و سلام و تحیت کردن داخل در کلام آدمی

در تعقیب است

در مبطلات است

است عمداً مبطل است لکن جواب سلام بخصوص لازم است مثل
واجب شد اگر یکی از چهار صیغه باشد و آن سلام علیک و سلامٌ علیکم
و السلام علیکم و السلام علیک باشد و هرگاه بغیر این چهار صیغه
سلام کرد یا غلط سلام کرد جواب بگوید بیکی از این چهار صیغه تا
یا قصد دعا و نماز را هم اعاده کند باید فوراً جواب داد و اگر طول
کشید بعد جواب گفت نماز باطل میشود و اگر جواب نداد و مشغول
نماز بود باطل میشود و اگر ساکت ماند بقدر جواب بعد نماز
خواند معصیت کرده و لکن نماز باطل نیست و اگر طفل ممیز به سلام
کرد جواب بگوید و نماز را اعاده کند و مستحب است که عطسه
کند در نماز بگوید الحمد لله کما هو اهله و اگر عطسه کسی
دیگر را شنید باز مستحب است بگوید الحمد لله و اگر هم بگوید اللهم
ارحم خصوص تسمیت عاطس عیب ندارد و تکرار آیه و کلمه از باب
وسواس یا اضطراب باطلست نماز بجهت زیادتی ششم گردانیدن
بدن یا صورت بگردانیدن فاحش در اثناء نماز عمداً و سهواً
هفتم خنده قهقهه چه ظاهر شود صدا یا حبس کند صدا را
هشتم گریه که صدا دارد به صدا بجهت امر دنیوی و گریه از خوف
خدا عیب ندارد ۹ شک در رکعات ۱۰ زیادتی جزئی در آن
عمداً ۱۱ هر کاری که محو صورت نماز کند مثل رقصیدن و صدا کردن
پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارد و سکوت
طویل تا این جهت مبطلست و کارهائیکه ماحی نیست و رافع موالات
است فعل آنها مبطل است و افعالی که وارد شده است در نماز

معمول است بصورتیکه محو صورت و رافع موالات نباشد مثل کشتن
مار و عقرب و عصا برداشتن پیره مرد و برداشتن زن طفل خود
را و غیر اینها ۱۲ خوردن و آشامیدن هر چند قلیل باشد ۱۳ غلبه
و شطب کشیدن بدانکه قطع نماز واجب حرام است و در بعضی جاها
واجبست مثل خوف بر جان یا بر عرض یا بر جان کسی دیگر که محترم است
یا حفظ جان خود یا غیر موقوف باشد بر قطع نماز و اگر وقت وسعت
دارد و اگر کند از رد آنجا میرود یا اشتغال بنماز با اکتفاء با ایماء و اشاره
ممکن است میکند و اگر تلف مالی باشد پس اگر مال معتد به باشد قطع
جایز است و اگر نوعی باشد که بر او حفظ آن بجهت اسراف و تبذیر
و اجحاف باشد و مشغول نماز شد باطلست نماز و مستحبست در
جائیکه قطع میکند وجوباً یا جوازاً اینکه بگوید السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته

در نماز آیات

فصل در نماز آیات نماز آیات کسوف
و خسوف و زلزله و بادهای خوفناک و تاریکی خوفناک و صاعقه
و صیحه آسمانی و صدای خراب شدن دیوار و غیره و آتش آسمانی و از
چیزهائیکه غالب مردم بترسند چه آسمانی باشد چه زمینی باشد
و اگر از آنها بعد نماز هست واجبست همان وقت بقصد اداء بخوانند
و اگر وسعت ندارد همیشه اداست و نماز آیات دو رکعت است در
هر رکعتی پنج رکوع و اصل آنها مثل بنیت که نیت کند نماز آیات بجا
می آورم قربة الی الله و تکبیر بگوید و حمد و سوره بخوانند و رکوع رود
ذکر رکوع بخوانند سر بردارد بگوید الله اکبر حمد و سوره بخوانند و
قنوت بخوانند رکوع رود ذکر رکوع بگوید سر بردارد باز حمد و

سوره بخواند در کوع رود سر بر دارد حمد و سوره بخواند در کوع رود
سر بر دارد حمد و سوره بخواند سر بر دارد بگوید سمع الله لمن حمده
برود بسجود و هم چنین رکعت دوم و مستحب است با جماعت بخوانند و
بجهر مکتفی واجب مکرر بر حایض و نفساء والله العالم

در نمازهای مستحبه

فصل در نمازهای مستحبه اما نافله یومیه پس آن هشت رکعت نافله
ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت
نشسته نافله عشاء و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله
صبح و وقت نافله ظهر و عصر اینست که سایه شاخص که تازه بعد
می آید بقدر دو هفت یک شاخص بجا نافله ظهر و چهار هفت یک شاخص
بقدر نافله عصر و اگر غیر این وقت بکند بقصد قربت مطلقه بجا آورد
و او را بعد از نماز واجب بکند و وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب
تا زوال سرخی از مغرب و اگر غیر این وقت بکند بعد از نماز عشا با قصد
قربت مطلقه و نافله عشا وقت آن تا آخر وقت عشا است و نافله
صبح اول آن طلوع صبح کاذب تا بقدر دو رکعت مانده بظهور
سرخی طرف مشرق و جایز است با نماز شب بجا آوردن آن اگر
چه قبل از نصف شب باشد لکن مستحب است اعاده آن در وقت
و هشت رکعت نافله شب است و دو رکعت شفع است و یک رکعت
وتر است و نماز شب فضیلت بسیار دارد و خیر دنیا و آخرت
و وقت آن از نصف شب است تا صبح صادق و تقدیم آن بر نصف
شب جایز است از برای کسیکه میترسد بیدار نشود یا ملکی رد بکار خاص
شود و اگر در وقت ممکن است اعاده کند و اگر ممکن نشد در وقت

در خارج وقت قضا کند و اگر بیدار نشد و تنگ شد وقت نماز
همان شفع و وتر را بجا آورد و اگر تنگ بود همان وتر تنها بکند بدانکه
نماز بهترین اشیاء است و هیچ نماز به بهتر از نماز جعفر در صحت
سند و برای ان خاصیت نیست و کیفیت ان در زاد المعاد و غیره نوشته
است و هر که کسی نماز قضا بذمه دارد اگر نماز مستحبی را واجب کرده
بوده که اشکال ندارد و الا اگر مشغول بقضا است اهم حسب ندارد
و الا ترک کند والله العالم

در خلل نماز

فصل در خلل نماز است بدانکه خلل عبارتست از تغییر زیادی
و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو
یا نفس شک است و هرگاه عمداً یا جهلاً زیاد کرد یا نقص نمود جزء
نسبت بجزء یا شرط یا کیفیت عمداً و جهلاً نماز باطل میشود بجز
در خصوص جهر و اخفات لا زمه در نماز جماعت بغیر جاهل معذور
نیست و اگر سهواً زیاد یا کم شد اما بالنسبه بشرط طهارت پس نقص
ان سهواً مثل عمد و جهل باعث بطلان است و موجب قضاء و اعاده
است و بالنسبه بطهارت از خبث پس عمداً باطلست و جهلاً بالمسئله
ایضاً باعث بطلان است و جهلاً بالموضوع عیب ندارد و نسیان
موجب اعاده و قضاء است و اگر در اثناء نماز معلوم شد نجاست
یا در اثناء افتاد نجاست اگر ممکن است در اثناء نماز رفع کند از خود
و نماز را تمام کند و اگر ممکن نباشد پس اگر وقت دارد نماز را بهم
میزند و تطهیر میکند و اگر متنبق باشد همان طریق نماز را تمام میکند
و بالنسبه بشرط لباس و سر پس عمداً و جهلاً و نسیاناً و سهواً اگر

در خلل نماز

۳ کسی که جاهل بحکم است ... جاهل ... معذور ...

۴ ... نماز ... در وقت ... بعد ...

ترک شد هم باطلست و همچنین شرایط لباس مثل غصبیت و مأکول
اللحم بودن و حریر و طلا مگر در خصوص نجاست که اگر جاهل یا ناسی به
موضوع باشد عیب ندارد و در خصوص طهارت که ذکر شد
و بالنسبه بشرایط مکان هم ذکر شد و اما بالنسبه باجزاء پس اگر ارکان
باشد پس هرگاه رکنی را فراموش کرد و بخاطرش نیامد تا
در رکنی دیگر داخل شد پس نمازش باطلست و اگر قبل از دخول در
رکن است پس در تکبیرة الاحرام اعاده نماز است مطلقا و در رکوع
هر جا بخاطرش آمد برگردد و رکوع را بجا بیاورد ولی برگشتن تا
بحد قیام برسد بعد رکوع برود مگر آنکه از اول قیام بقصد رکوع نرود
و بعد از گذشتن از حد رکوع فراموش کرده بعد بسجده رفت بسجده
نرسیده یادش آمد برگردد بطریق انحناء تا بحد رکوع ذکر و طمأنینه
را بجا آورده نماز را بعد از اتمام اعاده نماید و همچنین هرگاه بر
سجده رسید و سجده اول را بجای آورد یادش آمد رکوع نکرده
اگر از قیام بقصد رکوع رفته تا بحد رکوع رسیده بعد یادش
رفت بطریق انحناء برگردد و اگر از اول فراموش کرده برگردد
بقیام و بعد برکوع برود و در هر دو بنا بر احتیاط اعاده کند نماز
را و اگر فراموش نمود چیزهائیکه در نماز واجبست بعمل آورده
ولکن بعض واجبات از سهو وا ترک کرد مثل ذکر و طمأنینه
اگر هنوز در حد رکوع است بجا آورد و اگر بعد از رکوع است محل
گذشته اعتنا نکند بعد از نماز دو سجده بجا آورد و نماز صحیح
است لکن در صورت فراموش نمودن طمأنینه در رکوع احوط

اعاده نماز است و هرگاه دو سجده را فراموش نمود اگر هنوز بحد
رکوع نرسیده برگردد و بجا آورد سجده ثانی را و نماز را تمام
بکند و اگر قرائت یا تسبیح خوانده است عوض آنها سجده سهو بجا
آورد و عوض قیامیکه بخواب کرده اینجا سجده سهو بجا آورد بعد
از نماز نماز را اعاده کند و اگر بعد از دخول رکوع بخاطرش آمد باطلست
و اگر یک سجده را فراموش کرد و پیش از رکوع رکعت دیگر بخاطرش
بیاید برگردد و بجا آوردن سجده لکن اگر نشستن بین السجدتین
را بجا نیاورده بنشیند و بعد بسجده رود و اگر بجای آورده همین طریق
بسجده رود و هرگاه یک سجده را فراموش کرد و بخاطرش نیامد
تا برکوع رفت نماز را تمام کند و بعد از نماز بلا فاصله قضا
سجده فراموش شده را مانند سجده نماز بجا آورد با جمیع واجبات
و شرایط و دو سجده سهو میکند و نماز را هم اعاده میکند و اگر
رکعت آخر نماز باشد تا سلام واجب نداده محل باقیست برمیگردد سجده
یا دو سجده را بجای آورد و نماز را تمام میکند و بجهت زیادتی تشهد
سجده سهو بجا می آورد و اگر سلام داده و لکن هنوز بر حالت معتبره
در نماز است و منافی بعمل نیاورده دو سجده یا یک سجده را بجا آورده
بقصد قربت مطلقه و بعد از آن تشهد و سلام را ثانیا میخواند
و سجده سهو بجهت زیادتی تشهد بجا آورد و سجده سهو بجهت فراموشی
سجده هم بجا می آورد و نماز را هم اعاده میکند و هرگاه بعد از نماز یقین
کرده که دو سجده در نماز فراموش کرده لکن نمیداند که هر دو
از یک رکعت بوده که نمازش باطل باشد یا از دو رکعت که صحیح باشد

71

دو سجده هر یک بر نیت رکعتی بجا آورد و سجود سهو برای هر یک
بجا آورد و نماز را اعاده کند و اگر سهواً سه رکعتی سلام داد اگر
قبل از منافی ملتفت شد برخیزد رکعت ناقصه را بجا آورد و عوض
زیادتیها سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از منافی ملتفت شد اگر
منافی عمد بسته باز برمیخیزد رکعت ناقصه را بجا آورد و سجده
سهو بجهت زیادتیها مثل تشهد و سلام بجا می آورد و از برای
زیادتی شک کلام شلا سجده سهو بجا می آورد و نماز را هم اعاده
میکند و اگر منافی عمد و سهو بعمل آمده مثل حدث نماز باطلست بعد از
طهارت نماز را بجا آورد و اگر تشهد اول را فراموش کرد اگر قبل
از رسیدن بحد رکوع بخاطرش آمد برمیگردد بجا می آورد و آنچه
بعمل آورده ثانیاً بجا می آورد و نماز را تمام میکند و سجده سهو برای
زیادتیها بجا می آورد و اگر بعد از دخول در رکوع بخاطرش آمد محل
گذشته نمازش را تمام نموده بعد از نماز بلا فاصله قضا تشهد را
بجا می آورد و دو سجده سهو میخوانند و مثل تمام تشهد است بعض
تشهد حتی و آل محمد تنها اگر قبل از رکوع هست قضا میکند و اگر جزو
اول است همه را میخوانند و اگر دوم است با ما بعدش و اگر جزو اخیر
است فقط آنرا میخوانند و سجده سهو بجا می آورد بقصد قربت مطلقه
و سلام داد و مرتبه میگوید و بعد دو سجده سهو بجا آورد و احتیاطاً
نماز را هم اعاده کند و اگر بعد از منافی عمد و سهو بود دو سجده سهو
کند ❊ و هرگاه یقین کرد یکچیزی فراموش نموده لکن نمیداند
که رکن بوده که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده یا از

72

در سجده سهو

واجبات دیگر بوده که سجده سهو تنها بجا آورد قضا سجده و تشهد بخواند
و از برای هر یک دو سجده سهو بجا آورد و نماز را هم اعاده کند اما کیفیت
دو سجده سهو پس این است که نیت میکند دو سجده سهو بجا می آورم از
جهة آن نقص یا زیادتی که اتفاق شده قربة الی الله و تکبیر بگوید
و مجموع شرایط نماز را داشته باشد و برود بسجود و باطمینان بگوید
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار
بگیرد و تکبیر بگوید ثانیاً بهمان طریق سجده رود و همان ذکر را بجا آورد
و بعد سر بردارد و تشهد نماز را بخواند و بعد بگوید السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و محل آن کلام بیجا سلام بیجا سجده فراموش شده
تشهد فراموش شده شک میان چهار و پنج بعد از رفع از سجده ثانیه
و قیام بیجا و نشستن بیجا بلکه هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاق افتاد در
نماز و هرگاه چند سبب اتفاق افتاد در نماز از جهة هر یک دو سجده
سهو بجا آورد و اگر همه سلامها را بی محل گفت از برای هر یک دو سجده
کند و باید فوراً باشد سجده سهو بلی اگر فراموش نمود هر وقت
که بخاطرش بیاید فوراً بجا می آورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً
ترک کرد معصیت کرده و نماز باطل نمیشود والله العالم

در احکام شک

فصل در احکام شک است اما شک در مقدمات نماز پس آن
گذشت اما شک در نماز پس آن بر سه قسم است یکقسم آن اعتبار
ندارد و آن هشت موضع است ۱ شک بعد از وقت پس اگر تمام
وقت گذشته و شک کرد که نماز کرده ام یا نخوانده ام بنا را بر عدم
کند یا اینکه کرده ام و صحیح است و اگر تمام وقت باقیست یا بعض وقت

ولو یک رکعت باقیست بایست بجا آورد و اگر کمتر از یک رکعت باقیست
اعتنا نکند ٣ شک بعد از فراغ پس اگر سلام نماز را داد و شک
کرد در رکعات یا در صحت و بطلان اعتنا ندارد و باید دانست
دفعی اعتنا ندارد که احتمال صحت برود یعنی یکطرف شک صحیح
باشد مثل چهار و پنج یا سه و چهار و اگر احتمال صحت نباشد مثل
سه و پنج و دو و پنج و شش اعتنا ندارد یعنی نماز را باید اعاده کند
٤ شک بعد از محل پس اگر شک کرد در نیت بعد از دخول در تکبیرة
الاحرام یا در تکبیرة الاحرام بعد از دخول در قرائت یا در قرائت بعد
از دخول در رکوع یا در رکوع بعد از دخول در سجود یا در سجود
بعد از دخول در تشهد یا دخول در قیام یا در تشهد بعد از دخول
در سلام یا در سلام بعد از خروج از نماز اعتنا ندارد اجماعا
بجهت اینکه اینها فعلی دیگر است اجماعا کلامیکه هست در این است
که آیا اجزاء قرائت هر جزئی فعلی دیگر هست یا نه والاحتیاط آنست که
اگر شک کرد در حمد بعد از دخول در سوره یا در اول حمد بعد از
رسیدن باخر آن یا در آیه سابق بعد از دخول در آیه لاحق یا
در اول آیه بعد از رسیدن باخر آیه بر گردد و مشکوک را
ان بخواند بقصد قربت مطلقه و خلافست که آیا دخول در
مقدمات فعل بعد یا فصل دیگر است یا نه مثلا اگر شک کرد
در رکوع در حال قیام مسلما محلش باقیست و اگر بعد از دخول
در سجود است مسلما محلش گذشته و اگر در حال هوی الی السجود
است و هنوز بسجود نرسیده شک کرد که آیا رکوع کرده ام یا نه

احتیاط آنستکه بر گردد و رکوع را بجا آورد و نماز را اعاده
کند مثال دیگر هرگاه نشسته است و شک کرد در سجود مسلما
محلش باقیست بجا آورد و اگر در حال قیام شک کرد مسلما محلش گذشته
و اگر در حال برخاستن و بلند شدن شک کرد احتیاط اینستکه
بر گردد و بجا آورد سجده مشکوک فیها را و نماز را اعاده کند
مسئله هرگاه شک کرد در فعلی و بجهت باقی بودن محل آن بجا آورد
بعد معلوم شد که بجا آورده بود آن فعل را اگر رکن است نماز
باطلست و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و دو سجده سهو بجا آورد
و همچنین اگر شک کرد در فعلی و بجهت گذشتن محل اعتنا نکرد
بعد معلوم شد که آن فعل را بجا نیاورده اگر محل سهوش باقیست
که داخل در رکن نشده بر گردد و بجا آورد و اگر محل سهو گذشته
اگر رکن است باطل و اگر غیر رکن است صحیح و دو سجده سهو بجهت
فراموشی آن چیز بجا آورد و اگر سجده و تشهد است و قضا کند
اولا بعد سجده سهو بجا آورد ٥ شک کثیر الشک که عرف
بگویند کثیر الشک است پس شک او اعتبار ندارد پس در هر جائیکه
در آن کثیر الشک است بنا را میگذارد بر آنچه بیشتر است مگر اینکه
صحیح نباشد پس در یک و دو بنا را بر دو میگذارد و در دو و سه
بنا را بر سه میگذارد مگر اینکه شک در رکوع باشد یا نماز
او دو رکعتی باشد بنا را میگذارد و در سه و چهار بنا را بر چهار
مگر اینکه سه رکعتی باشد بنا را بر سه میگذارد یعنی اگر شک در
وقوع فعلی کرد و محل آن باقی باشد مثل اینکه شک نماید که آیا

وضوء گرفته ام یا نه قبل از دخول در صلوة یعنی یا شک کند که
ایا نماز خوانده ام یا نه با بقاء وقت یا شک کند در خواندن حمد قبل
از دخول در سوره و همچنین بر گردد بجا بیاورد بعضی قریب مطلقه

٥ شک امام با حفظ ماموم امام رجوع میکند باو یا ماموم شک
کرد و امام حافظ باشد رجوع میکند بامام و ظاهر اینست که
در هر جا شک عارض شود میتواند مشغول بشود تا بمقامی
برسد که استعلام ممکن باشد و اگر هر دو شک کردند اگر متفق
است عمل کنند و اگر مختلف است اگر جامع داشته باشند مثل
آنکه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه بنا را
بر جامع که سه باشد بگذارند و تمام کنند و بعد اعاده کنند و اگر
جامع نداشته باشد مثل آنکه یکی شک کرد میان چهار و پنج و دیگری
میان دو و سه هر یک بشک خود عمل کنند و احتیاطا اعاده کنند

٦ شک زایل یعنی شکی که کرد اگر متبدل شد بظن یا علم اعتنائی
بآن شک نیست ٧ شک در نماز مستحبی است بین اقل و اکثر
مگر آنکه بنا باکثر باعث بطلان باشد بنا بر صحیح بگذارد
و بنا بر اقل مطلقا افضلست و اگر نافله را بر خود واجب کرده
این شک کرد بنا را بر اقل بگذارد و تمام کند بعد اعاده کند و اگر
واجب مستحب شد حکم واجب را دارد و احتیاط تمام کند بعد
اعاده کند ٨ شک در نماز احتیاط و شک در سجده
سهو است بنا را بر اقل بگذارد بهتر است و اگر شک در نماز
احتیاط کرد بعد از بنا گذاشتن و تمام کردن احتیاطا اعاده کند

اصل نماز را و قسم جمع و تمم دان صحیحست و اعتبار ظن بعد و ان در
ده اینده(؟) موضع است و همچنین اعداد نماز چهار رکعتی است

١ شک میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال رکعتین و نیست باطلست
نماز اگر تروی کرد و شک بر قرار شد ولی اگر مظنه یا علم حاصل
شد بیکطرف عمل کند و اگر بعد از اکمال است صحیحست و حد اکمال
خلافست احتیاط آنستکه در سجده دوم چه قبل از ذکر چه بعد
از ذکر چه بعد از سر برداشتن هر جا شک عارض شد تروی
کند اگر مظنه یا علم بیکطرف حاصل شد عمل کند و اگر شک مستقر
شد بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده و
دو رکعت نشسته بجا آورد بعد اعاده کند نماز را در هر سه جا

٢ شک میان دو و چهار الخ مثل سابق اگر قبل از اکمال شد و شک
مستقر شد و متبدل بعلم و مظنه نشد باطلست نماز و اگر بعد
از اکمال است صحیح است و حد اکمال همان خلاف سابق هست
پس در هر سه جا بنا را بر چهار و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
احتیاط ایستاده بکند و نماز را اعاده کند اگر این شک عارض
بشود در سجده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر ٣ شک میان دو
و سه و چهار انیهم(؟) مثل شک سابق که قبل از اکمال سجدتین
و بعد از تروی و استقرار شک و عدم تبدل آن بظن یا علم
باطلست و بعد از اکمال صحیحست که بعد از تروی و عدم تبدل
شک بظن یا علم بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا میاورد و بعد نماز

را اعاده میکند و همان خلاف در آنجا انجام هست پس در سجده آخر
قبل از ذکر و بعد از ذکر هم همین کار بکند ۴ شک ما بین سه و چهار
هر جاکه عارض شد تروی کند اگر مظنه یا علم باحد طرفین
حاصل شد عمل کند و اگر شک مستقر شد بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و بعد یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا می
آورد و نماز را اعاده میکند ۵ شک ما بین سه و پنج در حال قیام
تروی کند اگر مظنه یا علم حاصل شد باحد طرفین عمل کند و اگر
شک مستقر شد در همان حالت شک می‌نشیند شک بر میگردد به سه
و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و یک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا آورد و دو سجده سهو بجهت قیام بیجا بجا آورد
و نماز را هم اعاده کند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام تروی
کند اگر مظنه یا علم باحد طرفین حاصل شد عمل کند و اگر نشد
با همان حالت شک بنشیند شکش بر میگردد به سه و چهار بنا را بر
چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت ایستاده احتیاط
میکند و دو سجده سهو بجهت قیام بیجا بکند و نماز را هم اعاده میکند
۷ شک میان چهار و پنج در حال قیام تروی کند اگر مظنه یا علم حاصل
شد باحد طرفین عمل کند والا با همان حالت شک فرو نشیند بر
میگردد شکش به سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند
و یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بخواند و دو سجده
سهو بجا آورد و نماز را اعاده میکند ۸ شک میان چهار و پنج بعد
از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد بعد از تروی و عدم حصول
مظنه

مظنه
یا علم باحد طرفین نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجا می‌آورد
و نماز را هم احتیاطاً اعاده میکند ۹ شک میان پنج و شش در
حال قیام تروی کند اگر مظنه یا علم باحد طرفین حاصل شد
عمل کند و اگر نشد فرو می‌نشیند شکش بر میگردد به چهار و پنج
بنا را بر چهار میگذارد نماز را تمام میکند و دو سجده سهو بجهت
چهار و پنج و دو سجده سهو بجهت قیام بیجا و دو سجده سهو هم اگر
ذکر گرفته در حال قیام خوانده بجا آورد و نماز را هم اعاده کند
۱۰ شک میان سه و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دویم
بعد از تروی و عدم حصول مظنه یا علم بنا را بر چهار میگذارد
و عمل سه و چهار و چهار و پنج را بجا می‌آورد و نماز را اعاده کند
۱۱ شک میان دو و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دویم بعد
از تروی و حاصل نشدن مظنه یا علم باحد اطراف بنا را بر چهار
میگذارد و عمل دو و چهار و چهار و پنج که دو رکعت ایستاده و دو سجده
سهو واجب باشد بجا آورد و نماز را اعاده کند ۱۲ شک میان
چهار و پنج و شش در حال قیام بعد از تروی و عدم حصول علم یا ظن
فرو می‌نشیند شکش بر میگردد به سه و چهار و پنج که ذکر شد بنا
را بر چهار میگذارد و عمل سه و چهار که یک رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده کند و قسم سیم و آن باطل
است یعنی بعد از عروض شک و عدم حصول علم یا مظنه باحد
طرفین بعد از تروی نماز باطل است و آن بسیار است بلکه مرحوم شیخ
جعفر صاحب کشف الغطاء صد و بیست قسم ذکر کرده ولی مشهور

در شکوک باطله است

هشت صورت ذکر کرده اند اول شک در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و آیات هر گاه شک در رکعات باشد و شک در غیر آن از افعال مثل نماز یومیه است که ذکر شد ۲ شک در رکعات نماز سه رکعتی است که مغرب باشد ۳ شک در چهار رکعتی که پیاپی در میان باشد ۴ شک دو و سه پیش از اکمال ۵ دو و چهار پیش از اکمال ششم دو و سه و چهار پیش از اکمال ۷ شک در رکعات ۸ شک که احتمال زیاده از شش رکعت در آن باشد و لکن هر گاه در این صور تروی کرده مظنه یا یقین حاصل کرد بیک طرف عمل بمظنه یا یقین بکند و بعد نماز را اعاده کند احتیاطا و اگر در نماز شک کرده و نمیداند که کدام قسم از شکوک گشته یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده و دو سجده سهو بجا آورد و نماز را اعاده کند و کیفیت نماز احتیاط آنست که بعد از نماز بلافاصله بهمان طریقی که در نماز معتبر است از شرایط نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا می آورم از جهة فلان شک که کرده ام واجب قربة الی الله و تکبیر میگوید و حمد را میخواند آهسته حتی بسم الله را و دیگر سوره نمیخواهد و قنوت هم ندارد و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل می آورد هر گاه کسی شک کرد در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد و در اثناء نماز که شک کرده باطل کرد او را معصیت کرده و لکن نماز یکه بعد میکند صحیح است ولی اگر نماز مشکوک را تمام کرد و نماز احتیاط را نکرده اگر بخواهد نماز را اعاده

کند باطلست بلکه اگر حدث چیزی از او سر زند باز هم تکلیف او اینست که نماز احتیاط را بکند بعد از وضوء و اعاده کند نماز را هر گاه بعد از آن که شک کرد و بنا گذاشت و هنوز نماز را تمام نکرده بخاطر او آمد دیگر احتیاط بان بنا نیست بلکه بنا بر حفظ میکند اگر نماز او در تمام کردن محتاج بیک رکعت است آن را تمام میکند و اگر زیاد است اگر رکوع یا رکعت زیاد شده نماز باطلست و الا صحیح است و اگر بعد از نماز احتیاط فهمید نقص نماز را اگر نماز احتیاط موافق نقیصه است در کم و کیف نماز صحیح است و اگر موافق نیست در عدد یا وصف نقیصه را بجا آورد و نماز را اعاده کند و هم چنین است حکم اگر در اثناء نماز احتیاط فهمید و اگر بعد از نماز احتیاط فهمید تمامی نماز نماز احتیاط نافله حساب میشود والله العالم بحقیقة الحال

در قضاء است

فصل در قضاء نماز بدانکه هر کس که نماز فریضه اش را در وقت نخواند در حالتی که عاقل و بالغ و خالی از حیض و نفاس باشد و مسلمان باشد واجب است در خارج وقت بخواند با ترتیب اگر علم بترتیب داشته باشد و اگر جاهل باشد بترتیب تکرار کند تا علم حاصل کند مگر آنکه تکرار باعث عسر و حرج باشد پس اگر کسی پنج فریضه از او فوت شود پنج فریضه را مکرر در پنج شبانه روز بخواند و اگر قضاء از غیر باشد ایضا واجب است مراعات ترتیب اگر علم بترتیب داشته باشد و الا ساقط است و اگر چند نفر نماز قضاء از یکنفر بخوانند دو نفر در یک

نماز نخوانند و اگر فوت شده بود و قضا بر عهده دارد اول قضا بخواند
بعد از آن ادا و اگر چند نماز فوت شده و عدد شمار آن نداند بخواند تا علم
حاصل کند و باید ولی میت قضا کند از میت هر چه قضا شده از نماز و
روزه و مراد از ولی اکبر اولاد ذکور و اناث است که ارث میبرند اگر چه
ولو غیر بالغ و غیر عاقل باشد اگر چه ارث نبرد فعلاً بجهة مانعی مثل
قتل و میتواند کسی دیگر تبرعاً از میت قضا کند فضیلت در نماز جماعت
است و مستحب است جماعت در جمیع فرایض خصوصاً یومیه بل کل رکعة
احب الی الله من عبادة اربعین سنة و همینکه از ده گذشت اگر تمام عالم
جمع شوند از ثوابش عاجزند و در نوافل بدعت است مگر در استسقاء
و نماز عید و جمعه و قضاء متبرع از دیگری و معاده استحبابی و نماز
کسی که بومیه هر کدام باشد بعد دیگری از یومیه میتواند اقتداء کند
اگر چه مختلف باشند در حضر و اتمام و اداء و قضاء و کمتر عدد
جماعة منعقد میشود بدو نفر یکی امام دیگری ماموم ولو زن باشد
جماعة منعقد میشود در آن امام در حال رکوع و الحاق ایشان در
رکوع و اگر شک کرد در ادراک حکم کند بعدم پس نماز جماعت باطل
است مثل یقین نرسیدن و شرط است نبودن حائلی که منع کند از مشاهده
امام یا ماموم در جمیع احوال نباشد و تاریکی و غبار و منع از انعقاد
و حائل نیست چنانکه ماموین حائل نیستند بعضی مر بعضی را و
فرق نیست بین حدوث حائل با قدمش بلی حائل غیر مستقر مثل
شخصی که راه میرود میان صفوف حائل نیست و این شرط در
صورتیکه ماموم زن باشد و امام مرد معتبر نیست بشرط آنکه

مطلع از حالات امام باشد و نباید موضع امام بالاتر از موضع
ماموم باشد و بقدر کمتر از شبر عیب ندارد چنانچه اگر زمین
منحدر باشد و زیاد تر از دو انگشت و عبرت اینکه بلند تر نباشد عیب
ندارد چنانچه اگر ماموم بلند تر باشد عیب ندارد و مراد میکند
ربط میان امام و ماموم از میان نرود و باید دور نباشد ماموم از
امام بدوری معتد به بلکه زیاده از یک گام متعارف از ایستادن تا
وسر ماموم در حال سجده دور نباشد اگر چه در بین نماز حادث
شود بلی فصل و دوری بواسطه ماموین که اقتدا کرده باشند عیب
ندارد و باید ماموم مقدم بر امام بلکه مساوی با او هم نباشد و نباید
در همه حالات مقدم باشد و باید نیت اقتداء با امام معین کند
باسم یا صفت یا اشاره و نقل نیت با امام دیگر جایز نیست مگر
هر گاه عارض شد از برای امام چیزیکه منع کند از اتمام نمازش جایز
است تقدیم امامی دیگر و با او اقتداء کند و قصد نیت انفراد نکند
مگر هر گاه شغل ضروری باشد که آن وقت جایز است قصد فرادی و باید
ماموم ترک کند قرائت را در نماز اخفاتیه و مشغول ذکر بشود
آهسته و در نماز جهریه گوش بدهد بقرائت امام و قرائت نکند
و ذکر نگوید هر گاه میشنود قرائت را اگر چه همهمه اما باشد و اگر
نشنود قرائت و همهمه اما را قرائت بخواند بقصد قربت مطلقه
نه نیت جزئیه اما دو رکعت اخیره در چهار رکعتی و یک رکعت اخیره در
سه رکعتی پس بخواند ماموم یا حمد یا تسبیح را و باید در حال قرائت
امام مطمئن باشد و باید ماموم متابعت کند امام را در افعال یعنی

یعنی مأموم باشد فی الجمله افعالش با افعالش و اگر تخلف کرد مقدم شد
بر امام اما خوشدند دیگری را از امام اعاده بکند نمازش را و اگر سهواً مقدم شد
تدارک کند اگرچه رکوع باشد و زیادتی رکوع مغتفر است اینجا ولکن احتیاط
اعاده صلوة است اگر رکن زیاد شد و اگر هم برنگشت اعاده کند
نماز را و همچنین در اقوال واجب است متابعت خصوصاً در تکبیره و
باید جمیع اقوال غیر از قرائت را هم مأموم بخواند و اگر اقتدا در
غیر اولیین کرد قرائت را باید بخواند آهسته حتی بسم الله را و
اگر نرسید بخواند تا سوره عیب ندارد و اگر حمد را نرسید به
خواهد قصد فرادی کند حمد و سوره بخواند و میخواهد قطع کند
حمد را در رکوع کند با امام و بعد اعاده کند اما اگر در حال رکوع
اقتدا کرد قرائت ساقط است ولکن در رکعت دویم که رابعه
امام است قرائت را آهسته بخواند و اگر نتوانست حمد را تمام کند
مثل سابق است که ذکر شد و اگر شخص مشغول فریضه باشد و
نترسد اگر تمام کند بجماعت نرسد عدول کند بنافله اگر محل عدول
باقیست و زود نافله را تمام کند و در جماعت کند و اگر بنافله نکند
نمیرسد بجماعت جایز نیست عدول بنافله و شرط است اینکه امام
عادل باشد و عدالت صفت نفسانیه است که منع میکند شخص
را از معاصی کبیره و اصرار بر صغیره و طریق شناختن آن اینست که
دو عادل شهادت بر عدالت بدهند یا خود شخص مراوده
کند و بفهمد که این حالت در او هست و لو بطریق مظنه اجتناب
معاصی از کبیره و اصرار بر صغیره و منافیات مروه که بفهمد که این

از

از خوف خدا است و شرط است اینکه حرام زاده نباشد و نشسته از برای
ایستاده نباشد و همچنین مرتبه بالا به پست تر مثل نشسته بمضطجع
اقتدا نکند و متیمم از برای متوضی و صاحب جبیره از برای غیر آن جایز نیست
و استصحاب کند نجاست از برای غیر آن و قادر بکسیکه نمیتواند نیکو
قرائتش را جایز نیست و باید امام مرد باشد اگر مأموم مرد یا خنثی
باشد **فصل** در نماز مسافر است بدانکه لازم است نماز را شخص
قصر کند هرگاه هفت شرط جمع شد اول و دویم مسافت و قصد قطع
مسافت و مسافت هشت فرسخ است و هر فرسخی دوازده هزار قدم است
بذراع ید یا در یکروز برود چهار فرسخ و بیاید در همان روز و
باید مسافت یا بعلم باشد یا بشهادت دو عادل یا شیاع که موجب
اطمینان باشد و باید نماز را تمام کند اگر شک در مسافت کرد
مبدأ مسافت که باید حساب کند سور بلد است و منتهی جائیرا
جائیکه سور ندارد ولو محله در شهرهای بزرگ سیم استمرار قصد
یعنی از قصدش برنگردد و مردد نشود در رفتن چهارم اینکه قطع
نکند سفر را بقصد ماندن ده روز یا ماندن سی روز بی قصد یا عبور
بوطن پنجم سفر مباح باشد و غایت سفر حرام نباشد مثل سفر دزدی
یا خود سفر حرام نباشد مثل غلام گریخته اما اگر متضمن معصیت
باشد مثل سفری که در آن سفر غیبت بشود عیب ندارد شرط ششم
آنکه سفر را عمل خود قرار ندهد مثل مکاری و ملاح بشرط آنکه
سفرشان را که عمل خود قرار داده اند بقدر مسافت تکرار شود و سه سفر
پی در پی برود و ده روز نمانده باشد بقصد اقامه ولی دو سفر

در نماز مسافر است

دوتم جمع کند میان قصر و اتمام و در وطن هم ده روز پشت سر هم
نماند و در سفر عمل خود باشد که اگر غیر از سفر رفت مثل مکاری
سفر حج کرد احتیاطاً جمع کند و سفر کردن شغل دائمی او باشد که اگر
بعض اوقات مثل حمله دارها این ها کثیر السفر نیستند ۷ اینکه
از حد ترخص گذشته باشد و آن اینست که اینقدر دور شده باشد
که دیوار خانها یا سواد را نبیند و اذان را نشنود که اگر این قدر
دور نشده نمیتواند قصر بکند کما اینکه در وقت مراجعت تا اینجا
میتواند قصر بکند و اگر دیوار را دید یا اذان را شنید باید تمام
کند همینکه این هفت شرط جمع شد نماز قصر میشود یعنی ظهر و عصر
و عشاء هر یک دو رکعت میشود مگر در چهار جا که مسجد الحرام و مسجد
مدینه و مسجد کوفه و حائر حسین ع و در همین مواضع احتیاطاً تمام
شکسته خواندن است فصل در روزه است بدانکه روزه باز داشتن
است خود را از ده چیز از اول صبح صادق تا مغرب شرعی با
فرمان بردارئ خداوند و تعیین آن اگر متعدد باشد بنماید و نیت قربت
او غیره بنماید اگر روزه نیابتی باشد و در ماه رمضان روزه غیر از
آن واقع نمیشود و محل نیت نزد طلوع فجر صادق است و در شب اگر نیت کند
و قصد خلاف نکند تا صبح صحیح است و شب اول ماه رمضان نیت مجموع
کند و در هر شب هم تجدید کند نیت را و لکن روزه مستحبی تا ظهر
میتواند نیت کند و روز مشکوک از ماه شعبان یا اول رمضان را
نیت قربت بگیرد و واجب است که مستدام بدارد نیت را تا غروب
و نیت قطع و قاطع نکند و تردید حاصل نکند و مفطرات ده چیز

است

در احکام روزه است

در احکام روزه است

۸۶

است اول و دوم خوردن و آشامیدن اشیاء معتاده و غیر معتاده
سوم جماع کردن از برای مرد و زن قبلاً یا دبراً واطی و موطوء زاوند
یا مرده یا کوچک یا بزرگ بهیمه و غیر آن و محقق میشود به دخول حشفه
یا انزال و غیر آن ۴ دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه و فاطمه و انبیاء
و اوصیاء چه دنیوی چه دینی چه فتوی چه غیر آن چه برگردد
چه برنگردد چه اسناد بدهد چه ندهد چه توبه کند
یا نکند چه عربی چه غیر آن چه لفظ چه اشاره چه کتابه چه کتابت
۵ فرو بردن سر بتمامه در آب و غیر آب از مایعات و آب مضاف و اگر
جنابت کرده صائم بطریق ارتماس هم غسلش باطل است هم روزه اش
و نسیاناً و قهراً باطل نیست ۶ رسانیدن غبار یا ایستادن آن در حلق
غبار میرسد باد چه غلیظ باشد چه رقیق چه غبار آرد و چه غیر
آن چه خودش غبار را حرکت دهد و جاروب کند یا غیر آن و لکن
با نسیان یا غفلت یا قهر مبطل نیست و دخان تنباکو و قلیان هم چنین
مثل غبار است ۷ عمداً باقی بودن بر جنابت تا فجر و صبح کردن در
حال جنابت اگرچه عمداً نباشد از برای واجب غیر معین مثل قضا و غیره
کردن غسل جنابت و حیض و نفاس و جنب شدن در وقتیکه وسعت
غسل و تیمم نداشته باشد و اگر مراعات وقت کرد و مظنه سعه
داشت و جنب شد بعد معلوم شد تنگی وقت عیب ندارد و اگر
مظنه نمود که وقت دارد و لکن مراعات نکرد آن روزه را قضا نماید و
اگر کسی آب ندارد یا مانع از استعمال آب داشته باشد باید تیمم کند
و اگر نکرد روزه اش باطل است و اگر کسی صبح کرد عمداً اگر میداند که

[illegible]

اندیش بوده مثل کسیکه صبح کرده جنباً روزه قضا که وقتش تنگ
نیست نمیتواند بگیرد و اگر نمیتوانند پس مثل کسیکه در روز محتلم
شد یا بیت روزه برود غسل کند و ضرر بروزه اش ندارد و چه قضا
موسع چه غیران چه مستحب باشد و مستحاضه متوسطه و کثیره
غسلش را مقدم بر فجر بکند و اگر جنب شد در شب و خوابید بقصد
غسل کردن پیش از طلوع فجر پس اگر بیدار شد قبل از طلوع فجر واجب
است غسل و اگر بیدار نشد عیب ندارد و اگر بیدار شد دوم مرتبه
خوابید روزه اش باطلست و اگر همان مرتبه اول نخوابید بدون
نیت غسل و بیدار نشد تا صبح روزه اش باطلست و کفاره بر او
لازم نیست ٨ استمناء و آن بیرون آمدن منی است بطوریکه باعث
بیرون آمدن آنست مثل بوسه و نظر و غیران و حقنه کردن بچیز
آبکی و بچیز خشک و بر یختن دواء در احلیل و هرچیزکه برسد
به باطن و حاصل بشود یا نه غذاء ١٠ عمداً قی کردن اگرچه بسبب
قی کردن دوا در شب حاصل نماید و کراهت دارد برای صائم چشیدن
شئی و نشستن زن در آب و تر کردن جامه و کندن دندان و دهن
خون کردن و مستحب است مسواک کردن بچوب خشک و لکن
دوم مرتبه چوبیکه باب دهن تر شده نبرد در دهان او از خشک
کند و مسواک کند با او و آب دهن اگر زیاد شد فرو نبرد و فضلات
سر و سینه را عمداً فرو نبرد اگرچه بفضاء دهن نرسیده باشد و
اگر از دهن بیرون آمد و فرو خورد روزه باطلست و کفاره جمع واجب
است اگر عمداً باشد و همچنین آب دهن بلکه اگر بمسواک یا سنگی

یا دیتما

یا دیتما فی بیرون آورد آب دهن را بعد دوره دهن کرد و با آب دهن
مخلوط شد و فرو خورد روزه اش باطلست و همچنین هرگاه شور با
را چشید یا طعام را جوئید یا آب مضمضه بعد بالسان زوجه اش را
مکید و آب دهن ممزوج با او شد روزه اش باطلست اگر فرو خورد
آب دهن را و همچنین اگر خون ممزوج شد باب دهن یا بقایا یا
طعام را خورد که در دهن طعم روزه باطلست و کفاره جمع لازم نیست
و همچنین بقایای فی یا ارو قیرا اگر فرو خورد روزه باطل و کفاره جمع
لازم نیست و تمام این ده چیز که ذکر شد غیر از بقاء بر جنابت که
روزه را باطل میکند هرگاه عمداً واقع نشود نه نسیاناً و نه سهواً
و نه اکراهاً و باعث کفاره هم هست مگر قی کردن که باعث
قضا علمست و کفاره ماه رمضان بنده آزاد کردن یا دو ماه روزه
گرفتن پی در پی یا شصت مسکین طعام دادن و مراعات ترتیب نکند
و اگر افطار بر حرام کرد هر سه را باید بدهد و اگر بسبب کفاره متعدد
شد کفاره متعدد میشود و کسیکه افطار کرد در ماه رمضان و حلال
بداند کافر میشود و اگر حلال نداند تا سه مرتبه تعزیر میکنند
و در مرتبه چهارم مرتد میشود قتل او واجب میشود و اگر جماع کرد
با زوجه اش باکراه دو کفاره لازم نیست فصل واجب است قضا
نه کفاره در ماه رمضان بچند چیز اول کسیکه سهو کرده در
صبح و مراعات نکرد با اینکه قدرت داشت بر نگاه کردن بعد
معلوم شد که صبح طالع شده بود اگرچه اعتماد بقول دو عادل
کرده باشد دویم هرگاه کسی باو خبر داد که صبح طالع شده و لعتنا

واشتباه نکرد بگمان سحر و سحری خورد بعد معلوم شد ز اسب تسکینه
واکر دو عادل باو کفتند و اعتنا نکرد هم قضا و هم کفاره دارد بلکه یک
عدل البته هر کسیکه افطار کرد باخبار عادلی یا دو عادل بی دخول شب
و تحقیق نکرد و اکر بقول کسیکه نمیشود نقض آن یا و افطار کرد هم قضا
لازمست هم کفاره هرکاه کسی قطع کرد بدخول شب بواسطه تاریکی
و بخوان بعد معلوم شد خطا نش و اکر قطع نکرده افطار کرده هم قضا
و هم کفاره لازمست و هرکاه مضمضه کرد بجهة خنک شدن و دو
رفت بحلق او و رسید یا بلع کرد نسیاناً یا مضمضه کرد عبثاً یا استنشاق
کرد و داخل حلق او شد بجهة خنکی یا عبث و اکر مضمضه کرد بجهة وضو
یا غیر آن از موارد دیکر مستحب است بدهن را فرو ندهد تا سه مرتبه
بیرون نبرود بسیار خوبست و غیر ماه رمضان هم اکر معین شد مثل
اوست در این احکام و کراهت دارد از برای روزه دار دست بازی با زن
کردن و سرمه کردن و حجامت و فصد کردن و حمام رفتن اکر احتمال
ضعف بدهد و انفیه کشیدن اکر بداند بجوف نمیرسد و الا حرام
و باعث قضاء و کفاره است و بوسیدن کلها

فصل روزه بر چهار قسم است روزه واجب و آن هفت است روزه ماه
رمضان و کفاره و قضاء و بدل قربانی در حج تمتع و نذر و عهد و یمین و
روزه روز سیم اعتکاف و روز یکه نماز عشای شب پیش بواسطه
خوابیدن تا نصف شب نخوانده باشد و روزه مستحب بسیار است
در کتب دعیه متعرض شده و روزه مکروه روزه روز عرفه از برای
کسیکه او را از خواندن دعاهای عرفه ضعیف کند یا اول ما بعد

از نصف قربان از برای کسیکه در منی هست و روز آخر شعبان بقصد
رمضان و روزه وفاء بنذر معصیت و روزه سکوت و روزه وصال
و روزه واجب در سفر فصل روزه بر غیر بالغ و دیوانه و حایض
و نفساء واجب نیست و از مست و بیهوش و مسافر و مریض صحیح نیست
ولکن قضای آن بر اینها لازمست مکر بر مریضی که مرضش تا سال دیکر
طول بکشد که قضاء بر او لازم نیست ولیکن عوض هر روزی یک مد
طعام بفقیر بدهد و مستحب است تمرین نمودن طفل ممیز یکه طاقت
داشته باشد و حایض و نفساء هر وقت که بغروب حیض پاک
بشود روزه اش باطلست فصل و هلال ماه شناخته میشود
برؤیت و بالتواتر و شیاع مفید العلم و ببینه شرعیه و بحکم حاکم
اکر معلوم نباشد خطاء او و قضاء روزه فوری نیست ولکن قضا
ماه رمضان تا رمضان دیکر نرسید باید کرد و کسیکه روزه واجب
بر ذمه دارد نمیتواند روزه مستحبی بکیرد و قضاء روزه که از
پدر و مادر فوت شده پسر بزرک بکیرد و کسیکه نیت روزه قضا
ماه رمضان میکیرد یا نذر غیر معین و مثل اینها تا ظهر میتواند بخورد
اکر وقت آن تنک نشده باشد اما بعد از ظهر پس حرامست افطار و
واجبست کفاره اکر روزه قضاء باشد و کفاره آن مثل کفاره ماه رمضان
است بنابر احتیاط فصل در زکوة است و آن واجبست و انکار
دین است و منکر آن کافر است و کسیکه منع کند خیراط ان انکار
مؤمن است و نه مسلم و میمیرد بدین یهود و یا نصارا و ثواب
فاعلش بسیار است و عقاب تارکش بشمار در زکوة در نه چیز

در نصاب نقد است

سال ۷ سوم یعنی با اینکه این چهارپایان چرنده باشند در تمام سال
۸ آنکه این چهارپایان کارکن نباشند در تمام سال ۹ آنکه گذشتن سال
معتبر است در چهارپایان و نصاب طلا بیست دینار است و هر دینار
هجده نخود است و زکوة آن نه نخود طلا است و نصاب دوم چهار دینار
است و در آن وزن هفت جو طلا است و نصاب نقره دویست درهم
و در آن پنج درهم است و نصاب دوم چهل درهم است و در آن یک
درهم است و اگر از مجموع ربع عشر بدهد کافیست و باید طلا و نقره
مسکوک باشد بسکه که باشد و نصاب گندم و جو و خرما و مویز

در نصاب غلات است

سیصد صاع است و هر صاعی ششصد و پانزده مثقال است بمثقال
بیست و چهار نخودی و بمن شاه که هزار و دویست و هشتاد مثقال
بیست و چهار نخودی است صد و چهل و چهار من الا چهل و پنج مثقال
پس اگر آب بیخ میخورد مثل قنات و نهرها از عروق خود میخورد یا آب
آسمانی مثل دیش ده یک است و اگر بدلو و شتر میکشند بیست یک است
اگر هر دو باشند هر کدام غالب است بدهند و اگر هر دو مساوی بیست
پانزده یک است و وقت تعلق زکوة وقت انعقاد حبه است در گندم
و جو و وقت احمرار و اصفرار در نخل و خوشه بستن در انگور و وقت
اخراج در گندم و جو وقت صاف شدن است و در خرما وقت چیدن
آن و وقت مویز وقت چیدن مویز و اگر خواست مالک رطب و انگور
بچیند زکوتش را بیرون کند بعد تصرف کند و بعد از اخراج حصه سلطان
کم باسم مالیات دیوانی میگیرد آنچه میماند اگر بقدر نصاب است زکوة
بدهد و مصرف زکوة فقراء و مساکین و ایشان کسانیند که خارج سال

واجب است گوسفند و گاو و شتر و طلا و نقره و گندم و جو و خرما
و مویز و مستحب است در هر چه از زمین میروید و کیل و وزن می
شود حتی اشنان و در مال التجاره و در مادیان ابض مستحب است

در نصاب گوسفند است

و شرایط وجوبش نه چیز است اول بلوغ ۲ عقل ۳ حریت ۴ ملکیت
۵ تمام تمکن از آن ۶ نصاب نصاب گوسفند پنج است اول چهل و
در آن یک گوسفند است نصاب دوم صد و بیست و یک و در آن دو
گوسفند است سیم دویست و یک و در آن ۳ گوسفند است ۴
سیصد و یک و در آن چهار گوسفند است ۵ چهارصد گوسفند
از هر صد گوسفند یک گوسفند

در نصاب شتر است

نصاب شتر دوازده است پنج آن هر یک پنج است در هر یک
یک گوسفند ششم بیست شش و در او است یک بنت مخاض شتر ماده
یکساله که داخل در سال دوم شده باشد ۷ سی و شش و در آن
شتر ماده داخل در سال سه است ۸ چهل و شش و در او است شتر
ماده داخل در سال چهار ۹ شصت و یک و در او است شتر ماده
داخل در سال پنج ۱۰ هفتاد و شش و در آن دو شتر ماده داخل
در سال سه ۱۱ نود و یک و در آن دو شتر ماده یا در سال چهار
۱۲ صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه یک شتر ماده یا در چهار
یا در هر چهل شتر ماده یا در سه و ملاحظه مطابقه بکند پس

در نصاب گاو است

در صد و بیست چهل را حساب کند و در صد و پنجاه پنجاه را حساب
کند و در صد و هشتاد هر دو را حساب کند و نصاب گاو دو تا
۱ سی ۲ چهل پس در سی گاو یا در دو سال و در چهل گاو یا در سه

خود شان را فعلاً و قوةً نداشته باشند که مؤمن باشند و شیعه اثنا عشری
و صاحب اعتقاد صحیح و عادل و واجب النفقه نباشد مثل پدر و مادر و جد
و اولاد و جد و جده جد و اولاد اولاد و همچنین و زن دائمی و مملوک و هاشمی
نباشند اگر زکوة از غیر هاشمی است بلکه مطلق صدقه واجبه را
بهاشمی ندهند و به فقیر زیاد تر بدهند و اگر در بلد فقراء باشند
بغیر آن بلد نقل نکنند و اگر نقل کرد ضامن است اگر تلف شد
و اگر نباشد نقل کنند و مصرف نقل را از خود بدهد نه از مال زکوة
و اگر نقل باذن فقیه باشد ضامن نیست اگر تلف شد و بهتر آنست
که مجتهد او را وکیل کند در قبض بعد نقل کند و اگر از فقیر طلب دارد
میتواند حساب کند عوض زکوة اگرچه فقیر در بلد دیگر باشد
و این نقل نیست و بیک فقیر دفعة هرچه بدهند از مال زکوة
زیاد تر از حد غنی باشد عیب ندارد و لکن بقدر کفایتش بیشتر
ندهند احتیاطاً و اگر تدریجی بدهند همینکه بمؤنة سالش رسید
زیاد تر حرامست و واجبست در وقت دادن زکوة قصد قربة و تعیین
و قصد وجوب و ندب احتیاطاً

فصل در زکوة فطره واجب
است بر مکلف حری که غنی باشد فعلاً یا قوةً مثل کاسبی که مال
قوت سالش باشد بالقوه و لکن فقیر بدیه زاید از مؤنه شب و روز
باشد احتیاط آنست که بدهد و اگر یک صاع زیاد تر از قوت یکشبانه روز
نداشته باشد دور بزند بر عیالش بعد بدهد بغیر و واجبست از جانب خود
و عیالش از زن و فرزند و والدین و برادر و جد و غیر اینها از اقارب و اجانب
حتی اسیر و مهمان که پیش از دخول ماه شوال و لو بیک لحظه مهمان

در زکوة فطره است

مثل

شده باشد و فرقی نیست در عیال میان صغیر و کبیر و آزاد و بنده و

مسلمان و کافر و شرطست که نان خور او باشد و اگر مالک مملوکی شد یا
طفلی متولد شد قبل از هلال شوال مقارن هلال فطره اش واجب
است و لکن مهمان غنی بایست خودهم بدهد و زن و غلام اگر عیال
غیر هم باشند هم آنکه او زوج بدهد و هم غیر و اگر زوج فقیر باشد و
زن غنی زن از خود بدهد و از آنچه غالب قوتست از اجناس اربعه
که گندم و جو و خرما و مویز و غیره باشد بدهند یا قیمت او را بدهند و
مقدار دادن یک صاع است و صاع ششصد و پانزده مثقالست
بوزن بیست و چهار نخود و مصرفش مصرف زکوتست و اگر زکوة
فطره را و زکوة مال را بدهد بفقیه جامع الشرائط بدهد بهتر است
و بفقیر کمتر از یک صاع یا قیمت او نداده هند والله العالم

فصل در خمس است و کسیکه یکدرهم یا کمتر را اگر نداند داخل
در ظالمین و غاصبین آل محمد است و کسیکه حلال بداند داخل کافر
است و خمس در هفت چیز است اول هر غنیمتی و مالی که از کفار
حربی پیدا شود یا جواهری که از دریا افتاده باشد یا بدزدی و مکر
از حربی گرفته باشد یا بوسیله ربا و دعوی باطل گرفته باشد
از حربی یا جنگ کرده باشد باذن امام یا بجهة حفظ بیضه اسلام
یا انطباع کرده باشد بر سر مسلمین یا فدیه و جزیه از آنها بگیرند
یا حق مصالحه یا مقتولی را برهنه کرده باشد و لی شرطست در غنیمت
آنکه مغصوب از مسلم یا ذمی یا معاهد نباشد و ناصبی هم حکم حربی
دارد و مالش حلال و خونش مباح و در مالش خمس اگر بدست

در خمس است

مسلمان آمد دوم معدن مثل طلا و نقره و فیروزه و نفت و آهن و جیوه
و زیبق و مس و یاقوت و زبرجد و عقیق و سلیمانی و قیر و کبریت
و نمک و زاج و زرنیخ و آهک و سنگ مرمر و سنگ مشهد و امثال
اینها بشرط آنکه بعد از اخراج مؤنه و تصفیه به بیست دینار قیمتش
برسد و احتیاط قیمة یک دینار است اگرچه جماعتی شریک باشند و نصیب
هر یک باین قدر نرسد اگرچه صاحب معدن طفل یا مجنون باشد
ولی باید بدهد سیم گنج است و آن چیزیست که عرف بگوید او را
گنج و باید خمس او را بدهد اگر بحد نصاب که بیست دینار برسد در
طلا و دویست درهم در نقره اگرچه بدفعات هم برسد و آنچه در
شکم ماهی یا حیوان دیگر پیدا بشود داخل در گنج است چهارم غوص
است یعنی آنچه بیرون آید بغوص و غوص در آب از جواهر و در بشرط
آنکه قیمت آن بیک دینار برسد پنجم آنچه از مؤنه سال زیاد بیاید
از صناعات و زراعات و تجارات و غیر اینها از کاسبیها اگرچه
هیزم کشی و عسل جمع کنی و کتیرا کندن و امثال اینها باشد یا نماء ملکی یا آنچه
کوسفند می شیر یا زیاد شدن قیمت و غیر اینها و هبه و هدیه
و ارث و جایزه و مهر و عوض خلع که زن بشوهر میدهد و خمس
تعلق بعین میگیرد در همه پس آنچه زیاد شد از مؤنه سال باید
خمس او را بدهد یا قیمت او را پس نمیتواند تصرف کند تا خمس
ندهد ششم زمینی که ذمی از مسلمان بخرد یا منتقل شود بسوی
ذمی بعوض ولو نخرد چه زمین زراعت باشد چه مسکن باشد
چه مفتوح العنوه باشد و همینکه خرید باید خمس بدهد اگرچه

نقد کند او را یا اقاله یا خیار غبن یا غیر اینها از خیارات و حل و نقصا
و تملیک شرط نیست در اینجا هفتم حلال مخلوط بحرام و نشناختن صاحب
و ندانستن قدرش که اگر صاحب یا قدرش را بدانند ولو در حدی
محصور باشد باید حلال بود به بطلبید و بدهد یا بمصالحه
هر قدر هست و اگر قدرش را بدانند و صاحبش نشناسد حکم مجهول
المالک دارد و اگر صاحبش بدانند و قدرش را ندانند باید تخلص
بتطلیب ولو بصلح مسئله در خمس حول معتبر نیست حتی در ارباح
مکاسب میتوانند روز بروز بدهد مسئله خمس را دو قسمت باید
بکنند نصف آن سهم امام ع است که باید بنائب وی برسد که مجتهد
جامع الشرائط باشد و نصف دیگر آن باید بسادات فقیر از ایتام
و مساکین و ابن السبیل که فعلا فقیر باشد و لازم نیست بسطش بر همه
بلکه تخصیص ببعضی دون بعضی جایز است چه زن باشد هاشمی
یا مرد باشد ولیکن زیاد تر از خارج سال نباشد آنچه میگیرند و باید
و باید مؤمن باشند و عادل باشند و متجاهر نباشند بفسق
که بغیر اهل آن بدهند و میتوانند از عین بدهد یا قیمت بدهد
ولکن چون فی التقسیم نمیشود مگر بعد از تصحیح بدست مستحق یا حاکم
شرع والله العالم   فصل در حج است و آن واجبست از
برای مستطیع در عمری یکمرتبه و واجبست فوراً در سنه استطاعت و
تأخیرش کبیره مهلکه است و کیفیت آن اجمالاً از برای بعید اینست
که محرم بشود از میقات بعمره تمتع بعد داخل بشود بمکه معظمه و
طواف کند هفت مرتبه یکدفعه بعد دو رکعت نماز طواف در

مقام ابراهیم بخواند بعد سعی کند بین صفا و مروه هفت مرتبه بعد دو
مرتبه هفت مرتبه دور خانه کعبه طواف نساء کند لا بوقت تقصیر کند
و براو حلال میشود آنچه باحرام حرام شده بعد روز هشتم احرام حج ببندد
از خود مکه باحرام حج بعد میرود بعرفات و از ظهر عرفه تا غروب
آفتاب در آنجا وقوف کند بعد کوچ کند و برود از عرفات بسوی مشعر
الحرام پس شب را در آن مشعر بماند و وقوف کند در مشعر بعد از طلوع
فجر بعد از آفتاب برود بسوی منی پس رمی کند اول جمره عقبه را بعد نحر
کند یا ذبح کند هدی خود را و بخورد هدیه از او بعد سر تراشد
یا تقصیر نماید و همان روز عید بیاید بمکه سوطواف کند طواف حج را
و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بخواند و سعی بین صفا و مروه
بنماید و دو مرتبه برود در مسجد الحرام و طواف نساء بنماید و دو رکعت
نماز طواف بکند دو مرتبه عود نماید بسوی منا پس شب یازدهم و
شب دوازدهم و شب سیزدهم آنجا بیتوته نماید و در روزهای آنشب
که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باشد پس رمی جمرات ثلث را بنماید و
قبل از ظهر سیزدهم کوچ کند و حجش تمام شد این اجمال حج اما تفصیل
رجوع کند بمناسک مرحوم حجة الاسلام شیخ مرتضی انصاری قدس سره که
موافق احتیاط است والله العالم **فصل** در بیع است یعنی خرید
و فروختن اکثر بیعها را نمیخوانند معاطات میشود و تا مادام که ثمن یا مثمن
باقی است میتوانند فسخ کنند و اگر صیغه خوانند که فروشنده بگوید
بعت و خرنده بگوید اشتریت بیع لازم میشود و نمیتوانند فسخ کنند مگر
آنکه شرط خیار فسخ کنند یا از برای خرنده یا فروشنده یا هر دو یعنی

در بیان سعی

شرط تا فلان وقت که شرط کنند یا بیع حیوان باشد که تا سه روز خیار
فسخ دارد یا معیوب باشد مبیع یا مغبون باشند و باید خرنده و فروشنده
بالغ و عاقل باشند و رشید باشند و معامله طفل و دیوانه و سفیه
باطل است و ثمن و مثمن معلوم باشند یا به کیل یا بوزن اگر مکیل و
موزون باشند یا بعدد اگر معدود باشد و اگر از یک جنس باشند باید
مساوی باشند که اگر یک طرف زیاد شود ربا میشود و باطل و حرام است و اگر
هر دو نقد است و تأخیر ندارد نقد است و اگر ثمن تأخیر دارد نسیه است
و اگر مثمن تأخیر دارد سلف است و تأخیر هر دو باطل است و مکیل و
موزون را بی کیل و وزن و معدود را بی حساب فروختن و خریدن حرام و باطل
است مگر آنکه مصالحه کنند **فصل** در اجاره است و آن تملیک
منفعت است مثل منفعت خانه و بستان و حیوان و امثال اینها
و صیغه اجاره و صیغه اش اینست که اجاره دهنده بگوید آجرتک
هذا البستان بالمبلغ الفلانی فی المدة الفلانیة و اجاره کننده بگوید قبلت
هکذا و باید هر دو عاقل و بالغ و رشید باشند و جایز التصرف باشند
و باید منفعت و مال الاجاره معلوم باشند و این عقد لازم است فسخ
نمیشود مگر آنکه هر دو فسخ کنند یا شرط کنند مثل بیع و باید مشروع
باشد مثل چیزهائی که منفعتشان یا باقی بودن عین باشد و جایز است
اجاره دادن شخص خودش را بعمل معلوم و باید منفعت مباح باشد
و مقدور باشد **فصل** در ضمان است و آن متعهد شدن
که مطالبه زید را که از عمرو طلب دارد مثلا بر ذمه او باشد بشرط آنکه
کامل باشد ضامن و از ... باشد یا ماذون باشد از قبل مولی

در اجاره است

در ضمان است

وصیغه اش آنست که بگوید ضمنت مالك ومضمون له بگوید قبلت
ونباید ضامن صاحب مال باشد یا عالم باشد طلبکار باینکه او [illegible]
منتقل میشود مال بذمه ضامن فصل در حواله است وان آنست
که طلبی که زید از او دارد حواله بدهد بعمرو مثلا وشرط است [illegible] بودن
هر سه یعنی طلبکار وبدهکار وحواله کرده شده وصیغه اش احلتك
علیه طلبکار بگوید قبلت فصل در کفالت است وان آنست
که زید بدهکار بعمرو است کفیل میشود که هر وقت عمرو او را بخواهد
حاضرش نماید وبعد میشود کفیل بحاضر کردنش واگر نیاورد حاکم
بعد از مطالبه کردن طلبکار حبس میکند او را تا حاضر کند او را یا طلب
او را بدهد وصیغه اش تکفلت عمرا طلبکار بگوید قبلت
فصل در رهن است وان چیزیست که قرار بدهند بجهت اطمینان
طلبکار که اگر طلب او را ندهد او را بفروشد وعوض طلبش بردارد
وصیغه اش رهنتك وطلبکار بگوید قبلت وشرط آن قبض است
وآنکه عین مملوك باشد که صحیح باشد بیع آن وممکن باشد قبض
آن ولازم میشود بعقد واگر تلف شد ضامن نمیشود وبایست طلبکار
وبدهکار عاقل وبالغ ورشید ومختار وجایز التصرف باشند
فصل در قرض است یعنی چیزی را مثل طلا ونقره [illegible] کسی بکند
که بخواهد عوض او را بدهد وصیغه اش اقرضتك وقرض کننده
بگوید قبلت وشرط نفع جایز نیست وبعد از آنکه قرض گرفت مال
او میشود بعد از قبض واگر مساوی الاجزاء است مثل گندم و
جو مثل در ذمه قرض کننده ثابت است واگر مختلف الاجزاء است

مثل

در ضمانت / در حوالات

در کفالت

در رهن

در قرض

مثل گوسفند وگاو قیمت او با نماءاتش تعلق میگیرد وبایست قرض دهنده
[illegible] اداء داشته باشد ووصیت کند یا عزل کند نزد وفاتش و
اگر طلبکار غایب شد غیبت منقطعه بوارثش برساند واگر هیچ
شد ومأیوس شد باذن حاکم شرع تصدق بدهد از جانب او
فصل در وکالت است وان نایب کردن شخص است کسی را در تصرف
در حال حیوة خود وصیغه اش وکلتك ووکیل بگوید قبلت وبایست
منجز باشد یعنی معلق بشرطی نکند واز برای هر کدام که بخواهند فسخ جایز
است وتا وکیل عالم نشود بعزل هر چه بکند نافذ است وبمردن ودیوانگی
وبیهوشی هر کدام وکالت باطل میشود ووکالت در چیزیست که شارع
مباشرت نخواهد مثل آزاد کردن بنده وطلاق دادن زن وعقد بستن
وبیع واگر مباشرت بخواهد مثل طهارت ونماز جایز نیست ووکالت دادن
وکیل ووکیل کننده عاقل [illegible] باشند ووکیل کننده جایز التصرف
باشد ووکیل نمیتواند کسی دیگر را وکیل کند مگر باذن وکیل
کننده ومستحب است [illegible] در مرافعه ومنازعه که [illegible]
وکیل کنند وثبوت وکالت بدو شاهد عادل است ووکیل امین است
ضامن نیست مگر با تعدی یا تفریط وهر وقت وکیل کننده طلب
کرد آنچه بدستش داده است بایست فورا بدهد ولی اگر تأخیر
انداخت تا شاهد بگیرد عیب ندارد فصل در وصیت است
وان مستحب است وخوبست که همیشه وصیت نامه اش زیر سرش باشد
وان مسلط نمودن شخص است بر تصرف نمودن بعد از وفات وصیغه
اش اوصیت لفلان بکذا وموصی له بگوید قبلت واگر رد کرد [illegible]

در وکالت

در وصیت

از قبول باطلست وصیت اگرچه قبض کرده باشد و بعد از قبول
باطل نمیشود اگرچه قبض نکرده باشد فصل در نکاح است
وان مستحب مؤکد است از برای کسیکه متمکن باشد و متزوج نصف
دینش را احراز کرده واختیار کردن بکر عفیفه ولود کریمة الاصل با
صیغهای انست که زن بگوید زوجتك نفسى على الصداق المعلوم
واگر منعقد بغیر لام و با بکنند کمال احتیاط بانقدیم زن باین
عبارت که اول زن بگوید زوجتك نفسى على المهر المعلوم مرد بگو
قبلت لنفسى هکذا باز زن بگوید زوجتك نفسى على الصداق المعلوم
مرد بگوید قبلت واگر زن باکره است و پدر یا جد پدری کذا رحاضر
ایشان نیز وکیل بشود و بگوید زوجتك نفسى اصالة و وكالة
وليتي على الصداق المعلوم واگر غیر باکره باشد باید دو وجد ندا
باشد و بهمین قیاس است وکیل زن والله العالم
و در متعه مدت را هم معین کنند با اجرة زن بگوید زوجتك نفسى
في المدة المعلومة بالاجرة المعلومة با الاجرة المعلومة را ایضاً بگوید
و مرد بگوید قبلت التمتع هکذا و بایست هر دو بالغ و عاقل و رشید باشند
فصل در نفقه است واجب است نفقه زن دائم مطیعه قابله
استمتاع و واجب است نفقه غلام و کنیز و واجب است نفقه ابوین
هرچه بالا بروند و اولاد هرچه پائین بروند و مستحب است نفقه
قوم و خویش فصل در طلاق است و صیغه ان آنست که مرد
بگوید در حضور دو عادل در حالتیکه زن در طهر غیر مواقعه
باشد یا حامله باشد یا حمل ظاهر یا یائسه باشد زوجتی فلانة

فصل

فصل در رجعت است وان اگر طلاق رجعی باشد مرد بگوید رجعت
یا وطی یا بوسه کند زن را یا بشهوه لمس کند بدن او را فصل در
عده است غیر مدخوله و یائسه عده ندارند مگر عده وفات که چهار
ماه و ده روز است در آزاد و نصف ان در کنیز و اگر صاحب حیض است
و مدخوله باشد سه طهر است و کنیز دو طهر است و اگر حیض نبیند
و در سن من تحیض است سه ماه است و کنیز چهل و پنج روز است و حامله
عده اش وضع حمل است و در عده وفات هر کدام دورتر است از وضع و
چهار ماه و ده روز واجب است در عده وفات حداد یعنی ترک زینت
و صاحب عده رجعیه نفقه اش واجب است فصل در شفعه است
و آن آنستکه هرگاه دو نفر شریک باشند مشاعاً در خانه یا زمین و
هرگاه یکی از دو شریک فروختن بیکی که شنید و فهمید میگوید اخذت
بالشفعه در صورتیکه قادر باشد شفیع بر بذل ثمن و مسلمان
باشد اگر شریک مسلمان است و فوراً باشد مگر اینکه غایب باشد
که هر وقت حاضر شد میتواند اخذ بشفعه کند و اگر شریک صغیر یا مجنون
یا سفیه باشد ولی میتواند اخذ بشفعه کند اگر غبطه باشد و اگر
نگرفت خودشان بعد از کمال میتوانند بگیرند و نمیتوانند بعض را
بگیرد بلکه همه را بگیرد بهمان ثمنی که بدو بکری فروخته است و باید
همه را قبول کند و هرگاه عالم شد و مهمل گذاشت باطلست
فصل در ارث است بدانکه ارحام که پدر و مادر و اولاد اگر
اولاد اولاد اولاد باشد یا یکنفر از انها باشد کسی چیزی ارث نمی
برد و اگر نباشد اگر برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر باشد

حجب حتی حجب و بالا اثر از طرف پدر یا مادر نباشد کسی دیگر تهدید چه و اگر نباشند اعمام
اعمام و اولاد ایشان که با مادر یا یکی از این دو وارث میبرند و زن و شوهر با همه ارث میبرند
و اگر وارث یکی شد همه مال او است مگر در زن که حق او ربع است اگر اولاد نباشد
و هشت یک است اگر اولاد باشد و اگر هیچ وارث نباشد همه باقی را امام میبرد و زن
نمی‌شود و اگر متعدد شدند مثل انکه شوهر با خواهر جمع شد مال نصف نصف
میشود میان ایشان و اگر شوهر و دختر باشد شوهر ربع میبرد و باقی مال دختر و
پسر و جد با دختر هشت یک زن میبرد و باقی دختر شوهر با مادر شوهر نصف
میبرد و باقی را مادر شوهر و دو دختر ربع مال شوهر باقی مال دو دختر و هکذا
واصل سهام شش است یکی نصف نصیب شوهر است اگر اولاد نباشد و نصیب
دختر تنها و نصیب خواهر پدر و مادری یا پدری با عدم مردی که مساوی او باشد در ارث
و اگر باشد پس از برای مرد دو مقابل زن مثل برادر دختر با خواهر یکجا است و ربع سهم زوج است
با اولاد اگرچه اولاد اولاد اولاد باشد و نصیب زن است با عدم اولاد که یک زن باشد
یا بیشتر و هشت یک نصیب زن است اگرچه متعدد باشند با اولاد و دو ثلث سهم
دو دختر است و زیاد تر در صورتیکه پسر نباشد که اگر باشد از برای پسر دو مقابل از
برای دختر یکجا و سهم دو خواهر و بالا تر از پدر و مادر یا پدر تنها اگر برادر پدر
و مادری یا پدری نباشد و اگر هست از برای برادر دو مقابل از برای خواهر یکجا و ثلث سهم
مادر است اگر اولاد و برادر و خواهر پدر و مادری نباشد و سهم دو خواهر و برادر
پدر و مادری و زیاد تر یا یکی با مادری و شش یک سهم پدر و مادر است
با اولاد اگرچه پایین بود و سهم مادری با [illegible] و اخ تنها یا اخت تنها
و سهم یک برادر یا خواهر مادری و زن از ارث نمیبرد مگر بفرض و هم چنین شوهر و
مادر ارث میبرد بفرض و بود و پدر ارث میبرد گهی بفرض و گهی بقرابت و هم چنین

دختر

دختر و خواهر و کلاله ... سهام و غیر از اینها ارث نمیبرند مگر بقرابت مثل

و اسباط و اعمام و اخوال و اگر وارث سهم او نبرد زیاد آید بعد از انکه فریضه بو و خاص
اشراف بوحد باقی مال کسیکه مساوی نباشد با او و فرض بو نباشد بقرابت مثل پدر و
مادر و شوهر از بعد مادر دست ثلث که فریضه او است در صورت نبود اولاد و زوج
از برای او نصف که فریضه او است در صورت نبود اولاد باقی مال پدر است که فرض
نداشت در صورت نبود اولاد و اگر برادر و خواهر داشت مادر شش یک
که فریضه او است میبرد باقی مال پدر بعد از اخراج نصف شوهر و برمیگردد
بقوم و خویش بمذهب شیعه اثنا عشری و هم چنین اگر نقصی شد در
مال از سهام نقص بر زوج و زوجه که فریضه بو نیاید پس وارد نمی آید بلکه
بکسی وارد می آید که بفرض و قرابت هر دو میبرد مثل انکه اگر زوج شد
با دو خواهر زوج نصف خود را میبرد و نقص بدو خواهر وارد می آید و
هم چنین شوهر با پدر و مادر و دختر شوهر ربع خود را میبرد و پدر و
مادر هر یک شش یک خود را میبرند و باقی مال دختر است اگرچه کمتر از
نصف باشد و نقص حد مذهب ما وارد نمی آید بر صاحب فرض و چند
چیز است که مانع ارث است یکی کفر است که کافر از مسلم ارث نمیبرد
دوم قتل است که قاتل از مقتول ارث نمیبرد اگر عمدا باشد و قتل خطا
و شبه عمد منع میکند از ارث در خصوص دیه سیم بنده بودن است که اگر وارث
بنده باشد یا هر دو بنده باشند ارث نمیبرد والله العالم

هذا تمام الکلام والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا ... علی ... الشیخ
... اصلا و الکرها فی مولد ...
بسعی ... جناب آقا شیخ محمد جعفر ...

فی ... ۱۳۴۹

رساله
معراج المتقين از تصنيفات
العالم الرباني والفاضل الصمداني
الشيخ علي البحريني السيوجي
الكرماني الحائري

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين
واللعنة على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين
وبعد چنين گويد اين خادم الشريعة المطهرة الجاني الفاني
الشيخ علي ابن المرحوم الشيخ علي نقي البحريني اصلاً والسيوجي الكرماني
مولداً والحائري مسكناً ومدفناً انشاء الله كه بعد از اينكه رساله چراغ
ايمان در اصول دين مذهب حقه اثنا عشريه و رساله نور الدين
در فروع دين حقه اثنا عشريه نوشته شد از كرم رساله
كوچكى در بيان سير وسلوك طالب مدارج عاليه ومدارج معارج
ساميه بنويسم باينكه مشتمل باشد بر ذكر جمله از اخبار الحمد
كه بمقتضى حديث شريف من حفظ على امتي اربعين حديثاً مما
امر دينها بعثه الله يوم القيمة فقيها عالما يعنى كسيكه حفظ كند
بر امت من چهل حديث از امر دين اين امت خدا محشور ميگرداند
در حالتيكه فقيه وعالم باشد عمل شده باشد نه مصنف و
غيره از عمل كنندگان محروم نشوند ومفيد باشند وباني مستفيض
شوند واورا مسمى نمودم بمعراج المتقين والرجا من الله ان ينفعنا

و

در بيان صفات حميده

باختيها المؤمنين والله خير معين فصل بدانكه انسان ٢
دراين دار تكليف اولاً بايست عقايد خود را بطريق حق محكم
نمايد بدليل وبرهان چنانچه در رساله چراغ ايمان ذكر شده
وبعد از واجبات وفرايض عمليه بدنيه خود را از ماخذ محكم
اخذ نمايد وعمل كند چنانچه در رساله نور الدين ذكر
شد وبعد شروع نمايد در تصفيه باطن وباطن خود را متصف
كند باينكه داراى صفات مستحسنه نمايد از قبيل رضا وتسليم
وشكر وطمع از الله ورجاء از خدا وتوكل بر خدا ورأفت ورحمة
بر خلق وعلم وفهم وعفت وزهد وطلب دانائى وترس از خدا وتواضع
وحلم وساكت بودن وتسليم امر خدا وصبر وگذشت نمودن از
اذيت خلق وپنهان نمودن زحمت از مردم وياد نمودن مرگ [illegible]
ومهربانى نمودن وقناعت كردن ومواسات با برادران ديني
كردن ودوستى با خدا واولياء خدا نمودن وبا وفا بودن در وعده
با خدا وبا خلق واطاعت خدا وترسيدن از عذاب وسخط او
داشتن واخلاص داشتن وبا خدا ذكر كردن وحفظ القرآن
ديني كردن وتفقد از ايشان نمودن وعيادت بيماران وتشييع
جنازه ايشان نمودن وكتمان اسرار ايشان كردن واحاديث
آل محمد را نگاه داشتن ونيكوئى نمودن بوالدين وامر بمعروف
ونهى از منكر وتقيه نمودن از دشمنان دين وانصاف ونظافت
وپاكيزگى وحيا وميانه روى وباوقار وباسكينه وباادب بودن
وهميشه استغفار نمودن وتوبه از معاصى وبانشاط وفرح با

3 برادران دینی والفت با ایشان و سخاوت نمودن بلکه ایثار
کردن فقراء را بر خود چنانچه رویه سادات و ائمه بوده
و گرسنگی خوردن و شب بیدار بودن و نان و نیاز با خدای
خود و از خلق کناره کردن و غالبا در یاد خدا بودن و افشاء
سلام کردن و اطعام طعام برادران دینی و اهل علم و
دیانت را دوست داشتن و غیر این از صفات حسنه در
خود جمع کند و صفات رذیله خبیثه که ضد این هاست
از خود دور کند و بالاترین صفات رذیله چند چیز است
یکی بخل است چنانچه فرموده اند البخیل بعید من الله
وبعید من الجنة وبعید من الناس وقریب من النار و
السخی قریب من الله وقریب من الجنة وقریب من الناس
وبعید من النار یعنی بخیل از خدا و بهشت و خلق دور است
و با آتش نزدیک است و سخی بر عکس بخیل از خدا و بهشت و خلق
نزدیک و از آتش دور است و پیغمبر ص فرمود ثلث مهلکات
وثلث منجیات اما الثلث المهلکات فشح مطاع واعجاب المرء
بنفسه واتباع الهوی والثلاث المنجیات خشیة الله فی السر
والعلن والقصد فی الفقر والغنی والعدل فی الغضب والرضا
یعنی سه صفت هلاک کننده است و سه صفت نجات
دهنده است اما سه صفت هلاک کننده بخل است و
عجب است و متابعت هوا و هوس است و سه صفت نجات
دهنده ترس خدا است در خفا و آشکارا و میانه روی در

فقر و بی نیازی و عدالت در حال غضب و خوشنودی و یکی دیگر
4 متابعت خواهشهای نفس است چنانچه در همین حدیث ذکر
شد که هلاک کننده است و حضرت امیر ع فرمود اخوف ما اخاف
علیکم اتباع الهوی یعنی چیزیکه از همه چیز بیشتر میترسم بر شما
ها متابعت هوا و خواهش نفس است و پیغمبر ص فرمود قد رجعنا من
جهاد الاصغر فعلیکم بالجهاد الاکبر قیل وما الجهاد الاکبر قال الجهاد مع
النفس که جهاد با نفس را جهاد اکبر شمرده است و خداوند وعده فلاح
و رستگاری داده است و فرموده بعد از ده قسم قد افلح من زکیها وقد خاب
من دسیها رستگار کسیست که نفس را تزکیه نماید و خاسر کسیکه
نفس را خراب کرد و تغییر داد و مخفی نمود او را بفسق و فجور و عدم
بهشت داده و فرموده واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن
الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی کسیکه از خدا بترسد و مخالفت نفس
کند جای او بهشت است حضرت باقر ع فرمود که پیغمبر ص فرموده که
خدا فرموده قسم بعزت و جلالم و بزرگی و نورم و عظمت و علو مرتبه و بلند
مکانم اینکه اختیار نمیکند بنده خواهش خودش را بر خواهش من
مگر اینکه امورش را متفرق می سازم و دنیایش را میپوشانم بر او و
قلبش را مشغول میسازم بان دنیا و نمیدهم او را از دنیا مگر آنچه مقدر
فرموده و قسم بعزت و جلال و عظمت و نورم اختیار نمیکند بنده خواهش
مرا بر خواهش خودش مگر اینکه قرار میدهم غنای او را در قلبش و
ملائکه ام او را حفظ میکنند و متکفل میکنم آسمان و زمین رزق
او را و من از عقب تجارة کل تاجر و آید او را دنیا در حالیکه حقیر

۵
بخالف ما الیه وفرمود ایضاً لا تدعی النفس وهواها فان هواها
فی رداها وترک النفس وما تهوی داؤها وکف النفس عما تهوی دواؤها
یعنی وا مگذار نفس را بخواهش هاء خودش بدرستیکه خواهش ها
او در پیش اوست و ترک نفس و خواهشهاء او درد اوست و باز داشتن
نفس از آنچه خواهش میکند دوای اوست که فرمودند محبت
دنیا راس تمام گناهاست وفرمود حضرت الحق بحبیبش خاتم الانبیا
یا احمد لو ان العبد صلی صلوة اهل السموات والارض وطوی
طعام الملائکه ولبس لباس العاری ثم آری فی قلبه ذرة من حب
الدنیا او زینتها او ریاستها لن یجاور فی داری یعنی ای حبیب
من کو بنده نماز کند بقدر نماز اهل آسمانها و زمین و خوراک او هیچ
وتقلیل باشد مثل ملائکه ولباس دنیا نپوشد وهمیشه برهنه
باشد بعد منکه خدایم ببینم در قلب او یکذره محبت دنیا یا محبت
زینت دنیا یا محبت ریاست دنیا هرگز در بهشت من داخل نخواهد
شد وفرمود لا یجتمع حبی و حب الدنیا فی قلب واحد کما لا یجتمع
الماء والنار فی اناء واحد که محبت خدا و محبت دنیا در یک قلب مثل
آب و آتش در یکجا جمع نمیشود وفرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یجیء اقوام
یوم القیمه ولهم اعمال کجبال تهامة فیؤمر بهم الی النار قالوا یا رسول الله
مصلین قال نعم کانوا یصلون ویصومون ویاخذون وهنا من اللیل
فاذا عرض لهم شیء من الدنیا وثبوا علیه حاصل حدیث شریف آنکه
انسان هر عملی بکند و محبت دنیا داشته باشد بجهنم میرود وفرمودند
من اصبح وامسی والدنیا اکبر همه جعل الله الفقر بین عینیه وشتت امره

۶
ولم ینل من الدنیا الا ما قسم له ومن اصبح وامسی والآخرة اکبر همه
جعل الله الغنی فی قلبه وجمع له امره حاصل حدیث شریف
آنکه کسیکه دنیا اکبر و بزرگترین همت او باشد فقر از او سوا
نمیشود و امورات او متفرق میشود و زیاد تر از آنچه خدا قسمت
او کرده باو نمیرسد ولیکن اگر بزرگترین همت آخرت باشد
خدا قلبش را غنی گرداند و امورات او را جمع کند و آنچه قسمت
اوست باو میرسد وفرمودند من تعلق قلبه بالدنیا تعلق قلبه
بثلث خصال هم لا یفنی وامل لا یدرک ورجاء لا ینال ومن زهد
فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب
الدنیا داءها ودواءها واخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام حاصل حدیث
شریف آنکه کسیکه متصل در خیال و فکر دنیا باشد سه خصلت
در قلب او حاصل میشود همیشه مهموم و مغموم میباشد و آرزوها
زیاد که درک نمیشود و امیدهائیکه باو نمیرسد ولیکن اگر در
فکر آخرت شد و از دنیا چشم پوشید خدا باو حکمت عطا میکند
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زبانش را بحکمت گویا
و عیوب نفسش را و درد و دواء نفسش را باو نشان میدهد
و از دنیا سالم بسوی بهشت میبرد و بدان ای مؤمن که تمام فساد
هائیکه در عالم هست از همین است که مردم تمام کار شان را
که میکنند بجهت دنیا اگر روضه و اقامه عزا میکنند بجهت دنیاست
درس میخوانند بجهت دنیا است نماز جماعت میکنند بجهت دنیا
کاسبی میکنند بجهت دنیاست شب و روز دوندگی میکنند

بجهت دنیا است حتی فاتحه اموات و تشییع جنازه و غسل اموات
بجهت دنیا است و حاکم شرع شدن و حجة الاسلام و شیخ الاسلام
و شریعت مدار و صدر العلماء و فخر الفقهاء شدن تماما بجهت دنیا
چه بسا اشخاصی که دولتی و سلطنتی و ظالمی و فاسقی و فجوری کوشش
آخرش به خود پیش تراشی و سبب ایشان بودند و کار دنیا دیگران را ما ابتلا
له که تمام اینها بجهت دنیا است شباهت به فرنگیان و ارمنیان و یهودیان
پیدا میکنند بجهت دنیا و لیکن غافل از کلمات ائمه هدی که فرمودند
کن فی الدنیا کانک غریب و عابر سبیل و اکثر من الزاد فان
الطریق بعید و خفف ظهرک من الاوزار فان الطریق کئود و عد
نفسک من اصحاب القبور و فرمود خدا بنده ظالم قل للناس لا تلبسوا
لباس اعدائی و لا تطعموا مطاعم اعدائی و لا تشاکلوا بمشاکل
اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی پس انسان بجهت چهار روز
دنیا خوب نیست خود را دشمن خدا بنماید و حال آنکه اگر شصت
سال عمر تو شود تا بیست سالگی که کسی اعتنائی بتو نمیکند
مگر اینکه چهارده سالگی بجهت شیر دادن و کیف نمودن خودشان
و از چهل سال بالا هم کسی اعتنائی بتو نمیکند زیرا که مسنی
و پیری و این بیست سالش که ده سالش زمان خواب تو است در شب
و روز پس ای بیچاره بجهت خوشی ده سال خودت را ابد الآباد بآتش
میسوزانی و چرا اینقدر حرص میزنی و حال آنکه فرمود امیرالمؤمنین
من یامل ان یعیش غدا یامل ان یعیش ابدا و من یامل ان یعیش
ابدا یقسو قلبه و یرغب فی دنیاه و یزهد فیما لدی ربه سئول

کرد

کرد چنانکه از آنحضرت پرسیدند چگونه صبح کردی فرمود اصبحت باجل منقوص و عمل
محفوظ و الموت فی رقابنا و النار من ورائنا لا ندری ما یفعل بنا
پس نشان هر روز بایست حد خیال عرایب باشد و فکر فردا نباشد
که باعث فساد قلب و دوری از خدا بودن و پشت با خرت کردن و
دنیا را استهزاء بخودت بکنی برادر چنانچه حضرت رضا فرمود
سبعة اشیاء بغیر سبعة اشیاء من الاستهزاء من استغفر بلسانه
و لم یندم بقلبه فقد استهزء بنفسه و من سئل الله التوفیق و
لم یجتهد فقد استهزء بنفسه و من استحزم و لم یحذر فقد استهزء
بنفسه و من تعوذ بالله من النار و لم یترک الشهوات فقد استهزء
بنفسه و من ذکر الله و لم یستبق الی لقائه فقد استهزء بنفسه و
من احب الله و لم یتقرب الیه فقد استهزء بنفسه پس ای برادر
بزبان استغفار میکنی در دل پشیمان باش و توفیق عبادت طلب
میکنی از خدا خودت هم کوشش بنما و از چیزیکه میترسی با حذر
باش و بهشت را طالبی در بلاها صبر کن و از آتش میترسی شهوت
را ترک کن و یاد خدا میکنی طالب او باش و دوست خدا هستی
تقرب باو پیدا کن و بخودت استهزا مکن و قدری تامل در
کلام حضرت امیر بکن که میفرماید دوازده کلمه از تورات
انتخاب کرده ام و در هر روز سه مرتبه باو نظر میکنم پس نظر کن
ای برادر در مثل امیرالمؤمنین که عالم علم اولین و آخرین است
و زاهدترین تمام خلق است که هرگز لباس عوضی نداشت
و یکه بلباسش وصله زده بود که میفرمود لقد رقعت

۹ ره عنی هنه حتی استجیبت من ذا فیها خودش کفش خود را وصله
میکرد همیشه روی زمین مینشست و روی خاک میخوابید و شکمش از نان
جو سیر نشد وی فرمود من امیر مومنین میباشم بایست انفدر
گرسنه و برهنه باشم که احدی مثل من گرسنه و برهنه نباشد
چنانچه فرمودند افنع من نفسی بان یقال امیر المومنین ولا اشارکهم
فی مکاره الدهر او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش با وجود این روزی
سه مرتبه باینها نگاه میکند فلان تو دعمرت یکمرتبه نگاه کن
قال علی ع اخترت من التورية اثنا عشر آیه نقلتها الی العربیه واتا
انظر الیها فی کل یوم ثلث مرات الاولی یا ابن ادم لا تخافن فوت الرزق
مادام خزائنی مملوة وخزائنی مملوه وخزائنی مملوة ابدا الثالثه
یا ابن ادم لا تانس باحد غیری وان طلبتنی وجدتنی ومتی اردتنی وجدتنی
بار گاهی بیا الرابعه یا ابن ادم انی احبک فانت ایضا احبنی الخامسه
یا ابن ادم لا تامن من قهری حتی تجوز الصراط السادسه یا ابن ادم خلقت
الاشیاء کلها لاجلک وخلقتک لاجلی وانت تفر منی السابعه یا ابن
ادم خلقتک من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ولم اعی بخلقک
الثامنه یا ابن ادم ابتغضت علی من اجل نفسک ولا تبغض علی نفسک
من اجلی التاسعه یا ابن ادم طلبت فرحتی وعلی رزقک فان
فی فرحتی فاقه لا اخالفک فی رزقک العاشره یا ابن ادم کل یوم
لاجله وانا اریدک لاجلک فلا تفر منی الحادیه عشر یا ابن ادم لا اطالبک
برزق غد کما لا اطالبک بعمل غد الثانیه عشر یا ابن ادم ان رضیت
بما قسمت لک ارحت قلبک وانت محمود عندی وان لم ترض

بما

بما قسمت لک سلطت علیک حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض
الوحش فی البریه ثم لا تنال منها الا بما قسمت لک وتکون
من موم عندی ما حاصل حدیث انکه فرمود امیر ع اکر لغیبا
کرده ام از تورات دوازده آیه ونظر میکنم بسوی ان در هر روز
سه مرتبه ۱ ای پس سلطنت مرا همیشه ۲ نترس از فوت روزی
هرگز ۳ انس نگیر با احدی مکر با خدا ۴ من ترا دوست
توهم مرا دوست دار ۵ ایمن از غضب من مباش ۶ تمام اشیا را
بجهت تو خلق کردم و ترا برای خودم از من مکریز ۷ من ترا
خلق کردم از نطفه کند بیه و عاجز نشودم چکونه از روزی تو عاجزم
۸ دشمنی با من میکنی بجهت نفس خبیث چرا با خودت دشمنی
نمیکنی بجهت من ۹ تو را اجابت مرا اجابت آورد من رزق ترا امیرها
اکر تخلف کنی در اداء واجبات من من تخلف نمیکنم در رزق تو ۱۰ همه
کس ترا برای خودش میخواهد و من ترا برای خودت میخواهم
۱۱ تو روزی فردا را نخواه چنانکه من عمل فردا را نمیخواهم ۱۲ اکر راضی
شدی بقسمت من آسوده و راحتی و در نزد من محبوبی و اگر راضی
نشدی متصل در دنیا مثل خوک میدوی و معیوبی مکر آنچه قسمت
است و تو ملوم در نزد منی و نامل نما ای برادر در این
روایت که حضرت صادق ع به بعض شاکردهایش فرمود چه
چیز از من تعلیم گرفتی در این مدت عرض کرد هشت مسئله
فرمود بیان کن عرض کرد مسئله اول آنکه دیدم هر محبوبی از
دوست خود جدا میشود و منصرف شدم من همت خود را صرف کردم

درچیزیکه هر کرا از من جدا شود وانیس من باشد در قبر من فان
عمل خیر است فرمود احسنت والله الثانیه عرض کرد دیدم جماعتی
فخر میکنند بحسب و نسب و جماعتی فخر میکنند بمال و اولاد
دیدم کلام خدا که فرمود یوم لا ینفع مال ولا بنون وقوله لا انساب
بینهم دانستم که اینها فخر نیست پس دیدم فخر عظیم در کلام خدا که
فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس جد و جهد کردم که از اتقیا باشم
فرمود احسنت والله الثالثه عرض کرد دیدم لهو و لعب مردم
وخوشحالی و فرح ایشان را دیدم کلام خدا را که فرمود واما من خاف
مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی دانستم
چیزیکه فایده دارد ترس از خدا و مشغول عبادت و ترک هوا
وهوس نفسانی پس مشغول شدم بانها و جد و جهد کردم در
مخالفت هوا و هوس نفسانی و اطاعت سبحانی فرمود احسنت والله
الرابعه عرض کرد دیدم هر کس چیزی بدست آورد جد و جهد
میکند در زیادتی او و در حفظ و حراست او و دیدم کلام خدا را
ومن یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر عظیم پس
دوست داشتم مضاعف و زیادتی را هر چیز بدستم آمد قرض
او دادم تا انکه مضاعف کند و از برای من ذخیره باشد فرمود
احسنت والله الخامسه عرض کرد دیدم حسد میکنند بعضی
با بعضی در رزق و شنیدم کلام خدا را که فرمود نحن قسمنا بینهم
معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات
لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة ربک خیر مما یجمعون وقسمته

شمارا

۱۲
شمارا حتم که قسمت رزق دست خدا است و بلند کردن بعضی بر بعضی
مناسبت دوست و رحمت پروردگار بهتر است از دنیا پس حسد بر احدی نبردم
و طلبیدن از من فوت شد تاسف و حسرت نخوردم فرمود احسنت والله
السادسه عرض کرد دیدم دشمنی مردم بعضی را بر بعضی بجهت دنیا
وحطام آن یعنی سببها مردم را بجهت دنیا و شنیدم کلام خدا ان الشیطان
لکم عدو مبین پس مشغول شدم بدشمنی شیطان از دشمنی غیر او
فرمود احسنت والله السابعه دیدم زحمت مردم را و اجتهاد در خلق را
در طلب رزق و شنیدم کلام خدا که فرموده وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون پس دانستم که وعده او حق است و قرار یافتن وعده قسمت
پس ساکن شدم بسوی وعده او و راضی شدم بسوی قول او و مشغول
شدم بانچه از برای او است بر من و آنچه از برای منست بر او بخودش
واگذاشتم فرمود احسنت والله الثامنه عرض کرد دیدم قومی را
اعتماد میکنند بر زیادتی اموال شان و قومی را اعتماد میکنند بر
صحت بدن های ایشان و قومی را اعتماد میکنند بر مخلوقی مثل خود شان
وشنیدم قول خدا را که فرموده ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء قدرا پس توکل بخدا نمودم و اعتماد بر او
کردم و قطع کردم تکیه بر غیر او را فرمود احسنت والله بدرستیکه
کتاب توریة و انجیل و زبور و فرقان تمام جمع و بازگشت انها بهمین
هشت مسئله است پس ای بی انصاف تامل کن ببین اینها علم
است نه علم جغرافیا و رمل و جفر و جبر و مقابله و دروغهای فرنگ و سا

[illegible] حسن [illegible] علی امیر المؤمنین [illegible]

وتماشاخانه ومدرسه دار الفنون ومکتب شرفیه ومکتب ادب وعلم موسیقی
وعلم ریاضی ولسان فرنگی وخط فرنگی دانستن دلیل روزی خوردن است
مسلمان زاده ای بیچاره این عمرها قابلیت این ندارد که صرف دنیا
کنی واز آخرت بازمانی بشنو کلام حضرت میرزا که فرمود نعیمک
فی الدنیا غرور وحسرة وعیشک فی الدنیا محال وباطل

تؤمل من الدنیا فانک راحل — وبادر فان الموت لا شک نازل
الا انما الدنیا کمنزل راکب — اناخ عشیا وهو فی الصبح راحل
مضی الدهر والایام والذنب حاصل — وجاء رسول الموت والقلب غافل

با وجود این بیچاره ها دست از خدا برداشته اند واعتماد بکسب
خود نموده اند ودنیا خوردن وکم دادن را کسب قرار داده اند ودنیا
دادن را کاسبی بیمایه پنداشتند انسان ضعیفه سست بنیست کان انجدا
واکنون چه خوش گفت مسکین ابن آدم مکتوم الاجل محفوظ العمل
مکتون العلل تؤذیه البقة تقتله الشرقة تنتنه العرقة یعنی مسکین
است پسر آدم مرگش مخفی است عملش محفوظ است علتهایش پوشیده
است اذیت میکند او را پشه میکشد او را آب در گلو گیر کردن گنده
میکند او را عرق غافل از آنکه فرمود حضرت خمسة اشیاء تورث
خمسة اشیاء یعنی پنج چیز است که سبب میشود از برای پنج چیز دیگر ما
فاشت الفاحشة فی قوم قط الا اخذهم الله بالموت یعنی زیاد نمیشود
فاحشه وزنا در قومی مگر آنکه خشم مرگ را در ایشان فراوان میکند
وما طففت قوم المیزان الا اخذهم الله بالسنین وکم نمیدهند قومی
مگر آنکه خداوند گرانی وقحطی در میان ایشان زیاد میکند وما

نقض

نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم ونقض عهد نمیکنند
قومی یعنی ترک واجبات خدا را نمیکنند مگر آنکه خصم
مسلط میکند بر ایشان دشمن ایشان را وما جار قوم فی الحکم الا
کان القتل بینهم وظلم وجور نمیکنند مگر آنکه بسبب بسیار قتل است
بین ایشان وما منع قوم الزکوة الا سلط الله علیهم الظالم ومنع نمیکنند
قومی زکوة را مگر آنکه خدا مسلط میکند بر ایشان ظالم را وگفته
یقول ابن آدم ان یهیئ امر دینه ومعیشته بغیر حکمة ولم یهیئ الله
عز وجل امر الدنیا والآخرة الا بالحکمة وچگونه گمان میکند
آدم اینکه مهیا کند امر دین خود وزندگی خود بدون حکمت وحال
اینکه هرگز خداوند مهیا نمیکند امر دنیا وآخرت را بدون حکمت
پس ای برادر دل بد دنیا مبند چه خوش گفت ثمره حکیم سؤال
کردند احوال تو چگونه است وگفت چگونه میباشد حال
کسیکه فانی میشود عمرش وبیمار میشود صحتش ودر ... از ایل
او را از محال من وحفظ او وچگونه صاف میشود عیش کسیکه
از جمیع افعال واقوال او گرفته میشود هر چه نزد اوست وحساب
کرده میشود با نچه در سینه است با او وفرمود حضرت عیسی
تعملون للدنیا وانتم ترزقون فیها بغیر عمل ولا تعملون للآخرة وانتم
لا ترزقون فیها الا بالعمل یعنی عمل میکنید از برای دنیا وحال آنکه روزی
داده میشوید شما در دنیا بدون عمل وعمل نمیکنید از برای آخرت
وحال آنکه روزی داده نمیشوید در آن مگر بعمل مسئول شد
من انعم الناس عیشا قال من تحلی بالعفاف ورضی بالکفاف

در نصیحت است

فجاور ما یخاف الله ما یخاف یعنی از همه کس عیش او بهتر است فرمود
کسیکه بعد خود قرار دهد عفت را و واضح بشود بعد که هیچ عمر و
بکند جهاد دنیا بهمه آخرت باز سوال شد که بست علم و دانا ترین مردم
فرمود من صمت فاذکر و نظر فاعتبر و وعظ فازدجر یعنی کسیکه
ساکت شود پس متفکر نعمتها و صنعتهای خدا بشود و نظر کند بدنیا و
اهل او پس عبرت بگیرد و موعظه بشود پس باز ایستد از مخالفت خدا و نهی
شد که بست کسیکه از همه کس بهتر است و اهل غبطه از همه کس بیشتر
که باید غبطه او را خورد فرمود من قنصل و قنع و من قنع فك
رقبته من عبودیة الدنیا و ذل المطامع یعنی کسیکه میانه رو
باشد و قناعت نماید و کسیکه قناعت کرد آزاد کرده است خودش را
از بندگی دنیا و ذلت طمعها و فرمودند الفقر من طمع والغنی و من
قنع فقر کسیکه طمع داشته باشد بمردم و غنی کسیستکه قناعت
داشته باشد و فرمودند من کان له من نفسه واعظ کان له
من الله حافظ یعنی کسیکه خودش واعظ خودش باشد خداوند
حافظ او میباشد و فرمودند لا یزال العبد بخیر ما دام له واعظ
من نفسه یعنی همیشه بنده بخیر است مادام که واعظ خودش
باشد و فرمودند عجبت لمن یحتمی الطیبات مخافة الداء و لا یحتمی من
الذنوب مخافة النار یعنی تعجب دارم از کسیکه خوراکهای لذیذ و پاکیزه را
از ترس ناخوشی وا میگذارد و از گناهان اجتناب نمیکند از ترس آتش جهنم و
فرمودند لا ورع انفع من تجنب محارم الله والکف عن اذی المؤمن و لا
عیش اهنا من حسن الخلق و لا مال انفع من القنوع و لا جهل اضر

در کلام حکیم است

من العجب و لا تخاصم العلماء و لا تلاعبهم و لا تجادلهم و لا تضاغنهم
یعنی ورع و پرهیزکاری که از همه ورعها منفعت او بیشتر است اجتناب
از محرمات و اذیت از بنده مردم است و بهترین عیشها نیکوئی خلق
است و بهترین مالها قناعت است و جهل ترین نادانیها عجب و خود
بینیست و دشمنی با علما را کوچک و حقیر نشمار دعن الصادق علیه السلام حکیم
حکیما سبعمائة فرسخ فی سبع کلمات فلما لحق به قال یا هذا ما ارفع
من السماء و اوسع من الارض و اغنی من البحر و ما اقسی من الحجر
و ما اشد حرارة من النار و ما اشد بردا من الزمهریر و ما اثقل
من الجبال فقال له یا هذا ان الحق ارفع من السماء و العدل اوسع
من الارض و غنی النفس اغنی من البحر و قلب الکافر اقسی من الحجر و الحریص
الجشع اشد حرارة من النار و الیأس من روح الله اشد بردا من
الزمهریر و البهتان علی البریء اثقل من الجبال فرمود تعاقب کرد
حکیمی حکیمی را هفتصد فرسخ در هفت کلمه و قتیکه باو رسید سؤال
کرد که چه چیز است که از آسمان بالاتر است و چیستکه از زمین وسعتش بیشتر
و چیستکه از دریا بی نیاز تر است و چیستکه از سنگ سخت تر است و چیست که
از آتش گرم تر است و چیستکه از زمهریر سخت تر است و چیستکه از کوهها
بزرگ سنگین تر است جواب داد ای مرد حق از آسمان بلند تر است
و عدالت وسعت او از زمین بیشتر است و بی نیازی نفس از بی نیازی دریا
بیشتر است و قلب کافر از سنگ سخت تر است و حریص گرسنه از
آتش حرارتش بیشتر است و نا امیدی از رحمت خدا از زمهریر سخت تر
است و بهتان بر بیگناه از کوهها سنگین تر است و فرمودند اتما ان

در بیان حدیث شریف است

ایمانکم لیس لها ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغیرها یعنی بدرستیکه بهای نفسهای شما را
قیمتی جز بهشت چیزی نیست نفروشید آنها را بغیر بهشت پس ای غافل
ترک کن لذات نفسانی را و قدر نفس خود بدان و هر روز فزونی یاد کن از آنکه او نهی
را فرمودند من استوی یوماه فهو مغبون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو
ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه فهو فی نقصان ومن کان الی
النقصان فالموت خیر له من الحیوة یعنی کسیکه دو روزش مساوی شد
مغبون است وکسیکه زیاد نشد روز بروز ایمان و تقوی و ورع
او در نقصان است زیرا که عمر رفت بدن کهنه شد عوض نیامد و
کسیکه در نقصان است مرگ برای او از زندگی بهتر است و فرمودند
کسیکه ادعا کند چهار چیز را بدون چهار چیز او دروغگو است
کسیکه ادعا کند دوستی مولا را و ایشان را و از محرمات او اجتناب
نکند او دروغگو است وکسیکه ادعا کند دوستی بهشت را و مال
دنیایش را انفاق نکند دروغگوست وکسیکه ادعا کند دوستی
خدا را و شبها مناجات نکند و عبادت او نکند دروغگوست
وکسیکه ادعا کند دوستی بلندی درجات را در بهشت و با فقرا
ومساکین مصاحبت ومجالست نکند دروغگوست داخل شد امیر
المؤمنین ع در بازار بصره دید مردم مشغول بیع و شراء هستند
گریه کرد گریه شدیدی و فرمود ای ساکنین دنیا ای عمل کنندگان
از برای دنیا هرگاه شما در روز حلقه حلقه می نشینید و مشغول
معامله و بیع و شراء اید و شب در فراش خود میخوابید و غافل هستید
پس کی از برای آخرت توشه بر میدارید و کی فکر میکنید روز قیامت

در وعظ ملائکت است

میکنید پس ای برادر فکر بکن از برای فردای و پیش از آنکه بمیری
وحساب خودت را بکش پیش از آنکه حساب تو را بکشند و میزان
عمل خود را وزن کن پیش از آنکه وزن عمل کنند همینکه بدنیا آمدی باید
بمیری و فکاری نکن که ابدا صدای ملائکه که تو را موعظه میکنند
نشنوی چنانچه فرمود حضرت صادق ع از برای خدا ملکی است که
ندا میکند هر صبح و شام ای کسانیکه عمرتان به بیست رسید
کوشش کنید تا جوان هستید در جوانی کن نشاط و دوستیان
روضوان بین ذلک را بخوان پیر که شدی چون کران جانی مکن
گوسفند پیر قربانی مکن وای کسانیکه عمرتان بسی سال که
رسیده شما را فریب ندهد زنان کانی دنیا و ای کسانیکه عمرتان
بچهل سال رسیده چه مهیا کرده اید برای ملاقات خداوند که
مرد تا چهل سال است چه کرده در این مدت و ای کسانیکه عمرتان
به پنجاه رسیده و ریشت سفید شده قاصد مرگ رسیده هنوز
بیدار نشده ای از خواب غفلت وای کسانیکه شصت ساله
شده اید نزدیک است مرگ درو کند ریشه عمرت را واگر متنبه
نشدی بفرمائید و انوقت تو را نفرین میکنند چنانچه زمین
در هر شبانه روز چهار مرتبه معصوم میفرماید ندا میکند
ای پسر ادم من خانه وحشت هستم من خانه وحشی هستم
من خانه تاریکی هستم من خانه مار و عقرب هستم بگرفتن
و آنچه چراغی و دفع کننده ایست خودت بفرست همینکه معصوم
میکند میفرماید ای پسر ادم نه بفکری که خدا از من بیرون می آورد

سیخوری و معصیت خدا را میکنی بعزت و جلال خداوند اگر جای تو
در شکم من شد چنان فشاری بتو بدهم که شیری که از مادرت
خوردی از دماغت بیرون آید و خداوند میفرماید ای پسر ادم نظر
کن بسوی زمین که انجا بگاه تو است نظر کن بسوی اسمان ببین
عزرائیل را و گریه کن بر خودت مادامیکه در دنیا میباشی و فریب نده
ترا زینت دنیا و زیورهای آن و ظلم مکن و راضی بظلم مباش که من
از برای ظالم در کمین هستم تا انتقام از او بکشم و دراز مکن آرزوهایت
را زیرا که قلبت قساوت میگیرد یعنی القلب زمن دور است و فراغت
حاصل کن از برای عبادت من تا من قلبت را غنی کردانم و تو را بخود
وانگذارم و فقر و فاقه تو را سد نمایم و اگر فارغ نشدی از برای
عبادت من قلبت را پر میکنم از شغل دنیا و فقرت تمام نمیشود
و تو را واگذار بخودت میکنم ای پسر ادم اطاعت کن مرا بقدر احتیاج
خودت بمن و معصیت کن مرا بقدر صبرت بر اتش جهنم و عمل کن
از برای دنیا بقدر مکث در ان و توشه بردار از برای اخرت بقدر
مکث در دنیا ای پسر ادم هر روز از عمر تو کم میشود و تو نمیدانی
و هر روز رزق تو میرسد و تو حمد نمیکنی نه بکم قناعت میکنی
و نه ببسیار سیر میشوی و هر روز رزق ترا میخوری و معصیت مرا
میکنی خیر من بتو نازل است و شر تو بسوی من صاعد است پس
خوب مولایم من و بد بنده تو بدیهای تو را میپوشانم و من
حیا میکنم از تو و تو حیا از من نمیکنی و مرا فراموش میکنی و من
ترا یاد میکنم و از مردم میترسی و از غضب من ایمن مباش از

کسانیکه طلب نمیکنند تو میدهی تا طلب دنیا نزد ارزوهایش مباش و از
اخوت را رد میکنی عمل کارش خویش عملش بد است ار پسر
میکنند و خودش نمیکنند یعنی از بد میکنند و خودش میکنند اگر
باو هم بد هم قناعت نمیکنند و اگر بد هم صبر نمیکنند ای پسر ادم
مرا شکر کن تا اینکه سوال آمرزش کنی و اظهار حال و فقرت را نزد
بندگانم نکن و از ایشان سوال مکن و اگر کردی قلبت را پر از
فقر میکنم و دستهایت تعب و کوشش میاندازم و زینت را
برحمت جای ندارم و سینه ات را پر از غصه میکنم و در عاقبت رحم
نمیکنم و دنیایت را تنگ میگیرم و روزیت را کم میکنم ای پسر ادم
من راضی هستم بنماز روز بروز تو تو هم راضی باش بقوت روز
بروزت مرا اداش در طلب روزی که رزق مقسوم است و حریص
محروم است و حسد کن مذموم است و نعمت دوام ندارد ای پسر ادم
کشتی را محکم ساز که دریا عمیق است و توشه خیلی بردار که راه
دور است و بارگاه را سبک کن که راه خیلی ... دارد
و روز قیامت خیلی شدید است احدی در فکر کسی نیست و هیچکس
بفریادت نمیرسد پس ای برادر تامل کن و فکر کار خود بکن
و تو را گول نزند کلام بعضی از اهل منبر بیسواد و لوطی و هرزه
گو که تمام فسادها از همین ناشی شده است که اهل منبر و روضه
خوانها و واعظها طایفه شدند غیر از علماء و مقابل ایشان را دین
را هم کسب قرار داده اند و بعضی اخبار عموم را میبینند غافل از
خصوص و اینکه عامی نیست مگر انکه تخصیص باو بر خورده

ومیگویند من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین ع وجبت له الجنه
یعنی هرکس گریه بکند یا بگریاند یا شبیه بگریه کنان بشود
بر حسین ع بهشت واجبست بر او من زار الحسین ع فی قبره کمن
زار الله فی عرشه فلانکس شراب میخورد بجهت رثاء حسین ع
در خواب دیدند در بهشت علا منزل داشت حبیب ابن مظاهر را در
خواب دیدند گفت آرزو دارم بر گردم بمجلس حسین ع بنشینم عزا
داری کنم هرکس یکقطره اشک بریزد مثل کودکی میشود که از مادر
متولد شده هرکس زیارت حسین ع بکند مثل روزی میشود که
از مادر متولد شد ثواب نود حج و نود عمره از حجهای پیغمبر ع
مید هند هر قدم ثواب یک حج مید هند سید الشهدا کشته شد
بجهت ما معصیت کارها تمام بجهت شیخ مرتضی و شیخ مفید و سلمان
و ابوذر و غیر اینها از اخبار عامه را میگیرند و بمردم میرسانند
غافل از اینکه انما یتقبل الله من المتقین که صریح آیه قرآنست که
عمل قبول نمیشود مگر از متقین و غافل از اینکه نماز ستون
دین است اگر قبول شد سایر عملها قبول میشود و اگر رد شد
سایر عملها رد میشود و غافل از انکه معصیت از کوه ها سنگین
تا ذا نی شفاعت شافعین امر بیه میشود نه اینکه معاذالله عامه
ریش متراشند و زنا نمایند و شرب خمر و قمار بازی کنند و نماز
نخوانند و زکوة ندهند و مال الناس را بجبر و عنف بگیرند و خون
ناحق بکنند و وقت بیایند بمجلس عزا گریه کنند بر خامس آل عبا
آمرزیده شوند بی توبه و پشیمانی از اعمال سابقش و عزم بر نکردن

معصیت بعد از این حاشا ثم حاشا پس کلمات ائمه هم را بشنوید
خود سید الشهدا مامور است از خداوند که دشمن بدارد معصیت
کاروا هل دنیا را الا تکلف تو بحسین ع ایفاسق بنیت که سید
الشهدا معصیت خدا کنی و تو را دوست بدارد علاوه بر انکه
مال فقراء را بجبر و عنف بگیری و بطریق حرام بدست بیاوری
ان وقت خرج سید الشهدا بکنی یا زهم مشغول ظلم و فسق باشی مثل
ان ضعیفه که زنا میداد و بفقراء میداد مثل انعام بصری در حضور
صادق ع میفرماید دیدم رسید بدکان نانوائی دو نان دزدید
رسید ببقال دو انار دزدید بعد برد بفقراء داد میفرماید گفتم
وای بر تو این چه کار بود کردی گفت مگر تو جاهل و نادانی
ایمرد نخواندی این آیه را که خدا میفرماید من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها من دو نان و دو انار دزدیدم دادم بفقیر در عوض بیست
انار و بیست نان میدهد دو تا مال صاحبش هیجده تا مال من
حضرت فرمودند وای بر تو انما یتقبل الله من المتقین کسبک زنا
بوده و خیال تیکه تمام عمر میخوانند یا باطل میخوانند و ظلم میکنند
و ریش تراشیده و همه انواع مشغول لهو و لعب و غیبت و شراب
خوردن و نظر بنامحرم کردن و مال حرام صرف کردن و در کربلا
با لواط و معصیت کاران معاشرت کردن و خانم با خانم در کیف
و نشاط لهو و لعب و همچنین در برگشتن این چنین کسی ثواب
حجهای پیغمبر دارد و خدا از او نیارت کرده و مثل روزیکه از مادر
متولد شده و کسیکه شراب میخورد و مال مردم را میگیرد و غیبت

مبکنند و زنا میکنند تمام سال ست چهار روز لباس حرام سیاه میپوشند
و سینه میزنند یا فته میزنند یا بازی میکنند سنگ هم میزنند پا برهنه
میکنند شمع حرام مال مردم در چهل منبر روشن میکنند همچنین کی بعبث
براو واجبست وکاهش امر زیاد شد از نو مشغول معصیت شود
علاوه براینکه گریه بر سید الشهدا باعث امرزش است نه گریه بر
نظر بر سینه‌های چاق سفید زخم شده وگریه براو افخواندن روضه
خان وگریه بر دروغ خدا و رسول وگریه بر ساز شیپور و دف
ونقاره وصورت شیر ساختن وصورت سید سجاد وزینب درست
کردن وگریه بر زخم کردن وقمه زدن خوانان بی‌نماز وریش تراش
وگریه بر اشعار دروغ که زینب عرض کرد براد(ر) هرچه بگفتم
مرا میرسد بی‌خبر بسیم ستم پیش چشم نگاه ندارد دیده براد مخزن
مرا نشینک نفهمی مرا بوزاد درد بی حال البنین من راست گفتم
ابو بیده اسلمی گفت یزید چوب مزن فرنگی گفت حرزن چه بود بی گفت
مزن بکفر گفت بزن ناله زاری براد در گریه زاری براد در حضرت
صادق ع دعا کرده تو را خدا یا رحم کن یا این ناله‌ها که بجهت ما
بلند شود حال الحاضری براد داده اه زینب بعض گفت یوزنخ چه تنزنی
بر دیار ابن ظلمای زهرا پسند است چند روز شبیه است یزید گریه‌ها
بکریه صوفیها در خواندن مثنوی واشعار شیخ شمس ونماز
نخواندن وحرام خوردن وبهشت رفتن ای بی‌انصاف بکفتی
تامل در اخبار کن اخبار ال محمد ع مثل ایات قران است عام دارد
خاص دارد حکم دارد متشابه دارد نص دارد ظاهر دارد چرا

شیطان

شیطان تو را فریب میدهد مستحب با حرام چطور جمع میشود چرا
نظر با اخبار ال محمد ع نمیکنی اخبار فریب بتوانراست در وسائل و
کافی وغیرهما از ان جمله در وسائل است باسناد الی جابر عن
ابی جعفر ع قال قال لی یا جابر ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول
بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه وما
کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر الله
والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقراء
والمساکین والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القران
وکف الالسن الا من خیر وکانوا امناء عشایرهم فی الاشیاء الی ان
قال احب العباد الی الله اتقیهم واعملهم بطاعته یا جابر والله
ما نتقرب الی الله عز وجل الا بالطاعه وما معنا براءة من النار
ولا علی الله لاحد من حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی ومن
کان لله عاصیا فهو لنا عدو وما تنال ولایتنا الا بالعمل والورع
وایضا فرمود فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا ومن کان
عاصیا لا تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا
فرمود یا فضیل بلغ من لقیت من موالینا السلام وقل لهم انی
اقول انی لا اغنی عنهم من الله شیئا الا بورع فاحفظوا السنتکم
وکفوا ایدیکم وبطنکم بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین
حاصل معنی این سه حدیث شریف که فرمود حضرت ص ع ای جابر
ای شیعیان ابرانا کفایت میکند کسیکه قبول نقع میکند بسبب شیعه
گریه‌ها باینکه بگوید من دوست اهل بیت میباشم والله ابجا

شیعه ما نیست مگر کسیکه اجتناب از معاصی کند و واجبات را
بجا آورد و از خدا بترسد و اطاعت او را نماید و شناخته نمیشوند بحق
علامت دوستان و شیعیان اینست که فروتنی داشته باشند
و خاشع باشند و امانت داشته باشند و بسیار ذکر خدا نمایند
و روزه داران و نماز کنندگان باشند و نیکوکار باشند و بمادر
باشند و تعهد از حال همسایها و فقراء و مساکین و بیوه کارها
و یتیمان نماید و راستگو باشد و تلاوت کننده قرآن باشد
و زبانش از همه چیزها بند مگر از چیزهائیکه در او خیر و خوبی باشد
و باشند امین قبیله خود شان در همه چیز حتی در عرض و طال الناس
تا اینکه فرمود دورترین بندها بسوی خدا بدترین از همه نیمه‌ها
ای جابر والله ما ها بخدا نزدیک نمیشویم مگر بطاعت و بندگی
و نیست با ما برائت از آتش مگر آنکه خدا بدهد هیچکس را بر خدا
حجت نیست کسیکه مطیع خداست دوست ماست کسیکه
معصیت خدا کند دشمن ماست و رسیده نمیشود دوستی ما
مگر بعمل و پرهیزکاری و ایضا فرمود پس کسیکه بوده باشد
مطیع از برای خدا منفعت دارد او را ولایت ما و کسیکه بوده باشد
از برای معصیت کار از برای خدا منفعت ندارد او را ولایت و دوستی
ما وای بر شما گول نخورید فریب نخورید و ایضا بمفضل فرمود
بگو بدوستان ما سلام ما را و بگو از برای ایشان از زبان من
بدرستیکه من بی نیاز نمیکنم از ایشان از خدا چیزی را مگر به پرهیزکاری
پس نیان ها بشان از محرمات الهی باز دارید و در دستهای ایشان آن

نگاه دارید و بر شما باد بصبر کردن بر بلاها و نماز کردن بدرستیکه
خدا با صبر کنندگانست و ایضا فرمودند لا تدعوا العمل الصالح
والاجتهاد فی العباده اتکالا علی حب آل محمد و لا تدعوا حب آل
محمد والتسلیم لامرهم اتکالا علی العباده فانه لا یقبل احدهما دون
الاخر یعنی وانگذارید عمل صالح و کوشش نمودن در عبادت را
بجهت تکیه نمودن بر دوستی آل محمد و تسلیم مر امر ایشانرا یعنی
اقرار باینکه این ذوات مقدسه دارای مقام ولایت مطلقه
اند و قطب دائرات و نقطه موجودات و سر کائنات و شفاعت
کنندگان و حکمشان مطاع و امرشان متبع در سماوات و جاری بر تمام
ممکنات و غیر اینها از شئونات این ذوات مقدسه که ملائکه
و انبیاء حق معرفت ایشانرا ندانستند و نتوانستند پس تسلیم امر ایشان
و ولایت و دوستی و توسل باینها را ترک مکن بجهت عبادت و اطاعت
خدا بدرستیکه قبول نمیشود عبادت مگر بمحبت و ولایت این ذوات
مقدسه و محبت و ولایت این ذوات مقدسه مگر بعبادت و اطاعت
خدا و ایضا فرمود امیر المؤمنین ع انما المطیعون لنا فیستغفر الله
ذنوبهم امثالکم لیجتنبهم قبل و ما المطیعون لکم قال الذین یوحدون
ربهم و یصفونه بما یلیق به من الصفات و یؤمنون بمحمد نبیه
و یتقون انفسهم من الشح والبخل و یؤدون کل ما فرض علیهم فرمود
اینها اطاعت کنندگان ما پس خدا گناهان ایشانرا میآمرزد از
روی احسان و منت سؤال شد اطاعت کنندگان شما کیستند
فرمود کسانیکه خدا را بشناسند و یگانه بدانند و بصفات

در جمع بین اخبار

کمالیه و جلالیه موجه الیه او را وصف نماید و ایمان بیاورد در نجام انبیا
محمد ابن عبد الله ع و بپرهیزند نفسها خود شان را از بخل و ادا کنند
آنچه را که خدا برایشان واجب کرده از نماز و روزه و زکوة و خمس
و غیر ذلك و ایضاً فرموده‌اند لا تأکل الناس بال محمد فان لنا اکل
هم کفر الغیر ذلك از اخبار و اگر ایکه از آنچه ذکر شد و بگویم
که به مصیبت خامس آل عبا ع و زیارت آن وجود مبارك و اقامه
عزا عامست شامل هر نحو و هر قسم و هر کس میشود عرض میکنم اخبار
ترك صلوة و ترك زکوة و خمس و اخبار شرب خمر و اکل ربا و علم قبولی
ما سوی نماز اگر نماز قبول نشد و قبول عمل رباکار و مشرك و غیر ذلك
اینها عامست بعموم که آنها از تخصیص است و شکی نیست در تخصیص
اخبار عامه وارده در مستحبات باخبار عامه وارده در واجبات
و محرمات اگر کسی شراب بخورد و نماز شب بخواند آیا باو میگفته باشد
یا کسی نماز نکند و طلب علم کند و مجلس علماء حاضر شود آیا میگفته
باشد و حال آنکه چقدر اخبار عامه در ثواب نماز شب و طلب علم
وارد شده و اگر باز قبول نکنی و تخصیص ندهی عرض میکنم عامین
الامرین دو عام عموم من وجه است محل اجتماع شارب الخمر
و تارك الصلوة گریه کن و زیارت کن و شکی نیست که ترجیح بعموم
محرمات است بهمه اخبار یکه ذکر شد مخفی نماند که مسئله اقامه
عزاء سید الشهداء ع و گریه بر او اگرچه آنچه ذکر شد بحسب
قاعده علمی بود ولیکن میتوان گفت که این مسئله از چیزهائیست
که سببیت دارد و حکم وضع میباشد چنانچه جدل نمودن اگرچه

از

در سببیت عزاء آل محمد

از کافر باشد باعث دفع عذاب میباشد و سخاوت اگرچه از
کافر باشد باعث دفع عذاب میشود چنانچه در انوشیروان و حاتم
روایت است که در جهنم اند ولکن از عذاب محفوظند و بل نشان
در قبر نپوسیده و همچنین بر و احسان بذریه فاطمه علیها سلام الله
چنانچه از حضرت صادق ع منقول گشته در باره بهرام گبر و طبیب نصرانی با
بامام علی النقی و غیر از این روایات و کلام بر و احسانی بفاطمه زهرا
و ذریه او بالاتر از اقامه عزاء نور چشمش و پاره جگرش نیست
هست علاوه بر آنکه شعار اسلام و شکوه دین باین میشود و
باعث کوری چشم دشمنان میشود و از خوابها و تجربیات و قضا
حاجات معلوم میشود رضای ایشان باقامه عزاء خامس آل عبا
و گریستن و گریانیدن و زیارت آن مظلوم از هر کس بهر نحو بر کیفیت
و هیچ شکی نیست که بلا از ایشان دور میشود یا تخفیف عذاب ایشان
یا سبب سلامتی ایشان میشود اگر کافر باشند یا سبب توبه ایشان
میشود اگر فاسق باشند و نمیشود که مرد الهی گردد که غنا و
یا ساز بشنود و مرد و زن یا شبیه بیرون بیاورد یا بدعت را نوزده
نکن یا خودت را عکس یا اقل ما امر در ایام بعد اقامه عزاء
و همچنین آنست که بعضی از مفاسد است که تخریب شرع و هتك
او را میکند مثل مصیبت کردن جهر به و مصیبت نمودن
و چون هتك ناموس شریعت میشود خیلی عظیم است در نزد
و بعضی مفاسد هست که هتك ناموس شرع نمیکند بلکه در ضمن
اعزاز و احترام از شرع میشود قبیح و کمتر است چنانچه اگر عبادت

٢٩

جزئی نبود و احترام شرع باو نبود چنانچه عصمت این عبادت نبود
خدا چنانچه از قضیه پف کردن فاحشه زبر دیلی و قضیه فضیل
و قضیه ابن سبکتکین و اقامهٔ عزاء و زیارت خامس آل عبا مسئله
ایست عظیم خداوند انشاء الله توفیق بدهد که ترک نکنیم خصوصاً
بکیفیت مشروعه وارده که تقاضا صاحب شریعت است قطعاً و خوشنودی
فاطمه زهرا است قطعاً و باعث خیر دنیا و آخرت است خدایا توفیق
باسماء اعظم بحق خامس آل عبا ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء
پس بعاقل کو این دنیا غداره مکاره را نخورد که چنان دنیا نیکه
فرمود حضرت امیر ع ما اصف دارا اولها عناء و آخرها فناء
فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب من استغنی فیها فتن و من
افتقر فیها حزن و من ساعاها فاتته و من قعد عنها اتته و من
ابصر الیها اعمته یعنی چگونه وصف کنم خانهٔ را که اول رنجش
و آخران رفتن و فانی شدن در حلالش حساب و در حرامش عقاب
کسیکه غنی است در فتنه و آزمایش است و کسیکه فقیر است
محزون و مهموم است و کسیکه عقب او بدود از او دنیا فرار میکند
و بدستش نمیاید و کسیکه بنشیند خودش میاید اوحی الله
الی الدنیا ان یعنی من خدمک واخدمی من رفضک یعنی خدا امر
بدنیا ای دنیا بزحمت بینداز کسی را که ترا خدمت کرد و خدمت
کن کسی را که ترا ترک کرد و بدان ای برادر که ما در زمانی واقع
شدیم که حرف راست کم میزنند و حق گو کم است و اهل حق کم
و ذلیلند و مردم معصیت کارند جوانان معصیت کار علما

زنان

٣٠

همانند خویشان و اقارب مثل مار و عقرب کوچکها احترام از
بزرگان نمی دارند اغنیاء در فکر فقراء نیستند چنانچه همه
مطالب را حضرت میرزا میفرمایند و مردم دینشان پولشان است
و بندهٔ دنیا شده اند و دین بازیچه شده است بر زبانشان
هر جا که دنیا شان بگردد اسم دین میگذارند و مقصود شان
[illegible] خیال دنیا نفر نکنی مانند [illegible] بکند [illegible] فرنگی مآب شده
[illegible] پس [illegible] ابن نعمان [illegible] سالم [illegible] برادر از خلق کناره
کن و خوراک پاکیزه تحصیل کن با کمال قناعت اکتفاء کن بلباس
پست و خوراک پست و ترک معاصی الهی از صغیره و کبیره بکن و
متصلاً توبه و انابه کن و تا ممکن باشد از توبه را که هر ابدالمیر
توبه معصیت است بالاتر معصیت و اگر یکبار بکنی توبه را
بکن [illegible] معصیت میشود که [illegible] غیر از خدا [illegible]
نمیدانند و توکل بر خدا نما در تمام امور که اوست کفایت کننده
امور بندگان وکفی بالله حسیبا و تا میتوانی گریه بکن از خوف خدا
و مصیبت خامس آل عبا ارواحنا له الفداء زیرا که آنحضرت کشته شد
بجهت آنکه مردم گریه کنند زیرا که خوف و چاره غایت گریه کرد
تا نگرید طفل کی نوشد لبن و خنده را کم کن زیرا که دل را
میمیراند [illegible] و تا ممکن باشد مسجد که خانه خدا است زیارت
کن و همیشه مشغول بتحصیل علم باش زیرا که تحصیل علم ثواب
دارد که غیر از خدا [illegible] ند بشنو حدیث شریف را بود [illegible]
که عرض میکند بخدمت ختم انبیاء ص که مجلس عالم است و

نماز بر جنازهٔ عابدی یا حاضر شوم مجلس درس یا بروم نماز جنازه
عابد را بکنم پیغمبر فرمود اگر کسی هست برو نماز کند برو مجلس علم برو که
یکساعت نشستن در مجلس علم دوست تر است نزد خدا از نماز
هزار جنازه عابد از شهیدان بدر ای اباذر یکساعت نشستن در
مجلس علم بهتر است و دوست تر است نزد خدا از هزار شهید که
در راه خدا غزا کنی یکساعت نشستن در مجلس علماء دوست
تر است نزد خدا از هزار جهاد در راه خدا یکساعت نشستن در
مجلس علم دوست تر است نزد خدا از هزار شب عبادت که
در هر شبی هزار رکعت نماز بکنی و دوست تر است نزد خدا از دو
هزار ختم قرآن و فرمود کسیکه یک مسئله از مسائل علم تعلیم بکند
خداوند عالم هزار قلاده از نور بگردنش می اندازد و هزار گناه
او را می آمرزد و یک شهر از طلا در بهشت برای او بنا میکند و علماء
را دوست بدارد که فرمودند کسیکه دوست بدارد قومی را خدا
او را محشور میگرداند با ایشان ای اباطالب راضی بخدا باش و در بلاء او
صابر باش و نعمتهای او را شاکر باش و فقراء را رفیق خود نما و از
معصیت کاران فرار بنما و متصل مشغول ذکر خدا باش و از
خدا بترس فرمود ای پسر آدم بترس از من مثل ترسیدنت از شیر
و از مرگ شیر و مرگ را من خلق نمودم پس از من بترس و در گفتار
صادق باش و بعهد خود وفا کن و پنج صفت را بسیار مواظب
باش یکی صمت یعنی ساکت بودن که فرمودند خاموشی هفت
فایده دارد اول آنکه عبادتی است بی رنج بجهت آنکه مفتاح

تفکر

تفکر است بجهت آنکه شخص تا خاموش نشود تفکر نمیتواند کرد
و فرمودند تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی یکساعت
فکر نمودن در خلقتهای خدائی و در عظمت کبریائی بهتر است از
عبادت شصت سال دویم آنکه زینتی است بی زیور ۳ آنکه
هیبتی است بی شوکت ۴ آنکه حصاریست بی پاسبان ۵ آنکه مستغنی
میسازد شخص را از عذر خواهی ۶ آنکه کرام الکاتبین را برحمت
نمی اندازد ۷ آنکه پرده زشتیها و عیوبهاست و فرمودند من حفظ
لقلقه و قبقبه و ذبذبه دخل الجنة یعنی کسیکه حفظ کند زبان
و شکم و فرجش را داخل میشود بهشت را و راحت جسم در کم خوردن
و راحت روح در کم گفتن است و فرمود امیر المؤمنین ع لسانک
انسان ان اطلقته اهلکک وان هلاکک فی طرف لسانک یعنی زبان
تو شیر است اگر رها کنی او را تو را هلاک میکند و هلاک تو در
گوشه زبان تو است ۲ گرسنگی خوردن است که گفتند اندرون
از طعام خالی کن تا در او نور معرفت ببینی فرمود خداوند عالم
به پیغمبر ص در شب معراج یا احمد العبد اذا جاع وحفظ لسانه علمته
الحکمة فان کان کافرا یکون حکمته حجة علیه و وبالا وان کان
مؤمنا یکون حکمته نورا و برهانا و شفاء و رحمة وابصره دقایق
العلم حتی لا یدخل علیه شیطان واجعله ما لم یکن یعلم واعلمه
عیوب نفسه حتی یشتغل بها عن عیوب غیره یعنی ای حبیب
من هرگاه بنده گرسنگی خورد و زبانش را حفظ کرد من که خدایم
حکمت را باو تعلیم میکنم اگر کافر است حکمت او حجة میشود براو

دو بال میشود و اگر مؤمن است حکمت از نور میشود و بر شفا
میشود و شفاء و رحمت میشود و بینا میکنم او را از دردهای عالم را
تا اینکه شیطان ملاحظت در آن نکند و چیزهائیکه نمیدانند
تعلیم او میکنم و عیوب خود شرا باو مینمایم که مشغول شود به
پاک کردن معایب خود از عیبهای مردم ۳ بیدار خوابی شب است
بعبادت کردن و راز و نیاز کردن با خدا فرمود تا دروغ
میگوید کسیکه ادعای محبت مرا میکند و شب میخوابد و مناجات
با من نمیکند ۴ عزلت و کناره گیری از خلق است فرمود حضرت
صادق ع ثابت بن امین یا ثابت ما لکم والناس کفوا عن الناس
ای ثابت شما را چکار با مردم باز بایستید از مردم اگر جمیع عالم جمع شوند
و بخواهند لقمهٔ نانی یا شربت آبی بحلقوت داخل کنند و خدا نخواهد
نمیتوانند داخل کنند و اگر جمیع عالم جمع شوند و بخواهند لقمهٔ
نانی یا شربت آبی که خدا میخواهد در حلق تو داخل شود نگذارند
داخل شود نمیتوانند پس ای فاجر هر قبیله همراهی داده بیداد
کردن یکی گذشت بین خامه میکند اگر تیغ عالم بجنبد ز جا
نبرد رگی گر نخواهد خدا ۵ یاد خدا است فرمود ای پسر آدم
یاد کن مرا تا تو را یاد کنم یاد کن مرا در خلوت تا تو را یاد کنم
در جلوت فارفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها
وهلموا الی کرامتی ومصاحبتی ومجالستی ومونستی واسرعوا
الی مغفرتکم ومحبتکم یعنی ترک کنید ای اهل زمین آنچه شما
بآن هستید از فریب گاه دنیا و بشتابید بسوی خانه کرامت من و

و صحبتی با من و همنشینی با من و از من میخواهید تا با شما انس
بگیرم و پیشی بگیرم بسوی آمرزش شما و دوستی با شما پس
ای بیخبر ز سود و زیان این چه غفلت است اقبال میخرد شی
داد بار میخرد باخود چه دشمنیاست تو را اگر کمال نفس
دل را نواز کرده زبان را بیهوده گو محبوس حس و کل شده بیخبر از آن
کز یک نگاه بوده نه چرخ میگری

سر نه براه فقر که آن بیست خسروی
تن ده براه عجز که آن بیست سروری
دراعه و عمامه کجا ساز ذات مست
در خود نگر که غول بیابان محشری
بیهوده چند بسته بله دست و پا تو   از اضطراب طالب رد مقدری

تمت الرساله بعون الله بید مولفه الجانی الفانی
الشیخ علی البحرینی اصلاً السیرجانی الکرمانی
مولداً والحائری مسکناً و مدفناً انشاء الله فی دوازدهم
شهر محرم الحرام ۱۳۲۱

بسعی و اهتمام جناب آقا شیخ محمد جعفر
سیرجانی الملقب بمختار الشریعه مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بجهة تیمن و تبرک ارادة کردم نوشتن دو سه حدیث را تا اینکه ختم
او مسک باشد قال الفقیه طاب ثراه فی الامالی عن ابی جعفر محمد بن
علی الباقر هنگامی که نازل شد آیه شریفه و کل شیء احصیناه فی
امام مبین دو مرد بر خواستند عرض کردند یا رسول الله آن
تورات است فرمود نه عرض کردند انجیل است فرمود نه عرض
کردند قرآنست فرمود نه فرمود پس امیر المؤمنین آمد فرمود این
است امام مبین فرمود این است امام مبین که در سینه او است
آنچه اینکه احصا کرده است خداوند عالم در او علم هر چیز را
و ایضا روایت شده از عمار یاسر که گفت بودم نزد امیر در بعض
غزوات پس گذشتیم بوادی که مملو بود از مورچه پس عرض
کردم یا امیر المؤمنین می‌بینی که بوده باشد احدی از خلق که بداند
چقدر است عدد این مورچه‌ها فرمود بلی ای عمار من میشناسم مردی را که
بداند عدد انها را و بداند چقدر نرند و چقدر مؤنث دارد
عرض کردم کیست آن ای آقای من پس فرمود ای عمار نخواندی این آیه
را و کل شیء احصیناه فی امام مبین پس عرض کردم بلی ای مولای
من فرمود منم این امام مبین ولیکن عرض میکنم کشف میکند از این
تاویل پرده خفا را بینه امام مبین بهمه اینکه سینه اوست لف بهم
لف بهم اون چهار صد و بیست و هشت میباشد و همچنین قول
ما باب علم الله علی ابن ابی طالب پس بینات امام مبین ظاهر میکند
که مراد او کیست انشاء الخیاط منقول است سوال کردم از حضرت باقر
از آیه شریفه نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین

بسم الله و له الحمد

تمام شد کتاب منتظم امر المؤمنین که مشتمل است بر سه رساله
رساله اصول دین امامیه مسمی بچراغ ایمان با حاشیه جواب سوال
نصرانیه و رساله در فروع دین امامیه بطریق اختصار که سبب تحقق ولا
مسمی بنور الیقین و رساله در تهذیب نفس مسمی بمعراج المتقین
از مصنفات العالم الربانی و الفاضل الصمدانی وحید الدهر و فرید
العصر سلمان الزمان و مجتهد الدوران آقای شریعتمدار آقا شیخ علی
البحرینی البحرانی ادام الله عزه و عمره در عهد دولت ابد
مدت اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت شاهنشاه عادل باذل بیچاره‌نواز
دشمن سوز ... السلطان بن السلطان ابن السلطان ابن
السلطان و الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان
الاعظم و الخاقان الافخم شاهنشاه مظفر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و نشر الله لواء سلطنته علی مفارق السلاطین
و در عهد صدارت عظمی جناب فرمانفرمای نامداری که نصرت
و ظفر از ملازمین رکاب سعادت ایاب و شخص اجل اکرم
افخم اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان ادام الله
عزه و شوکته و در زمان وزارت خارجه حضرت اجل اکرم
افخم آقای میرزا نصرالله خان مشیر الدوله زید عزه و عمره
که به عجب صدارت عظمی و وزارت خارجه که از این
رعایای خارجه در مملکت ...
خوش‌خوان لسان ... خلد الله ملکهم و شید بهم المذهب الجعفریه
بمحمد و آله الطاهرین فی غره ربیع الثانیه ١ ٣ ٢ ١

ولیکن خواستم بیک قدری بیان حال خود نمایم تا انکه مؤمنین
این داعی این رساله احتیاط عملی و رساله عقاید را بزحمت نوشته
عزیز داشته باشند مرحوم والد از جمله علما بودند و بسیار زحمت
در تربیت این داعی و در سنه ۱۲۷۷ متولد شد و تاریخ تولد این داعی گفته
شد ظهر العالم پنج ساله بودم سپردند بمعلم و در مدت سه ماه قرآن ختم
نمودم و جوائز بسیار والد مرحوم بمعلم این داعی ملا عسکر نام دادند
و بعد شروع نمودم بحفظ نمودن نصاب و تمام آنرا حفظ نمودم و الفیه را
و صمدیه را حفظ کردم و تمام سطوح را خود والد مرحوم درس دادند و هنوز
بحد بلوغ نرسیده و در مدرسه معصومیه در کرمان در ایوان شمالی تمام
سطوح را بطلاب درس میدادم و از آنجا عزم مشهد مقدس نمودم سه سال
تمام در مدرسه فاضل خان بدرس مرحوم آخوند ملا عبدالله تونی حاضر
میشدم و از آنجا آمدم بدار العباد یزد و در مدرسه خان درس حضرت آقا
آقا سید ابراهیم بحر بحاضر میشدم و درس مغنی و مطول و معالم و قوانین
میگفتم و هنوز بسن بیست نرسیده بودم از آنجا مشرف شدم بعتبات عالیات
چندی در نجف اشرف بدرس مرحوم علامة العلماء و استاد الاساتید حاج
میرزا حبیب الله رشتی حاضر میشدم و از آنجا مشرف شدم بکربلا و والد در
آنجا مرحوم شدند و سه سال این داعی حاضر میشدم در درس مرحوم مغفور حجة
الاسلام و نائب الامام و سلمان العصر و وحید الدهر استاد الکل فی الکل
آقای آقا شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سره و مدت ده سال در خدمت ایشان
مشغول تحصیل بودم تا اینکه مجاز شدم از آن وجود مبارک و تصدیق فرمودند

باجتهاد

باجتهاد این داعی را و اجازه ایشان نوشته جات خود را بمرحوم مغفور
حجة الاسلام والمسلمین و غیاث الملة والدین آقای حاج میرزا محمد حسین
شهرستانی طاب ثراه دادم قبول نکردند فرمودند مسئله ولایت نکاح را
بنویس نوشتم و بخدمت ایشان دادم تصدیق فرمودند اجازه مرحوم
مغفور حجة الاسلام استاد آقای آقا شیخ زین العابدین قدس سره را و بعد
این داعی مشغول تألیف و تصنیف شد رساله در میاه نوشته‌ام و رساله
در طهارت نوشته‌ام و رساله در منجزات مریض نوشته‌ام و رساله
در اتمام کر نوشته‌ام و رساله در ولایت نکاح نوشته‌ام و رساله در
صلوة مسافر نوشته‌ام و رساله در مکاسب نوشته‌ام و رساله
در نکاح نوشته‌ام و رساله در عمل باحتیاط در تمام ابواب فقه نوشته‌ام
و رساله در عقاید نوشته‌ام و حاشیه بر رسائل مرحوم استاد الکل آقا
شیخ مرتضی الانصاری قدس سره نوشته‌ام و رساله در مواعظ نوشته‌ام
و رساله در فضائل فاطمه زهراء نوشته‌ام و رساله در مصیبت خامس آل
العباء نوشته‌ام و رساله ایضا در فضائل فاطمه زهرا در جواب
سؤال عمدة الواعظین که در حواشی اقل الهمین کتاب ربح نوشته‌ام
و رساله در فضیلت آل محمد نوشته‌ام و امید که انشاء الله توفیق بدهد
این داعی و تمام طلاب علوم را اراده نمود که صورت اجازه مرحوم استاد
آقای استاد الکل فی الکل علامة العلماء آقا شیخ زین العابدین مازندرانی
با اعتنام مرحوم مغفور سید العلماء والمجتهدین و شمس دائرة الفقه و الدین
و افضل المتقدمین و المتأخرین حاوی الفروع و الاصول و جامع المعقول

[illegible]

و المنقول

صورت اجازهٔ مصنف زید عزه

والمنقول آنجناب قبله حاج میرزا محمد حسین شهرستانی طاب الله ثراه را نبوسیم و نظر از این مطالب
که عرض کردم اظهار فضل و تزکیهٔ نفس است بلکه مقصود آنستکه معلوم شود که بعضی کتب که
در فروع دین اجتهاد نموده و مجاز از علما است در اصول دین بطریق اولی اجتهاد
کرده و جمیع مطالب منقوله از سنت و جماعت و از فرق شیعه را از کتب خود شان
با قلت بضاعت و کمی مال دنیا و تحریر اسباب و تحصیل آنها بدست آورده ام و فقد ... ابدا ... بنده
ترویج از اهل علم نمیکنند ولا ... زیاده است ... نگهداری

صورت اجازهٔ شیخ قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضل العلماء على جميع خلقه وجعل مدادهم كدماء الشهداء وجعلهم حكاماً
على خلقه والراد عليهم كالراد على الله وعلى رسوله وبعد فمخفى نماند بر كافه اهل
اسلام كه جناب مستطاب ثقة الاسلام مقتدى الانام شيخ المشايخ العظام العالم الصمداني آقا شيخ
على البحراني ... الكرام ... فضله العالم زحمت کشیده در تحصیل مدارج
علوم وقد بلغ مرتبة القصوى ووصل درجة العليا فهو مجاز از من بروايت عنا كما ان
مشايخنا اجازونا فهو من العلماء العاملين وقوله متبع وحكمه مطاع والراد عليه
راد على الله ورسوله ويحرم عليه التقليد ويجب عليه بذل الجهد والوسع
لاستنباط الاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية فللعوام ان يقلدوه
ويرجعوا اليه في مسائلهم واحكامهم فهو مجتهد عادل عالم عامل جامع للشرائط
فكثر الله امثاله وزاد ابداله والمرجو منه واوصيه كما اوصاني مشايخي بتقوى الله و
الاجتناب عن معاصيه والامتثال لاوامره ونواهيه والامر بالمعروف والنهي عن المنكر
واقامة الصلوة وايتاء الزكوة والصدقة في المواطن واوصيه بصلوة الليل والتضرع
فيه عند بارئه وان لا ينسانا ... والله الهادي الى سبيل الرشاد

... جناب فضائل و کمالات اکتساب آقای
شیخ محمد جعفر مختار الشریعه ...

محل امضاء ... شهرستانی

محل مهر ...



